

# سنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران  
ارتش‌رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد)

سال دوم  
فروردین  
مارس

شماره ۱۲۶  
۱۹۸۵



• اقلیت همدوش اکونومیست ها • مصاحبه با رهبران جنبش‌های انقلابی

• حزب کمونیست ایران کاریکاتوری از مارکسیسم انقلابی •

• سلطه امپریالیسم (مبانی درک اریستوکراسی کارگری) •

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

★ فرارسیدن نوروز را به خلق قهرمان ایران ★  
تبریک میگوئیم



سرنگون باد رژیم وابسته بامپریالیسم جمهوری اسلامی!

## فهرست

## صفحه

- ۱ پیشگفتار
- ۴ از پگاه سیاهگل تا بامداد خی پوست
- ۹ "اقلیت" همدوش اکونومیستها (۲)
- ۲۱ بهار پنجگاه و یک  
(شعری از سعید سلطانپور)
- ۲۵ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۳)  
(مبانی درک اریستو کراسی کارگری)
- ۳۴ درفش جنگ انقلابی را در هر جا برافرازیم
- ۳۸ به سربازان آلمانی در شرق
- ۴۰ هشتم مارس، روز جهانی زن خجسته باد
- ۴۳ "حزب کمونیست ایران" کاریکاتوری از "مارکسیسم انقلابی" !
- ۵۹ در جای پای ویتنام
- ۶۵ در سایه تجاوزه  
(گزارشی از گرنادا)
- ۶۸ جوخه های مرگ  
(گزارشی از السالوادور)
- ۷۳ مصاحبه با رهبران جنبشهای انقلابی امریکای مرکزی (۱)  
(مصاحبه با فرمانده بند یکتو - قسمت اول)
- ۸۳ اخبار و گزارشات جنبشهای چریکی امریکای مرکزی



برای تماس با نشریه جنگل با

JANGAL:

آدرس زیر مکانبه نهادهید

**BOX 8055**

**750 08 UPPSALLA**

**SWEDEN**

شماره حساب بانکی نشریه "جنگل"

**شماره حساب کدبانک**

6501 - 385 005 571

## پیشگفتار

مدتی است که مردم ستمدیده میهنمان در معرض جنگ افروزیهای مصیبت بار حکومت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از طریق حملات متقابل نیروی هوایی عراق واقع شده اند و کشتار و قتل عام بیرحمانه زنان و کودکان و مردم زحمتکش میهنمان در ابعادی خونین تر و لجام گسیخته تر از گذشته و در ایام فرا رسیدن بهار امسال جریان دارد. با حملات هوایی هواپیماهای طرفین به مناطق مسکونی و برفراز شهرها روستاهای دو کشور ایران و عراق تنوره جنگ بار دیگر شعله ور گردیده است.

بدون تردید زیان دیدگان اصلی این جنگ خلقهای تحت ستم دو ملت ایران و عراق هستند و آنچه که تا کنون دستگیر مردم ما شده است چیزی جز بی خانمانی فلاکت و قتل و کشتار دسته جمعی چیز دیگری نبوده است. این ماشین نظامی سرکوبگر که در هر دو سرزمین ایران و عراق به حرکت در آمده است بطور قطع بر کرده خلقهای کشورهای مذکور سنگینی مینماید. برای به حرکت در آوردن ماشین نظامی ایران، یعنی ارتش و سایر زوایا امپریالیستی اش، دولت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از هیچ کاری دریغ نمی ورزد. به تاراج دادن و به حراج سپردن منابع انرژی و ثروتهای ملی میهنمان از قبیل نفت، مس، اورانیوم و هم چنین استعمار و غارت شبانه روزی و روز افزون خلقهای تحت ستم کشورمان از جمله سرچشمه های اصلی سوخت رسانی حرکت ماشین جنگی دولت میباشد. ولی علاوه بر اینها، یک ارتش منظم امپریالیستی احتیاج به نیروی انسانی کافی نیز دارد تا بتواند بخصوص در چنین شرایطی که کشتار و قتل عام در میدانهای جنگ، بسیج دائمی نیروی انسانی را ضروری مینماید، جوابگوی این نیاز اصلی حرکت ارتش نیز بشود. از آغاز جنگ، نقطه اتکاء اصلی ارتش جمهوری اسلامی بر روی این دو پایه، یعنی غارت و به تاراج دادن نفت، و بسیج میلیونی جوانان و نوجوانان ناآگاه - قرار داشته است، و دستگاههای تبلیغاتی رژیم بطرز وقفه ناپذیری هدف اصلی تبلیغات خرافی و پوچ خود را همین توده ناآگاه قرار داده اند.

اخیرا کتابی از طرف موسسه دولتی انتشارات سروش نشر یافته است که توجه به مضامین آن حاکی از تلاش رژیم در به حرکت در آوردن و فعال نمودن نیروی انسانی مورد نیاز ارتش میباشد. این کتاب که تحت نام "اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی" در سطح وسیعی پخش گردیده است، سلسله مصاحبه هایی که گزارشگر روزنامه جمهوری اسلامی با اسرای عراقی انجام داده است. متن این مصاحبه ها که بطور قطع از طرف سازماندهندگان اصلی آن دست کاری شده، به طرز تکان دهنده ای از سیاست خرافه پردازانه های ۱۴۰۰ ساله مسلك اسلام که اینک توسط جمهوری اسلامی اشاعه می یابد، پرده بر میدارد و نشان میدهد که چگونه رژیم جمهوری اسلامی با توسل به تبلیغ توهمات و خرافه های دیرینه مذهبی تلاش میورزد تا یک مبنای عقیدتی و ساخت ذهنی عامیانه ظاهرا الصلاح برای جنگ افروزی امپریالیستی اش ایجاد نماید. در صفحه ۱۲ کتاب مذکور از قول یکی از اسرا اینطور آمده است: "شب جمعه، تانکهای ما بسوی مواضع شما به حرکت در آمدند، اما پس از چند دقیقه هر چه تلاش کردم بوسیله بی سیم با تانکهای چپ و راست برای هماهنگ کردن حمله تماس بگیرم، کسی نبود جواب بدهد. آن شب ماه کمی دیر ظاهر می شد ولی وقتی طلوع کرد در نهایت حیرت و ترس دیدم ماه از مغرب بالا میآید. آنهمقانک در عرض چند دقیقه ناپدید و گم شده بود. در همین حال دیدیم سربازانی از روبرو

## نابودباد جنگ، ضد خلقی دولت‌های

## وابسته، ایران و عراق

می آمدند ، سرباز نبودند ، هیولا بودند . گول بودند - خدای بزرگ این غولها دیگر کی هستند ؟ غولها — کلاههای بزرگ بر سر داشتند که بر پیشانی شان "الله اکبر" نور افشانی میکرد . آنها با قدمهای سنگین پیش میآمدند و ما هر لحظه کوچکتر میشدیم به طرف دو تانک من و معاونم آتش گشودند که تانکها چون ورقهای کتاب مچاله و اوراق شدند - و بالاخره چون این غولها جلو آمدند و فرمانده و افراد دیگر گروهانش را اسیر کردند ، دیدیم که بچه های کم سن و سال با نشاطی هستند که نوار سبزی بر پیشانی بسته اند " ! ! !

این جملات گوشه ایست از برنامه کلی حکومت جمهوری اسلامی در ایجاد یک روبنای ذهنی متناسب با ————— احتیاجات شرایط پیشرو و جنگ کنونی . اینها هستند آن توهمات پوسیده و فاسدی که مأمور تهییج کردن نوجوانان کم سن و سال و کم تجربه سرزمین ما را برای شرکت در جنگ کنونی بر عهده دارند . سیاست رژیم ————— جمهوری اسلامی از آغاز جنگ بر این پایه قرار داشت که برای جذب امواج انسانی لازم در میدانهای جنگ متوسل به خرافه های دیرینه مذهبی گردیده و با استفاده از عقاید کهن توده ها نسبت به دین و مذهب ، این جنگ را نه یک جنگ امپریالیستی بلکه جنگی مذهبی ، "جنگ حق علیه باطل" نمایان سازد . گر چه این سیاست رژیم ————— مرور می رود که در میان تجربه اندوزیها و آگاه شدن های توده ها از علل اصلی جنگ رنگ ببازد ولی کماکان حکومت جمهوری اسلامی در اتخاذ این تاکتیک دست و دلبازی نشان میدهد .

ولی اخیرا با اوج گیری و گسترش دامنه جنگ به مناطق مسکونی توده های میهنمان ، هیولای خانمان بر باد جنگ در نخستین روزهای سال جدید و پس از چهار سال و نیم از آغاز جنگ ، خود را در ابعادی بزرگتر به همگان نشان داد . این بمبارانها یکبار دیگر ثابت کرد که در جنگ افروزی کنونی تنها توده های طرفین مخاصمه خسارت دیدگان اصلی اند . هر دو طرف جنگ ، یعنی دولتهای ایران و عراق میدانند که باید دائما تنور این جنگ را داغ - نگهدارند تا اتمسفر و حالت جنگی در بین مردم از بین نرود . عراق که از مدتها پیش استراتژی اصلی جنگی خود را بر پایه حملات هوایی چه از طریق موشکهای هوا به زمین و چه از طریق موشکهای زمین به زمین قرار داده بود با مجهز شدن نیروی هوایی اش به هواپیماهای سوپر اسناندار فرانسوی به اجراء این استراتژی جنگی ابعاد تازه تری بخشید . گر چه دو رژیم توافق کرده بودند که به هدفهای غیر نظامی و اقتصادی یکدیگر حمله نکنند ولی منطق جنگ امپریالیستی و ضرورتهای پیشرفت دائمی آن به نفع امپریالیسم و رویزیونیسم جهانی ایجاب مینماید که دامنه جنگ هر چه وسیع تر به نقاط دیگر نیز کشیده شود . از این رو بود که در سیزدهم اسفند ماه سال گذشته ، اولین اسکادران هوایی عراق ساختمان نیروگاه اتمی بوشهر را هدف موشکهای خود قرار دادند و بلافاصله کارگران زحمتکش کارخانه نورد اهواز در معرض بمبارانهای هوایی عراق قرار گرفتند . در پاسخ به این حمله شهر بصره در زیر آتش توپخانه زمینی ارتش جمهوری اسلامی قرار میگیرد و مردم زحمتکش این شهر که به شیعه بودن نیز مشهورند ، در زیر آتشبار حکومت مدافع "شیعیان جهان" جان میدهند . شهرهای آبادان ، مسجد سلیمان و دهکده های مجاور سرپل ذهاب بارها در زیر آتش بمبارانهای تلافی جویانه دولت عراق میسوزند . در همانروز (شانزدهم اسفند) جمهوری اسلامی دست به عمل تلافی جویانه زده و به بمباران هوایی بصره ، مندلی و طویل دست میزند . از این تاریخ به بعد است که دامنه جنگ هوایی دو کشور صحنه زور آزمایی های هواپیماهای طرفین شده و عراق با اعلام اینکه سی شهر ایران را بمباران خواهد کرد ، سوسنگرد ، آبادان ، خرمشهر ، بستان و پیرانشهر را فقط در یک روز بمباران میکنند . در هیجدهم اسفند ماه شهر دزفول دو باره در زیر حملات موشکی عراق قرار میگیرد . خرم آباد نیز هدف چهار موشک قرار میگیرد . شهرهای دیگری که مورد حمله موشکهای عراقی واقع میشوند از آن پس عبارتند از : اصفهان ، مریوان ، اندیشمک ، رامهرمز ، صالح آباد ، نهاوند ، آبادان ، تبریز ، تهران ، کرمانشاه ، قزوین ، بروجرد و بندر شاهپور . بمباران این شهرها و حملات هوایی بعدی به جنوب شهر تهران به تلافی گلوله باران توپخانه جمهوری اسلامی که دقیقه ای یکبار

بر روی شهر بصره شلیک میشد ، انجام گرفت .

### هموطنان مبارز

جنگ غیر عادلانه و ضد خلقی کنونی که بنابر سیاستهای جهانی و منطقه ای امپریالیسم و رویزیونیسم جهانی آغاز شده و ادامه دارد ، جنگی است که فقط قتل و خونریزی ، کشتار و فلاکت و دربدری برای مردم ما فراهم نموده است در چنین ایامی که خلقهای میهنمان از هر طرف مورد هجوم حملات کشنده و غارتگرانه نیروهای وابسته به امپریالیسم و رویزیونیسم جهانی واقع شده اند ، دفاع از خلقها و طبقه کارگر و حمایت از آنان و هم چنین افشاء نقشه های سیاسی و نظامی امپریالیستها علیه خلقهای زحمتکش میهنمان در مقابل افکار عمومی جهانیان ، بیش از پیش در دستور کار کلیه آزادگان و انقلابیون اصیل در خارج از کشور قرار میگیرد . در شرایط یکه هر روزه صدها و هزاران تن از هموطنان ما در زیر بمبارانها و آتشبارهای حکومت وابسته عراق واقع شده اند دستگاہهای روابط عمومی در سطح جهانی دست به سکوتی توطئه آمیز در قبال این حملات زده اند ، این وظیفه یعنی آگاه کردن افکار عمومی جهانیان از ابعاد فجایع و جنایات امپریالیستها و رویزیونیستهای سلطه طلب بر عهده کلیه دانشجویان انقلابی و ایرانیان آزادیخواه و طرفدار خلقهای ستمکش قرار میگیرد . ما در اینجا به سهم خود و با توجه به نیروی خود ، آمادگیمان را برای هر گونه حرکت معترضان و مخالفت جویانه ای علیه بمباران مناطق مسکونی اعلام مینمائیم . و از کلیه نیروهای انقلابی در سوئد خواهانیم که با توجه به مسئولیت خطیر و حساسی که شرایط فعلی بر عهده همگی مان قرار داده ، برای بر پایی یک حرکت اعتراضی علیه این کشتار ها و فجایع همگی به اتفاق یکدیگر دست بکار شویم .

پایان

\*\*\*\*\*

گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در اردیبهشت ماه

- |                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| ★ رفیق کاظم سعادت ش       | ★ رفیق فرزانه دادگر         |
| ★ رفیق خلیل سلمانی نژاد   | ★ رفیق فرهاد صدیقی پاشاکی   |
| ★ رفیق مرضیه احمدی اسکویی | ★ رفیق محمد رضا قنبر پور    |
| ★ رفیق هادی فرجاد         | ★ رفیق هوشنگ اعظمی لریستانی |
| ★ رفیق شیرین فضیلت کلام   | ★ رفیق میترا بلبل صفت       |
| ★ رفیق فریدون جعفری       | ★ رفیق مصطفی حسن پور        |
| ★ رفیق علی اکبر جعفری     | ★ رفیق فریده غروی           |
| ★ رفیق محمود نمازی        | ★ رفیق تورج قلمستانی        |
| ★ رفیق لادن آل آقا        | ★ رفیق حسین کاظمی           |
| ★ رفیق قربانعلی زرکاری    | ★ رفیق بهروز ارمغانی        |
| ★ رفیق ارژنگ شام اسبی     | ★ رفیق اسماعیل عابدی        |
| ★ رفیق ناصر شام اسبی      | ★ رفیق زهره مدیر شانه چی    |
| ★ رفیق محمود خرم آبادی    | ★ رفیق عبدالله پنجه شاهی    |
| ★ رفیق جهانگیر باقر پور   | ★ رفیق نسیرین پنجه شاهی     |
| ★ رفیق عزت عزی            | ★ رفیق اسماعیل هادیان       |
| ★ رفیق مهوش حاتمی         |                             |

یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم

# از یگانه، سیاهکل تا

## سیاهکل تا بامداد خی پست

از یگانه سیاهکل تا بامداد خی پست

چهارم فروردین ماه سال ۱۳۶۱، سالروز شهادت چریکهای فدائی خلق رفقا اسد رفیعیان (یکی از رهبران جنبش کارگری و مبلغ بزرگ)، عباس عابدی، حسن عطاریان، جواد رجبی، و فرمانده کبیر رفیق محمد حرمتی پور است.

در این روز شکوفه های سپید و وحشی نورسیده، که در نخستین بهاران مبارزه مسلحانه در میان درخت زارهای انبوه و دست نیافتنی جنگلهای شمال روئیده بودند، با سیلاب خون پاک رشیدترین فرزندان خلق و رهروان راستین پرولتاریا، پالوده شدند و از چکه های خونین سرشگشان، دشتی از لاله های سرخ در دل "خی پست" بجای گذاردند. با شهادت این رفقا و هم چنین رفیق کبیر محمد حرمتی پور، زخمی سخت بر قلب لخته شده میهن زیر سلطه مان نشست و داغی ننکین و ابدی بر پیشانی امپریالیسم و حاکمیت جمهوری اسلامی باقی گذارد. در - چهارم فروردین ماه سال ۶۱، مردم زحمتکش جنگلهای شمال و همه توده های تحت ستم میهنمان - که عملیات ستون چریکی جنگل به فرماندهی رفیق حرمتی پور سینه هایشان را مملو از شور و اشتیاق و امید کرده بود - به سوگ عید خونین شان نشستند و با قطرات سرشک کینه و انتقام بهاران سال ۶۱ را بیکدیگر تبریک گفتند.

رفیق کبیر محمد حرمتی پور فرمانده ستون چریکی جنگل به اتفاق سایر هم رزمانش، دوست و یاور خلقهای فلسطین و ظفار، از بقایای نسلی بودند که در سال ۴۹ در جنگلهای سیاهکل با گشودن آتش مبارزه مسلحانه سحرگهان جنگ توده ای طولانی را آغاز نمودند. شهادت رفیق محمد حرمتی پور - که خود او افشره ۱۱ سال مبارزه قهر آمیز انقلابی علیه امپریالیسم و حاکمیتهای وابسته به آن بود - برای همه همزمانش چه در افقهای دور فلسطین و ظفار و چه در میان روستائیان مبارز کردستان و چه در بین کوه نشینهای جنگلهای شمال باسختی و گرانی بزرگی پذیرفته شد. بدین ترتیب پرولتاریای تحت ستم ایران و خلقهای زحمتکش زیر سلطه در منطقه یکی از وفادارترین و پیگیرترین فرزندان انقلابی خود را از کف دادند.

در نیم روز چهارم فروردین ماه سال ۶۱ در حالیکه قبل از آن یک تیم عملیاتی از ستون چریکی جنگل برای انجام ماموریت انقلابی از پایگاه موقت دور شده بودند - این رفقا به محاصره غافلگیرانه مزدوران چترباز، کلاه سبز و پاسداران در آمدند و تا دیر وقت به جنگ نابرابر و آشتی ناپذیر خود ادامه دادند و در واپسین لحظات تمام شدن گلوله هایشان، با انفجار نارنجکهای خود به شهادت رسیدند.

شهادت این رفقا و یاد آوری آن، امروز برای ما به معنای تجدید عهد با خط سرخ و دائمی چریکهای فدایی خلق از آغاز طلوع آن تا افقهای دور دست و پرتلاشو فتح مبارزه مسلحانه میباشد. ما امروز با تجدید خاطر شهادت قهرمانانه رفقای خود، میخواهیم ضمن پیمانی دیگر با آرمانهای والایشان - به فهم عمیق تری از علل حرکت پرولتاریا منشانه ستون چریکی دست یابیم و این فهم را تبدیل به نیرویی زنده و خونی پر تحرک و گرم در راستای حرکات خویش بنمائیم.

### مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش



خیزش "خی پوست" که منجر به شهادت رفقای ارزنده جنبش نوین کمونیستی ایران گردید از نظر تاریخی گرچه در يك دور جلوتر و در يك دهه پیش تر از رستاخیز سیاهکل روی داد ولی به اعتبار کیفیت عملیاتی و سیاسی - نظامی درخشانش میتوان گفت که "خی پوست" تداوم پگاهان سیاهکل از ۱۹ بهمن ۴۹ تا ۴ فروردین ۶۱ بود. حرکت ۴ ماهه ستون چریکی جنگل در حقیقت بنابر رشد کیفی نسبی اش در مقایسه با سیاهکل چیزی جز ضرورت تداوم رستاخیز سیاهکل نبود. با وجودیکه این حرکت دچار ضربه ای شد که حتما با برخی ملاحظات واجب، اجتناب پذیر میگردید معینا بطور قطع - جزئی از تاریخ جنبش مسلحانه ایران گردید که تا کنون بر تارک کارنامه درخشان چریکهای فدائی خلق قرار گرفته است.

ولی اهداف رفقای که به فرماندهی رفیق حرمتی پور عازم جنگلهای شمال ایران شدند چه بود و به چه منظوری این رفقا سختیها و مشقات این راه دشوار را بر خود هموار نمودند؟ حقیقت اینستکه آنان که از حرکت انقلابی و متهورانه تاریخی رفقای سیاهکل مطلعند، میتوانند پاسخ مناسب و درست این سؤال را بیابند و به خوبی به انگیزه و علل حرکت ستون مزبور پی ببرند. رفقای "خی پوست" همان کاری را آغاز کردند که مردم زیر ستم میهنمان در طی رفتار و خواستههای خودشان، خواهان آن بودند. اثبات این موضوع که مبارزه مسلحانه رفقای "خی پوست" فاصله چندانی با تمایلات مبارزاتی توده ها علیه عمال رژیم وابسته به امپریالیسم نداشتدیگر اکنون با توجه به آشکار شدن این تمایلات از طرف توده ها، زیاد مشکل نیست. کفایت هر کس که خواهان دریافت حقیقت است قدری با مردم عادی شروع به صحبت کند و از آنها راه و چارهای در مقابله با ماشین سرکوب نظامی رژیم بخواهد، بدون شك جواب او همان خواهد بود که رفقای "خی پوست" در طی مدت ۱۴ ماه فعالیت بی امان خود در جنگلهای انبوه شمال به آن دست یازیدند.

عملیات ستون چریکی جنگل، ادامه همان حرکتی بود که باعث پیدایش رستاخیز سیاهکل شد. مبانی و اصولی که موجب تحرك ستون تحت فرماندهی رفیق حرمتی پور گردید، درست همان مبانی ای بوده است که در سال ۴۹ باعث آفرینش رستاخیز سیاهکل شد. اعتقاد به مبارزه مسلحانه بمثابه شیوه اصلی مبارزه توسعه و اشاعه عملی این شیوه از مبارزه در جهت تشکیل ارتش خلق، گشایش جبهه های چریکی از طریق توسعه مبارزه مسلحانه و فراهم نمودن زمینه های واقعی و بالفعل جذب توده های پذیرای مبارزه مسلحانه و بالاخره حمایت و پشتیبانی از جنبش مسلحانه خلق کرد از رهگذر گشایش يك جبهه دیگر از مقاومت مسلحانه - اینها هستند اساسی ترین و عمده ترین مواردیکه نه تنها در مقطع حرکت ستون چریکی جنگل بلکه اصولا در همان پس از قیام ۲۲ بهمن ماه می بایست در اولویت بر هر کار دیگری قرار میگرفتند و بمثابه اصول اعتقادات چریکهای فدایی خلق تبلیغ میشدند.

بر اساس تعالیم تئوری مبارزه مسلحانه از آنجا که روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه ما روابطه سرمایه داری - وابسته به امپریالیسم است و استمرار سلطه امپریالیسم بر این روابط و خلقهای زحمتکش میهنمان ایجاب مینماید که دائما و بطور روز افزون این سلطه با قهر و سرکوب خشن تری عجین گردد. لذا هر گونه برنامه عملی و حرکت انقلابی که بخواهد به مسئله بسیج توده ها در جهت سرنگونی سلطه امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آن و تصاحب قدرت دولتی، جوابی قانع کننده و عملی بدهد در درجه اول بایستی از یکطرف - آن پروسه عملی ای که توانایی بسیج توده ها را دارد و قادر است رهبری پرولتری را بر مبارزات توده ها حاکم گرداند، روشن نماید و از طرف دیگر بطور مشخص و بر اساس تحلیل از شرایط عینی مبارزه و انقلاب، آن شیوه مبارزاتی که فوق همه و عمده تر از سایر اشکال مبارزاتی میتواند عملا بسیج و تحریک و سازماندهی توده ها را میسر سازد خاطر نشان سازد.

پاسخگویی به این مسائل، عمده ترین و اولی ترین علل حرکت چریکهای فدایی خلق در جنگلهای سیاهکل بودند.

و دقیقاً همین مسائل نیز بخش اعظم مسائلی بودند که حل آنها سبب حرکت ستون چریکی جنگل در طی ۱۴ ماه گردیدند. در واقع هنوز سلطه امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آن نه تنها رفع نشده بود، نه تنها سست تر از گذشته نشده بود بلکه هر روزه با اشکال پیچیده تر و فریبنده تری و به شبوه بیرحمانه تر و قهر آمیزتری بر خلقهای میهنمان حاکم گشته بود (و کشته است). پس وظیفه بسیج و سازماندهی توده ها در يك پروسه عملی مبارزه مسلحانه در ارتش خلق، نه تنها زائل و یا به تاخیر نیفتاده بود بلکه به مراتب برجسته تر، فوری تر و حتمی تر گردیده بود. چرا که ضرورت کسب قدرت سیاسی - که اینک به دست عمال جدید امپریالیسم در لواء اسلام و قران افتاده بود - برای کمونیستهای معتقد به مشی مسلحانه همچون گذشته در دستور روز قرار داشت و لذا می بایست طبق دروسی انقلابی تئوری مبارزه مسلحانه به پی ریزی پروسه ای اقدام میشد که فقط در درون چنان پروسه ای - یعنی پروسه تشکیل ارتش خلق - تربیت سیاسی - نظامی و تشکیلاتی توده های تحت ستم میسر می باشد که با حرکت ستون چریکی جنگل اینچنین نیز شد. چنین پروسه ای فقط با شعار دادن خشک و خالی در مورد فوائد تشکیل ارتش خلق، فقط با اندرز دادن به توده ها در مورد مضرات ارتش سرکوبگر امپریالیسم، فقط با تحلیل کردن از نقش ارتش و زوائد ارتجاعي آن و تبلیغ خوبیهای ارتش خلقی ۰۰۰ نه تنها ایجاد نمیشود بلکه پس از مدتی موجب سلب اعتماد و امیدواری مردم نسبت به گوینده مدعی پیشرو میگردد.

بنابر این همانگونه که تئوری مبارزه مسلحانه در همه جا خود خاطر نشان کرده است، باید با خود عمل مسلحانه با حرکت در جهت توسعه و اشاعه مبارزه مسلحانه، عملاً دست به ایجاد و پایه ریزی پروسه مذکور زد. باید به مردم نشان داد که تشکیل ارتش خلق بمنظور انهدام ارتش خلقی با شعار دادن به تنهایی میسر نیست بلکه باید عملاً اقدام به تشکیل چنین سازماندهی ویژه ای نمود، و خود مبشر و مبتکر بنیانگذاری چنین ارتشی گر چه بصورت نطفه ای آن گردید. این راهی بود که رفقای "خی پوست" و ستون چریکی جنگل پیمودند و طبعاً برای نیروهایی که مدعی پیشروی خلق هستند، به جز پیمودن چنین راهی، آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

حرکت ستون چریکی جنگل به فرماندهی رفیق کبیر محمد حرمتی پور از چنین قانونمندیهای پیروی میکرد. بدین ترتیب بدون شك خیزش "خی پوست" استمرار خونین خطی بود که آغاز آن به حرکت رفقای سیاهکل میرسد و پایان آن به سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و استقرار حاکمیت پرولتاریا و دهقانان تا سوسیالیسم. رفقای که در این پروسه انقلابی جنگ مسلحانه شرکت جسته بودند با موج عملیات خود و در طی فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی ضربات کاری خرد کننده ای را بر پیکر ماشین سرکوبگر رژیم وارد آوردند. آنها توانستند مشخصاً و عملاً حمایت مادی و معنوی توده های روستایی زحمتکش و مردم تهیدست شهری را به سمت حرکت انقلابی خود جلب نمایند و جوانه های امید و اعتماد را به انقلابیون در زمینه قلوب ساده مردم بارور سازند. توده های مبارز، بعضاً آگاهانه و برخی هم بطور خود انگیخته میدانستند که فقط این طریق از عمل مبارزه جویانه که رفقای جنگل مبشر و منادی آن شده بودند - توانایی رویارویی با ماشین قهر و سرکوب نظامی امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آنرا دارد و لذا از هر طریق که برایشان مقدور بود به یاری معنوی و مادی ستون چریکی جنگل به فرماندهی رفیق حرمتی پور بر میخواستند. از طرف دیگر عملیات مزبور به طرز فاحشی در دل سردمداران حکومت جمهوری اسلامی و همه دیگر هم پالگی های امپریالیسم هراسی عمیق افکنده بود. بیم و هراسی که میرفت با طرح نقشهای سرکوبگر تبدیل به قهری ارتجاعي و خشونت آمیز گردد.

طبیعی است که هیچ جنگی بدون تلفات و ضایعات، بدون شکست و ناکامی چه برای نیروهای خودی و چه برای نیروهای دشمن پیش نمی رود و هر دو طرف در طی پروسه تصادماتشان متحمل خساراتی خواهند شد. مبارزه مسلحانه طولانی نیز از همان قوانینی متابعت مینماید که هر جنگ دیگری. ولی از نظر استراتژیک در يك دیدگاه و چشم انداز فراتر، مجموع خسارات وارده در يك جنگ، فرجام جنگ را معین میکند. پس هدف اصلی هر جنگی برای نیروهای درگیر در آن این میشود که از یکطرف نیروهای خودی را محفوظ و مضمون نگاهدارند و از طرف دیگر

به قوای دشمن ضربات هر چه کارتری را وارد آورند . ولی مکر وارد آوردن ضربه به دشمن بدون قبول ریسک تلفات دادن ، بدون جانبازی قهرمانه برای انقلابیونی که از هر نظر در موضع نا برابری قرار دارند ، ممکن است ؟ این قانون و قاعده کلی در تمام جنگها از دوران قیام آزادی بخش اسپار تا کوس تا عصر جنگهای منظم مدرن امروزی صادق بوده است . اینکه کدامیک از طرفین محاربه بتواند با حفظ مبتکرانه چنین قاعده ای در سراسر جنگ و در کلیت آن ، حد بیشتری از نیروهای خودی را حفظ نمایند ، نهایتا تعیین کننده فرجام جنگ است .

قانونمندیهایی که گردونه مبارزه مسلحانه طولانی در ایران را میگرداند از همین سرشت اساسی برخوردار است . فعالیت ۱۴ ماهه درخشان و کم نظیر ستون چریکی جنگل در ایران - ثابت کرد که اصل اساسی و تغییر ناپذیر در یک جنگ بطور کلی ، چه جنگ چریکی و چه جنگ منظم کلاسیک ، همان قاعده ایست که در طی مبارزات و جنگهای گذشته بر همگان معلوم شده است : ضربه ای که بر رفقای رهبری ستون چریکی در "خی پوست" وارد گردید و هم چنین ضربات بعدی که در طی مبارزات شهری بر رفقای ارزنده ای چون صبوری وارد شد و عواقب ناشی از آن نشان داد که مراعات حفظ نیروهای خودی در جریان جنگ مسلحانه اصلی مسلم و دائمی است .

از طرف دیگر همانطور که متذکر شدیم رعایت اصل مذکور ، یعنی حفظ دائمی نیروهای خودی از گزند دشمن آنهم در یک مبارزه مسلحانه نا برابر - که هم از نظر تجهیزات تکنیکی و تاکتیکی و هم از نظر نفرات و قدرت بسیج کنندگی ، قوای خودی در سطحی ضعیف تر قرار گرفته اند همواره در طی جنگ در معرض مخاطرات جدی ریسک آمیز قرار دارد . ضمن اینکه تاکید یک جانبه و دگم بر روی این اصل مبنی بر محافظت قوای خودی از تعرضات اجتناب ناپذیر دشمن ، نتایج مثبتی را بار نخواهد آورد ، زیرا چنین تاکیدی منطقا منجر به احتراز از هر گونه رویارویی با دشمن ، افزایش روحیه و خصائل محافظه کارانه در طی جنگ ، و کم رنگ شدن اصل جانبازی و جانفشانی در یک جنگ عادلانه خواهد شد . پس بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که بین این قاعده عمومی یعنی حفظ نیروهای خودی در برابر تعرضات دشمن با حفظ دائمی روحیه فداکارانه و از جان گذشتگی تضادی وجود دارد ؟ در واقع اگر بین این دو اصل تضادی هم باشد مسلما بدون وحدت هم نیستند .

بدیهی است با توجه به عمر کوتاه جنبش چریکی ایران و با در نظر داشتن قهر همه جانبه ضد انقلابی و گسترده رژیم علیه هر نیرویی که قصد مقابله جدی با حاکمیتش را دارد و با عطف توجه به برتری تکنیکی و تاکتیکی قوای دشمن در لحظه فعلی - معتقدین مشی مسلحانه نمیتوانند بدون عبور از گذرگاههای پر خطر که تلفات بسیاری را ناگزیر تحمیل مینماید ، راه دراز پیروزی بر امپریالیسم و استقرار حاکمیت زحمتکشان را به پایان برند . ولی این به معنی گریبان خلاص کردن و آسودن از شهادت رفقای "خی پوست" نیست . شهادت این رفقا ، ضربهای هنگفت و سنگین بر بینه ناتوان و ضعیف سازمان نو پای "چفا ، آرخا" وارد آورد به نحویکه روند بعدی شکل - گیری رشد نزولی سازمان را تعیین نمود . اکنون بطور قطع کلیه معتقدین مشی مسلحانه با از سر گذراندن تجربیات گران و از یاد نرفتنی ای چون از کف دادن یادگارهای گرانقدر جنبش نوین کمونیستی ایران ، یعنی رفقای "خی پوست" به عینه و مشخصا به این فهم عمیق رسیده اند که بین امکان استمرار حرکت انقلابی سازمان معتقد به مشی مسلحانه در شرایط کنونی به ویژه - با محافظت قلب و مغز آن سازمان از ضربات کاری دشمن رابطه مستقیم وجود دارد . اگر معتقدیم که هر قدر خود عمل مسلحانه انقلابی در شرایط رکود مبارزاتی حاکم بر سازمانهای سیاسی قدرت تجزیه کنندگی و مغناطیسی وسیعی را در بین توده ها ایجاد مینماید و با جاری شدن خود کلیه مقدمات مربوط به تماس و ارتباط گیری با توده ها ، سازماندهی و تربیت سیاسی آنها ایجاد نماید - باید بدانیم که - بهمان اندازه نیز امکان برخورداری یک سازمان معتقد به مشی مسلحانه از رهبری دائمی انقلابی تضمین کننده بقاء عمل مسلحانه است . پس بین اجراء برنامه های سیاسی - مبارزاتی سازمان معتقد به مشی مسلحانه با بهره مندی همیشگی سازمان مذکور از یک رهبری منسجم و فعال همیشه ارتباطی متقابل و ارگانیک وجود دارد .

ضرورت تضمین دائمی رهبری انقلابی بر پروسه جنگ و مبارزه مسلحانه و در شرایط کنونی بر توسعه مبارزه مسلحانه، از نقش فعال و دینامیک انسان بطور کلی و انسان فرمانده بطور اخص سرچشمه میگیرد. بدون اطمینان از وجود یک رهبری توانا و مجرب که مرتباً در روند مبارزه توانایی بازسازی و دوباره سازی خود را داشته باشد، آغاز هر جنگ و مبارزه ای در اوضاعیکه قوای دشمن از چنین مزیتی در منتهای درجه تکامل آن برخوردار است و قادر به خلق دائمی رهبران استراتژیک جنگ میباشد - برای نیروهای مبارز به معنی خود کشی است.

اگر چه ستون چریکی جنگل پس از شهادت رهبران و فرماندهان خود نتوانست به حرکت خود ادامه دهد و دچار وقفه ای طولانی گردید (است) ولی با همه این احوال حرکت ستون مزبور به فرماندهی رفیق کبیر محمد حرمتی پور در مقام مقایسه نسبی با رستاخیز سیاهکل، از غنای مبارزاتی و پختگی و بلوغ سیاسی برخوردار بود. باید در نظر داشت که حرکت ستون چریکی جنگل در شرایط بیداری کامل دشمن و برخورد ارایش از تجارب جنگهای ضد شورشی همچون تجربه سیاهکل، صورت وقوع بخود میگرفت. بلوغ و رسیدگی نسبی مبارزات رفقای ستون، بخوبی در تداوم عملیات و تراکم و تعدد نسبتاً زیاد آن، هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی منعکس میباشد. معذراً باید گفت جنبش چریکی میهن ما هنوز در عنفوان کودکی خود بسر میبرد. بخصوص اگر بخواهیم عمر ۱۵ ساله جنبش مسلحانه ایران را با پروسه طولانی و دراز مدت خود جنبش مسلحانه تا لحظه کسب پیروزی مقایسه کنیم. در اینصورت به این واقعیت پی میبریم که ما معتقدین مشی مسلحانه کماکان در لحظات و دقائق آغازین حرکت خود واقع شدهایم و هنوز برای پیدا کردن قابلیتها و تعینات مناسب و مطابق با ضروریات و شرایط دشوار مبارزه نیاز به تجربه اندوزی های بسیار داریم. باشد که با درس آموزی از این رویدادهای تراژدیک، به غنای مبارزات آینده خود بیفزاییم و آنها را پشتوانه حرکت آتی مان قرار دهیم.

درد بر شهدای بخون خفته خلق!  
گرامی باد یاد شهدای ۴ فروردین!  
زنده باد مبارزه مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادیست!  
مرگد بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش!  
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

\*\*\*\*\*

گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در فروردین ماه

★ رفیق احمد جلیل افشار  
★ رفیق خشایار سنجری  
★ رفیق جواد رجبی  
★ رفیق عبدالرسول عابدی  
★ رفیق حسن عطاریان  
★ رفیق اسد رفیعیان  
★ و رفیق کبیر، محمد حرمتی پور

★ رفیق جواد سلاخی  
★ رفیق بیژن جزنی  
★ رفیق سعید کلانتری  
★ رفیق محمد چوپانزاده  
★ رفیق حسن ضیاء ظریفی  
★ رفیق عزیز سرمدی  
★ رفیق عباس سورکی

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

# "اقلیت"

## همدوش اکونومیست‌ها



"اقلیت همدوش اکونومیست‌ها"

(قسمت دوم)

هنوز مرکب تز نویسی "اقلیت" در باره اوصاف ضروری و مفید تشکیل "هسته های سرخ کارخانه بمثابه سنگ زیر بنای حزب پرولتری" (کار ۷۹ - ص ۳) بر روی کاغذ نشریه "کار" خشک نشده بود که او با یک قدم فاصله کمتر ، در حالیکه در آن موقع (مهر ماه ۵۹) تدارک "در جهت تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر" (همانجا) را وظیفه ای حتمی و مبرم برای همه کمونیست‌ها می پنداشت ، این "هسته های سرخ کارخانه ۰۰۰" را بدست توفان حوادث سیاسی اجتماعی خرداد ماه سال ۶۰ سپرد و پس از آن به تبعیت از "دموکراتهای انقلابی" (بخوان : مجاهدین خلق) - که با امواج عملیاتشان ظاهرا یک تاز صحنه نبرد دیده میشدند - به اخذ تاکتیک "جوخه های رزمی" پرداخت . بدین ترتیب "اقلیت" با رونویسی الگو بردانه از انقلاب روسیه و قیام مسکو ، ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر را بطور کلی بدست گرد و غبارهای حاصل از خیابان گردیهای پاسداران سپرد و سراسیمه برای اینکه از جریانات سیل آسای آن روزها واپس نماند ، تشکیل "جوخه های رزمی" را اینبار نه "سنگ زیربنای حزب پرولتری" که سنگ زیربنای "تدارک قیام" قرار داد . "اقلیت" هیچگاه توضیح نداد چرا "هسته های سرخ کارخانه ۰۰۰" که قرار بود بنیانهای اولیه تشکیل حزب پرولتاریا را برای او پی ریزی نمایند و "۰۰۰ نیروی وسیعی از کارگران را متشکل . . . نمایند ، یکسال بعد بطور کلی و یکباره محو شدند ؟

"زیر بنای حزب پرولتری" مورد نظر "اقلیت" که وی میخواست در مهر ماه سال ۵۹ سنگ آنرا با تشکیل "هسته های سرخ کارخانه" بنا نهد ، در بطن جریانات سیاسی بعد و در بحبویه آشکار تر شدن سرکوبهای رژیم جمهوری اسلامی به سمت عرصه تاکتیکی دیگری یعنی "تدارک برای یک قیام مجدد" (کار ۱۳۶ - آبانماه ۱۳۶۰) غلطانده شد . ظاهرا "اقلیت" با مشاهده این رویدادها در صدد هدایت کردن و هماهنگ کردن عملیات و کارهای خود به سمت یک قیام مسلحانه نزدیک است ولی در آینده خواهیم دید که چگونه او اجرائی این برنامه عملی خود را نیز همانند سایر تاکتیک های گذشته اش از خاطر می برد . اگر "اقلیت" در مهرماه ۵۹ مدعی بود که تنها وسیله ارتباط گیری و بسیج و تشکل کارگران تشکیل "هسته های سرخ کارخانه" است و "بدون هسته های سرخ کارخانه ، سازمان کمونیستی نمیتواند به رابطه سیاسی - تشکیلاتی خود با پرولتاریا جامه عمل بپوشاند" (کار ۷۹ ص ۳) و بدین منوال بنیادهای ساختمان حزب طبقه کارگر را بر روی تشکیل چنین هسته هایی در کارخانجات قرار داده بود و هم چنین معتقد بود که با ایجاد این هسته ها "میتوان دایره نفوذ سازمان کمونیستی را به سرعت در میان تعداد بسیار زیادی کارگر گسترش داد و نیروی وسیعی از کارگران را متشکل نمود" (کار ۸۱ ص ۱۱) - ولی روند بعدی حوادث جامعه بطلان محض این تزه را ثابت نمودند به نحوی که حتی خود "اقلیت" نیز بدون آنکه بخواهد آشکارا علل تغییر تاکتیک خود را تئوریزه و توجیه نماید ، سمت فعالیت عملی خود را از حرکت بسوی "تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر" ، با یک گردش قلم به طرف "تدارک قیام مجدد" چرخاند . در همین فاصله کوتاه یکساله یعنی از ابتدا ، تشکیل "هسته های سرخ کارخانه" تا مرحله تشکیل "جوخه های رزمنده"

# گرامی باد خاطره شهدای خلق

علاوه بر این سیاستهای عملی، "اقلیت" رهنمودها و سیاستهای دیگرگدر رابطه با جریانان سیاسی و دربرخورد به تضادهای درونی حاکمیت نیز اتخاذ کرده است. درگیریهای بنی صدر با سردمداران حزب جمهوری اسلامی زمینه عینی "عمده شدن وجه دموکراتیک" مبارزات ضد امپریالیستی تودها در نزد "اقلیت" شدند و او با معیار قرار دادن چنین زمینه ای تز "تشکیل مجلس موسسان" را نیز بر بایگانی بخش تئوری پرداززی خود افزود. "اقلیت" برای اینکه مبدا از "حرکت با تودهها ۰۰۰" باز نماند، شروع به مرحله بندی پروسه حرکت خویش نمود. و بر اساس این مرحله بندی اولین "ایستگاهی" که می بایست پشت سرگذارد، ضرورتاً "ایستگاه" تشکیل "جمهوری بورژوایی مبتنی بر مجلس موسسان" بود. مضافاً بر اینکه تا قبل از طی نکردن چنین مرحله ای و پشت نگذاشتن این "ایستگاه"، هرگونه سخنی در باره حاکمیت، چپروی! و حرکت جدا از توده است!!

"اقلیت" اینطور نوشت: "اکثریت تودهها نیز که در آغاز راه پر پیچ و خم آگاهی و شناخت پدیده های اجتماعی هستند ۰۰۰۰ ایستگاه اول (نفی دیکتاتوری از هر نوعش) را پشت سرگذرانده اند و به خوان دوم و ایستگاه بعدی پا گذاشته اند. این ایستگاه جمهوری بورژوایی مبتنی بر مجلس موسسان است" (کار ۱۱۹) "اقلیت" جمهوری بورژوایی مورد نظراتش را چگونه میخواهد بر پا کند؟ اگر مجلس موسسان، واقعا بخواهد مجلس موسس و دارای قدرت مادی اجرای قوانین باشد، چگونه باید بوجود بیاید؟ آیا میتوان در شرایطی که هنوز جامعه تا مغز استخوان زیر سیطره چکمه پوشان امپریالیسم قرار دارد و روز بروز بر شدت اختناق و سرکوب عمومی توده ها در مقابل چشمان همه و از جمله "اقلیت" افزوده میشود، انتظار داشت که با چنین شعاری بتوان تودهها را بسیج و متحرک نمود؟

آیا همان تودههایی که اکنون مورد خطاب "اقلیت" قرار گرفته اند تا طبق رهنمودهای او اقدام به تهیه مقدمات تشکیل "جمهوری بورژوایی ۰۰۰" بکنند از وی نمی پرسند که با چه نیروی مادی متشکل و مقتدری میتوان دست به تشکیل مجلس موسسان زد؟ و آیا شعار تشکیل مجلس موسسان در شرایطیکه هنوز ضرورت سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی از سوی "اقلیت" امری چپ روانه تلقی شده است، امری مضحك و کاری عبث نیست؟

"اقلیت" پاسخ میدهد: "پرولتاریا آلترناتیو خود را که همان انتخابات شورایی (در محلات و کارخانجات ۰۰۰) است طرح و تبلیغ خواهد کرد ۰۰۰ و سپس در تکمیل ایده خود خواهد افزود که چنین انتخابات دموکراتیک و شوژیک برگزار نخواهد شد مگر ۰۰۰ از طریق تسلیح توده ها (شوراهای مسلح تودمیی) و برقراری حکومت شوراها." (کار

۱۱۹- ص ۱۹)



طبق "شیوه فکری" "اقلیت" ما باید عجلالتا شعار "تشکیل مجلس موسسان" را تبلیغ کنیم بدون اینکه بخواهیم قدری هم به مرزهای جدی تری و از جمله تبلیغ ضرورت سرنگونی حاکمیت وارد شویم. زیرا اینکار حرف آن چپهاست که عادت دارند همیشه "حرف آخرشان را تبلیغ" (کار ۱۱۹) نمایند. البته نا گفته نماند که "انتخابات شورایی" هم هست، تسلیح توده ها "هم هست ولی هیچگاه نباید در همان "ایستگاه اول" این مسائل را بازگو نمود. پا به پای خود توده ها و در "حرکت با توده ها ۰۰۰" باید دست به فعالیت عملی زد و اینهم محال است مگر با در نظر گرفتن خواستها و انگیزه های خود بخودی توده ها!!

اینست خلاصه جوهر تاکتیک ها و سرشت اعمال "اقلیت". ولی حتی اگر بخواهیم ذهنیت و خواستهای جاساری روزانه توده ها را نیز معیار و محك قرار دهیم و با واقع بینی حرکات مردم را باز بینی نمائیم، آنگاه در می یابیم که تاکتیک های "اقلیت" در کلیه مقاطع حتی از درخواستهای مبارزاتی و خودبخودی توده ها نیز عقب افتاده تر هستند.

اگر تا بحال در نزد کمونیستها تشکیل مجلس موسسان تنها در شرایط حاکمیت دولت انقلابی، دولتی که زائیده حرکت تحول آمیز و جوشان توده ها باشد، میسر و عملی بوده است و تنها چنین دولتی توانایی تشکیل مجلس

موسسان واقعی دارای قدرت تاسیس نهادهای دموکراتیک را دارد - اکنون با اینگونه تزه‌های "اقلیت" ما میفهمیم که میتوان در جامعه زیر سلطه ای چون ایران و در شرایط اوجگیری شدید و مهار ناپذیر کشتارهای مهیب و هار حکومت ، شعار "تشکیل مجلس موسسان" را ضرورتی عملی و واجب دانست . حیرت آورتر اینکه "اقلیت" در - پاسخ به این سؤال که تا چه وقت و تا کی میتوان برنامه عملی "تشکیل جمهوری بورژوازی مبتنی بر مجلس موسسان" را در دستور کار قرار داد ؟ و "این مرحله تا کی ادامه خواهد یافت ؟" (همانجا) پاسخ میدهد : "تا وقتی که جمهوری اسلامی که اکنون منحصر قدرت را در دست دارد ، ۰۰۰ قدرت را در دست داشته باشد ۰۰۰ و شعار ما دارای جزء مکمله "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" خواهد بود ."(همانجا) - بدین ترتیب "اقلیت" از یکطرف تشکیل مجلس موسسان مطلوبش را به محال واگذار میکند و از طرف دیگر بدون اینکه بخواهد وسایل و امکانات مادی لازم را در جهت ایجاد مجلس موسسان بسیج نماید ، بدون اینکه خواهان تحول زیر بنایی در ساخت سیاسی - اجتماعی جامعه باشد ، بدون اینکه توده ها را به سمت تصاحب قدرت دولتی از طریق تشویق و ترغیب آنها برای سرنگونی حاکمیت ، بکشاند ، معتقد میشود که صرفا با طرح و تبلیغ شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" بمثابه "جزء مکمله" شعار "تشکیل جمهوری بورژوازی ۰۰۰" میتوان مجلس موسسان واقعی را پی ریزی نمود!

آنوقت که لنین در رابطه با رویدادهای انقلابی بهار و تابستان سال ۱۹۰۵ در روسیه شروع به جمعبندی درسهای لازمه از آن رویدادها نمود ، ضرورت تشکیل مجلس موسسان را در شرایط اوج گیری مبارزات توده ها از ضرورت سرنگونی حکومت تزار و استقرار حکومت انقلابی جدا نمیدانست . در حوادث انقلابی سال ۱۹۰۵ ، لنین اعتلاء انقلابی را به وضوح تشخیص داد و بر اساس تحلیل از مبارزات توده های کارگر در ادسا و وقایع رزمنا و پوتمکین : "انجام وظایف عالی جدید مبارزه ، تا مرحله مبارزه قطعی با دشمن ملت روس" (ارتش انقلابی، دولت انقلابی - لنین) - را وظیفه فوری کلیه سوسیال دموکراتهای انقلابی و سایر مردم انقلابی دانست . براین اساس ، طبق شیوه و متد تفکر لنین نسبت به نتایج مبارزات انقلابی در سال ۱۹۰۵ ، نه تنها تشکیل مجلس موسسان را ضرورتی اساسی دانست بلکه تشکیل چنین مجلسی بدون سرنگونی حکومت تزار از طریق تشکیل ارتش انقلابی و استقرار دولت انقلابی ناممکن تشخیص داد . در این رابطه لنین میگوید : "دولت انقلابی برای رهبری سیاسی توده های - مردم ابتداء در آن بخشی که ارتش انقلابی از دست تزاریسم گرفته است ، و بعدا در سراسر کشور لازم و ضرور است . دولت انقلابی برای آغاز فوری تحولات سیاسی که انقلاب بخاطر آنهاست ، برای برقراری خود اداری انقلابی مردم برای تشکیل مجلس موسسان واقعی و واقعا همگانی برای معمول داشتن آن "آزادیهای" که بدون آنها بیان راستین اراده مردم ، غیر ممکن است - ضرورت دارد" (لنین - همانجا)

استقرار دولت انقلابی که اولین و فوری ترین قدم در جهت حرکت به سوی آن با نفی عملی حاکمیت بورژوازی - برداشته میشود ، تنها اساسی ترین پیش شرط تشکیل مجلس موسسان است . با همه این احوال "اقلیت" بر روی این نکته پافشاری میکند که باید "ایستگاه" های متعددی را پشت سرگذارد و هرگونه شعاری مبنی بر بسیج و تشویق توده ها در جهت نفی حاکمیت جمهوری اسلامی عملی چپ روانه است ! و اینهمه در اوضاعی گفته میشود که سرنیزه تیز و بران عوامل مزدور امپریالیسم حتی تا زیر گلوی مردم ستمدیده مان رسیده بود ، جنگ ضد خلقی دو دولت بعد از چندین سال روز بروز بر فقر و مسکنت شدید توده ها میافزود ، بیکاری وحشتناک و مزمن همچون يك بیماری مسری بر سراسر جامعه سایه افکنده بود و تورم و گرانی ۰۰۰ هر روز تعداد بیشتری از مردم را بیچاره تر مینمود(۲) معذالک "اقلیت" در چنین اوضاع و احوالی خواهان تشکیل مجلس موسسان ، آنهم بدون سرنگونی حاکمیت و صرفا با "جزء مکمله" قرار دادن شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" بر سایر شعارهایش - گردید . چگونه ممکن است که "اقلیت" بتواند در داخل نظام امپریالیستی جمهوری اسلامی و در چهار چوب عدم نفی حاکمیت وابسته به امپریالیسم و صرفا با اتکاء به شعارهایی تو خالی چون "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" ،

زمینه تشکیل و ایجاد چنین مجلس را فراهم نماید؟ آیا "اقلیت" قادر خواهد بود که حتی با تبلیغ ضرورت تشکیل شوراهای کارگری و هم چنین حرکت در جهت "تسلیح توده ها"، عملاً زمینه مساعدی را برای تشکیل مجلس موسسان فراهم نماید؟ اگر "اقلیت" هیچگاه در طی اشاعه ایده هایش و در متن سیاستها و تاکتیک های مختلفش اشاره ای به چگونگی کیفیت پروسه "تسلیح توده ها" نمیکند، از آنروست که خود بخوبی به محمل بودن چنین رهنمودهایی واقف است.

مشروح تحلیل لنین از وظایف پیشاهنگ در رابطه با تشکیل مجلس موسسان در اثر جاودان او بنام دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک آمده است. در آنجا لنین در رابطه با ضرورت تشکیل مجلس موسسان و امکان برپاساختن آن تنها در شرایط حاکمیت دولت انقلابی و سرنگونی دولت سرمایه داری به تفصیل سخن میگوید. بحث او با اکونومیستهای منشویک روسیه در این رابطه بخوبی افشاگر چهره سیاسی و هویت سیاسی "اقلیت" در ایران میباشد. "اقلیت" که نمی خواهد همچون "چپهایی" باشد که "همیشه حرف آخرشان را تبلیغ میکنند" (کار ۱۱۹) - با برگزیدن شعار "مرگد برحزب جمهوری اسلامی" در کنار شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" و کنار نهادن بسیج وسیع توده ها در اطراف تبلیغ شعار سرنگونی حاکمیت، همدوش آن اکونومیستهای قرار گرفت که لنین در سراسر مبارزه خود به آنان محال ریشه دواندن در صفوف حزب را ندارد. از نظرگاه انقلابی لنین: "پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال دموکراسی وی را رهبری مینماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه بدست مجلس موسسان است و برای حصول این مقصود و نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن از راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت مینماید" (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... تاکیدها از ماست)

"اقلیت" با خنده ای منشویکی، آنها را که او را مورد سؤال قرار داده و میگفتند چرا فقط شعار "مرگد بر حزب جمهوری اسلامی" را تبلیغ میکنید و کلامی از ضرورت سرنگونی حاکمیت نمگوئید؟ آیا این نوع شعارها و سیاستها شما را تا سطح "لیبرالها" پائین نمیاورد؟ آیا حتی عقب مانده ترین توده های تحت ستم در این روزها (تیر ماه سال ۶۰) دیگر بلزوم سرنگونی حتمی و فوری حاکمیت پی نبرده اند؟ مگر نمی بینید که چطور آتش کین و نفرت نسبت به سراسر حاکمیت در چشمان خشم آلود توده ها موج میزند؟ پس چرا باز هم شعار "مرگد بر حزب...۰۰۰" را میدهید؟ - مورد خطاب قرار داده و میگوید، حرف آن "چپهایی" را نزنید که "همیشه حرف آخرشان را تبلیغ میکنند" (کار ۱۱۹) - و سپس با ژست کاملاً اکونومیستی می افزاید: "این ایستگاه جمهوری بورژوازی مبتنی بر مجلس موسسان است. ایستگاهی است که سردمدارانش لیبرالها هستند... قدر مسلم آنست که درین مرحله و این ایستگاه پرولتاریا در شکل شعار با لیبرالهای (ضد انقلابی) همسو خواهد شد...۰۰۰" (همانجا)

ولی حوادث بعدی ثابت کرد که "اقلیت" آنقدر از قافله حرکت انقلاب واپس مانده بود که حتی در شعار و تاکتیک روزانه اش از "لیبرالها" آنها از نوع "ضد انقلابی" اش عقب تر و پائین تر قرار گرفته بود. دیدیم و بیاد میآوریم که چگونه سمبل این باصطلاح "لیبرالها" در نزد "اقلیت" - یعنی بنی صدر - بلافاصله پس از وداع "انقلابی" با وطن و پرواز بسوی پاریس، خواستار سرنگونی رژیم گردید. اکونومیستهایی امثال "اقلیت" که در سراسر پروسه فعالیتشان، هیچگاه دارای نقشه و برنامه دراز مدت و مدونی برای یک مبارزه طولانی و بزرگ نیستند، همواره ناچار از پیروی از امثال "لیبرالها" بی چون بنی صدر میباشد. آنها هرگز ب فکر ارتقاء دادن توده ها و آن "لیبرالها" به سطح شعارهای پرولتری نیستند، بلکه تمام ابتکار و نیروی خود را صرف این مینمایند که چگونه بهتر و مناسب تر قادرند با سطح حرکت توده ها و "لیبرالها" تطبیق یابند. و البته در آن صورت دیگر "پرولتاریای انقلابی" را "چه باک که مضمون شعار او و اساس حرکت او تفاوتی کیفی با مضمون شعار



بورژوازی دارد" !!

با توجه به اینکه در اصول هیچگاه نمیتوان بدون گام برداشتن مشخص عملی در جهت سرنگونی حاکمیت و برانگیزاندن توده ها در همین جهت ، حتی کلامی از ضرورت تشکیل مجلس موسسان گفت - "اقلیت" محتاطانه فقط شعار "مرگدبر حزب جمهوری اسلامی" را "جزء مکلمه" برنامه خویش برای تشکیل مجلس موسسان قرار میدهد . به یاد داشته باشیم که او یکسال پیش از بروز این جریانات ، خواستار فوری تشکیل حزب طبقه کارگر از رهگذر تشکیل "هسته های سرخ کارخانه" گردیده بود . و باز هم در آینده خواهیم دید که چگونه "اقلیت" این تز نوین خود را که بر بیرق مرحله ای کردن پروسه انقلاب ضد امپریالیستی و آنرا به "سه وجه : دموکراتیک ، ضد امپریالیستی ، ضد سرمایه داری" تقسیم نمودن نگاشته شده بود ، هراسان به گوشه ای افکند ، و آنگاه بلافاصله بر روی آن شعار "سازماندهی جوخه های رزمی" را نگاشت .

اگر بخواهیم از سیر حرکت "اقلیت" و چشم انداز سیاستهای وی نموداری تصویر کنیم که نشاندهنده خط مشی وی در طی دو ساله پس از قیام ۲۲ بهمن باشد، حاصل آن فقط یک منحنی اعوجاجی و پر از زیگزاگی خواهد بود که در هر نقطه از آن مملو از زیر و بم میباشد . "اقلیت" در سراسر این دوران طبق یک مشی مارکسیستی مشخص و جهت و مسیر مرتبط با یک استراتژی معین حرکت نکرده است . حرکت سیاسی وی ، سیاست وی ، سیاست و تاکتیکهایش درست در انطباق و نعل به نعل با رویدادهای انبوه غیر مترقبه ، گاه دچار افت و گاه دچار خیز شده اند . خط حرکتی "اقلیت" از بدو قیام تا مقطع خرداد ماه سال ۶۰ ، هر قدر که به این مقطع نزدیک تر میگردد بهمان اندازه "سرخ" تر میشود ! "هسته های سرخ کارخانه" ای که در برنامه عملی "اقلیت" برای تشکیل حزب ضرورتترین و مبرم ترین تاکتیک وی معرفی شدند ، در امتداد وقایع خرداد ماه به دنباله روی از حرکات مجاهدین تبدیل به "جوخه های رزمی" شدند . ولی این سازماندهی جدید دیگر برای تشکیل حزب طبقه کارگر ضروری تشخیص داده نشده بودند، بلکه تشخیصی قیام توده ای آینده "اقلیت" را به اتخاذ چنین تاکتیکی کشانیده بود .

اکنون میسیم "اقلیت" در رشته سیاست و تاکتیک در جنبش کمونیستی ایران تا کنون نظیر نداشته است ولی به قطعیت میتوان گفت که نظایر آن تا بحال بارها در جنبش کمونیستی جهانی دیده شده است . این گفته "اقلیت" در مورد موحه نمایاندن حرکت دنباله روانه اش از توده ها چقدر شبیه آن تعبیر جالبی است که لنین از وضعیت اکنونیستهای روسی ارائه میدهد . "اقلیت" میگوید : "بگمان ما تنها آن همفکران "چپ های هلندی" ..... هستند که معتقدند باید در یک حرکت و در همان اولین گام ایستگاه نهایی را تسخیر نمود و حرف آخر را باید در همان اول تبلیغ نمود و ایدآل پیشروان را چسبید ..... " (کار ۱۱۹) و گویا درست در پاسخ به "اقلیت" است که لنین در رابطه با سیاست اکنونیستهای روسی میگوید : "ما فقط طوری سخن میگوئیم که گویا توده کارگر استعداد آنرا ندارد ( وعلی رغم کسانی که کوته بینی خود را بگردن وی میاندازند، استعداد خود را ثابت نکرده است) که فعالانه از هر گونه اعتراضی علیه حکومت مطلقه حتی در صورتیکه مطلقا وعده هیچگونه نتایج محسوس را هم بوی ندهد ، پشتیبانی نماید ! " (چه باید کرد ؟ تاکیدیها از لنین است) - نخیر ! در واقعیت امر اینطور نیست . آنچه که هم امثال آقایان مارتینف در روسیه و هم "اقلیت" در ایران از آن بی بهره اند ، فقدان شمس تشخیص صحیح روحیه مبارزاتی و آگاهی توده ها نسبت به منافع مبارزاتی شان علیه حکومتهای جابر میباشد . "اقلیت" نیز همچون هم مسلکان اکنونیست اش از آنجا که دائما در پی کسب نتایج معین محسوسی (چه باید کرد ؟) از مبارزه است ، این کوته بینی در مبارزه و نزدیک بینی خویش را در مسائل انقلاب و توده ها ، بحساب خود توده ها گذارده و آنان را متهم به عقب ماندگی در مبارزه مینماید . از این روست که میخواهد "گام بگام" و "ایستگاه" به "ایستگاه" حرکت خود را با "حرکت توده ها ..... البته در تجربه مستقیم توده ها" هماهنگ نماید .

مرحله بندی "اقلیت" بر مسیر انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان و "ایستگاه" های خیالی که او در - این مسیر برای خود فرض کرده است ، ماهیتا و اصولا با "تئوری مراحل" حضرات اکونومیست روسیه هیچگونه تفاوتی ندارد . اگر "اقلیت" برای طرح شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" ضرورتا طی کردن مرحله "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" را پیش از طرح سرنگونی حاکمیت لازم می دید، در عهد لنین بودند کسانی که با همین دیدگاه "اقلیت" خواستار تکامل مبارزه سیاسی توده ها از "راه حتما اقتصادی" میگشتند . به قول لنین :  
"مارتیف تئوری مراحل را به شکل دیگری احیاء مینماید و کوشش میکند به اصطلاح راه حتما اقتصادی تکامل مبارزه سیاسی را تحمیل نماید" او که در موقع رونق انقلاب با اصطلاح "وظیفه" مخصوصی را برای مبارزه در راه - اصلاحات پیشنهاد مینماید، با این عمل خود حزب را به عقب میکشد و خود آلت دست اپورتونیسیم "اکونومیستی" و لیبرال هردو میگردد " (چه باید کرد ؟ تاکیدها از ماست)

و در آنموقع (تیر ماه سال ۶۰) یعنی دقیقا در مرکز کشمکش های طبقاتی که روز بروز حادثر و عریان تر میشد و درست "در موقع رونق انقلاب" - "اقلیت" نیز همانند سایر ایدئولوگهای اکونومیست روسیه ، با مرحله بندی پروسه انقلاب ، لازم دانست که توده ها را نه همچون "ایدآل پیشروان" بلکه مرحله به مرحله و "ایستگاه" به "ایستگاه" به سوی "تکامل مبارزه سیاسی" سوق دهد . لذا ابتداء شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" را مقدمه اقدامش در راه تشکیل "مجلس موسسان" قرار داد تا پس از تشکیل "شوراهای کارگری" اگر شرایط ایجاب نمود توده ها را علیه حاکمیت سیاسی برانگیزاند !

مجلس موسسان در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ تشکیل شد و در آن روز در تهران اعلام عینیت کرد.

### "اقلیت" و وقایع ۳۰ خرداد ۶۰

از مقطع ۳۰ خرداد به بعد بود که "اقلیت" آرام آرام لحن سیاست و کلامش را تغییر داد و بدون اعلام علنی ، تاکتیک تشکیل "جمهوری بورژوایی" را از "ایستگاه" دوم حرکت خود گذراند . اگر در "کار" ۱۱۹ هنوز - شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی کاری بود که فقط چپهایی به آن مرتکب میشوند که از نوع "چپ های هلندی" باشند ، زیرا با اصطلاح "وجه دموکراتیک" مبارزه عمده بود ، در عوض با عریان شدن سبعیت بی سابقه رژیم علیه مبارزات توده ها در این مقطع ، "اقلیت" میرفت که بمرور ژست مطابق با تغییرات آب و هوای سیاسی بخود بگیرد . بهمین جهت برای اینکه از کاروان مبارزه ای عقب نماند که مجاهدین کاروانسالار آن - شده بودند در "نامه سرگشاده به سازمان مجاهدین خلق ایران" (کار ۹۳۱ مهر ۱۳۶۰) - شرمگینانه و محتاطانه اعتراف نمود که : "بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری يك دولت انقلابی موقت که محصول قیام پیروزمند توده ها و ارگان اقتدار خلق محسوب میشود نمیتوان هیچگونه صحبتی از تحقق خواسته های ضد امپریالیستی - دموکراتیک توده ها بمیان آورد" (تاکیدها از ماست)

ولی این تغییرات را "اقلیت" يك شبه و به سادگی از سر نگذراند . زیرا وقتی طبق تفکر او "جنبه دموکراتیک" مبارزه ضد امپریالیستی عمده بشود و لهذا حرکت بسوی "تشکیل جمهوری بورژوایی مبتنی بر مجلس موسسان" نیز امری لازم و ضروری بیفتد - آنگاه اثبات اینکه چرا "بدون سرنگونی رژیم ۰۰۰ هیچگونه صحبتی از تحقق خواسته های ضد امپریالیستی - دموکراتیک توده ها" در میان نیست ، احتیاج به مقدماتی داشت که "اقلیت" نیز به راحتی چنین مقدماتی را فراهم نموده بود . اینبار بر کوله بار مملو از تئوری "اقلیت" تزی تازه تر افزوده - گشت : "شرایط نوین - سازماندهی نوین" (کار ۱۲۰) همان تئوری مشکل گشای "اقلیت" بزای گشودن دروازه های دژ حاکمیت سیاسی بود .

با مقدمات فوق بود که "اقلیت" یکبار دیگر در تاریخ حیات سیاسی اش ، مثل همیشه میرفت که منطبق با جو ناپایدار و نوسان آلود و پرتب و تاب حرکات تفد سیاسی جامعه ، حرکت خود را تنظیم نماید . او واقعا در اندیشه کشف آن "نتایج معین محسوسی" بود که البته چپ روهایی امثال "چپهای هلندی" قادر به درک آن نبودند .

بهمین مناسبت افزودن چاشنی قابل پسندی بر این تز جدید "اقلیت" لازم آمد که قادر باشد قدری هم با همه انحرافات نظری و عملی گذشته، او را به مثابه خط چریکهای فدایی خلق در شرایط کنونی هویت بخشد. لذا "اقلیت" در تز فوق الذکر، "تعرض را لازمه بقاء" (کار ۱۲۰) دانست و خطاب به هواداران خویش چنین گفت: "یکی از مبانی و اصول سازمان ما که توسط رفیق امیر پرویز پویان تئوریزه شده است بقای رشد یابنده و فعال است. بدین معنی که رفیق با رد "تئوری بقاء" دهه چهل (که عملاً بیحرکتی را شرط بقاء کرده بودند) تعرض را لازمه بقاء دانسته است و این آن اصل اساسی است که بویژه با توجه به شرایط کنونی رهنمون عمل ما خواهد بود" (کار ۱۲۰ ص ۷ - مقاله شرایط نوین - سازماندهی نوین) کافایت که شخص نگاهی به کارنامه پیشین "اقلیت" از بدو قیام تا لحظه اشاعه مطالب فوق بیندازد تا عمق ساده اندیشی و سطحی نگری "اقلیت" از تئوری مبارزه مسلحانه و اندیشه های انقلابی رفقای بنیانگذار سازمان چریکهای فدایی خلق، بر او معلوم گردد. در واقع با چنین ادراک به غایت انحرافی است که "اقلیت" خود را به "تکامل" تئوری مبارزه مسلحانه مفتخر میداند. بی جهت نیست که امثال این "تکامل" دهندگان، هیچگاه مگر بر حسب ضرورت آنهم کوتاه و گذرا، حاضر نیستند ادراک خود را از تئوری مبارزه مسلحانه به معرض قضاوت همگان قرار دهند.

رفقای که تئوری مبارزه مسلحانه را تدوین کردند بر اساس فهم عالی جوهر مارکسیسم لنینیسم، بنیاد وظایف خود را در برابر طبقه کارگر و سایر خلقهای میهنمان بر این اساس ریختند که تعرض را بمثابه جوهر سیاست پرولتاریا دانسته و چنین ویژگی را نه فقط منحصر به "شرایط کنونی" و یا اوضاع ویژه و معینی، بلکه سرشت همیشگی، دائمی و پایدار سیاست ها و تاکتیکهای پرولتاریا و پیشاهنگ آن تلقی مینمودند. در این میان مسئله چگونگی بقاء رشد یابنده در دهه ۴۰-۵۰، مشخصاً موضوع بحث بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی قرار گرفت و آنان موفق شدند با بسط چنین دیدگاهی با اتخاذ مبارزه مسلحانه بمثابه شیوه عمده مبارزه، نه تنها پاسخی - روشن به مسائل غامض جنبش کمونیستی ایران بدهند، بلکه مسئله رشد ابقایی خود را از زاویه سیاست تعرض آمیز نیز حل نمایند. این نظریه در مقابل آن نظرات و ایده هایی ارائه گردید که از حفظ نیروی خودی در برابر حملات روز افزون رژیم، درکی انفعالی و یا تدافعی عرضه مینمود. چه آنها که برای حفظ هسته انقلابی، آماده سازی برای "لحظه مطلوب" و خانه نشینی و انفعال را پیشه خود ساخته بودند و چه آنها که از مبارزه ضد امپریالیستی با حاکمیت وابسته درکی تدافعی ارائه میکردند، هیچکدام به خصلت رشد یابندگی و تکوین سازمان انقلابی و هم چنین سرشت اصلی سیاست پرولتاریا یعنی تعرض پی نبرده و به آن بی اعتناء بودند. و در واقع مبنای اصلی اتخاذ سیاست تعرض بمنظور بقاء رشد یابنده از سوی بنیانگذاران جنبش مسلحانه، کلیت خصوصیات و شرایط تحت سلطگی جامعه مان بوده است که همگی بالاتفاق بر شرایط و موقعیت مبارزه در سراسر پروسه انقلاب موثر و حکفرما هستند. اما "اقلیت" که اینبار هم قصد دارد در جریان وقایع ۳۰ خرداد به بعد، همراهِ و هماهنگ با جماعت، تاکتیک های خود را تغییر دهد، این تز را که اساساً از تحلیل شرایط تحت سلطگی نشات یافته است و طبعاً و منطقاً در سراسر پروسه انقلاب ضد امپریالیستی عطف توجه به آن حتمیت دارد، منحصرراً موکول به شرایط ویژه ای مینماید که خود از آن تحت عنوان "شرایط کنونی" نام می برد.

نمودار خط حرکتی "اقلیت" وقتی نمایان تر میگردد که او مفهوم واقعی آن سیاست تعرض آمیزی که باید بقا را حفظ نماید، توضیح میدهد. تعرضی که بناست "بقا رشد یابنده" وی را در برابر تعرضات حاکمیت سیاسی تضمین نماید، چیزی جز "دفاع از خود مسلحانه" نیست. و این تاکتیک تعرض آمیز! "اقلیت" - بهیچ وجه جنبه عمده ای در میان سایر تاکتیکهای او ندارد، مع الوصف آسوده خاطر باشید که "اقلیت" خواهد توانست تعرض را پیشه خود سازد! دقت کنید: "در شرایطیکه بهر دلیل امکانپذیر نیست که از پوششهای توده ای کاملاً مطمئن استفاده شود، تسلیح و دفاع از خود مسلحانه بوظیفه و امری حتمی بدل میشود." (کار ۱۲۷)

ص ۷) و در ادامه میگوید که این "۰۰۰ عملیات رزمی صرفاً یک تاکتیک فرعی محسوب میشود"!

تاکتیک فرعی محسوب میشود  
تاکتیک فرعی محسوب میشود

"اقلیت" و تعرض؟!!

"قیام" قریب الوقوع "اقلیت" که اکنون (مرداد ۶۰) او در تدارک مهیا سازی آن میباشد درست در مرکز شکل گیری "جمهوری بورژوازی مبتنی بر مجلس موسسان" وی، نطفه هایش بسته شد. و چند هفته بیشتر نگذشت که نطفه های این قیام، آنقدر رشد و تکامل یافتند که وظیفه "نبرد قطعی" را بصورت "امری عاجل و فوری" (کار ۱۳۶ ص ۷) در دستور کار وی قرار دادند. اگر تا چند هفته پیش تر "اقلیت" اصلاً حرفی از ضرورت قیام و لذا برگزیدن تاکتیک تعرضی نمی زد، اینک او در اندیشه "نبرد قطعی یعنی تدارک قیام"، برای چندمین بار در تاریخ حیات سیاست اکونومیستی اش، شروع به تئوریزه کردن تاکتیکهایش زد. ولی بنظر میرسید که این مرتبه "اقلیت" سر و صورت دیگری میخواهد به سیاست عملی اش بدهد. گر چه در گذشته نه چندان دور - هرگز "بدون آنکه مستقیماً شعار سرنگونی حاکمیت را" (همانجا) مطرح و تبلیغ نماید و گر چه در عین حال دچار این خوش خیالی نیز بود که توانسته است: "توده ها را به رودروئی مستقیم با حاکمیت و حتی نبرد مسلحانه با آن" بکشاند. مع الوصف ایندفعه به قصد ایجاد یک پالایش زیر بنایی در بنیادهای سیاست هایش، از آنجا که خود را علاوه بر توده ها برای "نبرد قطعی" آماده میکرد، دست به اتخاذ یک سیاست "تعرض" آمیز تاریخی زد. آری، "اقلیت" بخود جرات داد و پس از ۲ سال و اندی که از قیام توده ها و مبارزات مسلحانه توده ای مردم در کردستان و سایر نقاط میگذشت، بعنوان پیشرو توده ها، "سازماندهی جوخه های رزمی" را به هواداران خویش توصیه نمود.

اما باید آسوده خاطر بود زیرا حتی وقتی "اقلیت" از سیاست تعرض آمیز سخن میگوید، همچنان هاله های منش و رفتار اکونومیستی بر آن سایه افکنده است. از یکسو او خود، شرایط آنموقع جامعه را "دوران انقلابی" ای - توصیف مینماید که "جنگ داخلی در سراسر این دوران" (همانجا) حاکم است و لهذا تدارک قیامی قریب الوقوع در دستور کار کلیه نیروهای انقلابی قرار میگیرد و از سوی دیگر و درست در جهت خلاف اول، وقتی میخواهد دست به تدارک سازماندهی و آماده سازی قیام خیالی اش در چنان شرایطی بزند، سازماندهی مذکور را "نه یک تاکتیک عمده بلکه فرعی" (همانجا) ارزیابی میکند.

راستی "اقلیت" خود به قیام مورد نظرش باور دارد؟ آیا وقوع آنرا چه در آینده دور و چه در آینده نزدیک حتمی و ضرور تشخیص میدهد؟ آیا "اقلیت" تدارک برای قیام را از ضرورتهای انقلاب ضد امپریالیستی جامعه مان اخذ نموده است؟ و یا خیر، مثل همیشه - این وضعیت شدیداً متحول جامعه است که امر تدارک قیامی خیالی را برایش ناگزیر نموده است؟ آیا دستگاه فکری "اقلیت" سیاست تعرض آمیز ادعایی اش را از بطن سیاستی پرولتتری بیرون کشیده است و یا برعکس، این تعرض واقعیات عینی جامعه به دستگاه فکری "اقلیت" است که به او چنین سیاستی را تحمیل نموده؟ آیا "سازماندهی جوخه های رزمی" میتواند با توجه به مقام و نقشی که "اقلیت" برای کاربرد آنها در مجموعه تاکتیکهایش قائل شده است، مبین دیدگاه پرولتتری و تاکتیک تعرض آمیز "اقلیت" در شرایط کنونی (آبانماه ۶۰) باشد؟

"اقلیت" خود با یک پاسخ کوتاه بر همه ادعاهای مبنی بر درک اکونومیستی اش از وظایف، صحنه میگذارد: "هنگامیکه انقلاب با شکست قطعی روبرو نشده و احتمال وقوع یک قیام مجدد وجود دارد، تدارک قیام بصورت امری ضروری و فوری در دستور کار سازمانهای انقلابی قرار میگیرد." (ص ۷- همانجا- تاکیداز ماست) "اقلیت" وظایف پیشرو یعنی تدارک برای قیام را بدون واسطه به تبعیت از رویدادهای محتمل و یا غیر محتمل جامعه، به عنصر غیر آگاه و خودبخودی یعنی "احتمال وقوع قیام" میکشاند. از نظر او از آنجا که "احتمال وقوع یک قیام مجدد وجود دارد" باید در کار تدارک قیام بود و نه از آنجا که پیروزی حتمی انقلاب تنها از کانال قیام و تدارک

آن میگردد ، لذا باید در کار آماده سازی برای قیام بود . "اقلیت" تدارک برای قیام را برای آن قیامی میخواهد و به برنامه ریزی و سازماندهی آن می پردازد که یا ممکن است در آینده روی دهد و یا خیر .

اینکه در جامعه زیر سلطه ای چون ایران که بیداد وحشیانه و عریان استبداد بیسابقه تاریخی بیداد میکند، قیام چه در اینجا و آنجا روی دهد ، امریست مسلم و بدون شك ناگزیر . ولی فرق يك منشویك تمام عیار مثل "اقلیت" با يك مارکسیست-لنینیست در اینجاست که روشن کند آیا این ناگزیر بودن قیامهای متعدد تنها راه ناگزیر و اجتناب ناپذیر پیروزی انقلاب است و یا خیر ، و یا قیامهایی که ناگزیرا روی میدهند، انقلاب را حتی در صورت نیروی کافی داشتن به پیروزی نرسانده بلکه به يك شکست و ناکامی دیگر میکشاند ؟ و راه پیروزی انقلاب در - جایی دیگر نهفته است ؟

اما "اقلیت" در این رابطه تنها به پاسخی مبهم و بی سر و ته اکتفا میکند : "احتمال دارد که با گسترش مبارزه توده های شهری ، شکل مبارزه آنها يك قیام عمومی سراسری نظیر گذشته باشد . . . این احتمال وجود دارد که در ایران نیز همانند، نیکاراگوئه و السالوادور ، قیام شکل کاملا نوینی بخود بگیرد . . . بهر حال ما نمیتوانیم شکل مبارزه آینده توده ها را از قبل تعیین کنیم ." (همانجا ص ۱۲ - تاکیدهها از ماست )

بنابر این طبق مفاد بالا ، "اقلیت" خود نمی داند که درصد تدارک برای چه کاری هست، قیامی که اومترصد آماده کردن خود برای آن میباشد ، از نظر او هنوز معلوم نیست که حتی بوقوع بپیوندد و یا خیر - چه رسد به اینکه بخواهد در زمینه تنها راه رساندن انقلاب به پیروزی انقلاب از طریق قیام ، نیز حکمی بدهد . پس بحث ما دیگر از دایره نحوه نگرش "اقلیت" نسبت به قیام بمنابۀ تاکتیک ضروری ای که از میان سایر تاکتیکها قابلیت بیشتری در پیروزی انقلاب دارد، خارج شده و وارد این محدوده میشود که بدانیم "اقلیت" با همه این احوال در زمینه تدارک قیام برای "نبرد قطعی" چگونه حرکت مینماید .

اگر برای يك لحظه قبول کنیم که قیام مورد نظر "اقلیت" تنها شیوه منطبق با شرایط جامعه ایران برای به پیروزی رساندن انقلاب ضد امپریالیستی است ، آنگاه "اقلیت" که تدارک قیام را پس از قیام ۲۲ بهمن "امری ضروری و فوری" میداند، چگونه تاخیر سه ساله اش را برای "سازماندهی جوخه های رزمی" بمنابۀ "جزء لاتیجزای تدارک قیام" (همانجا ص ۱۱) - توجیه و تفسیر نماید ؟ علیرغم اینکه اکنون "اقلیت" برای مدلل نمودن ضرورت "جوخه های رزمی" معتقد است که "تدارک برای يك قیام مجدد" (همانجا) درست پس از قیام ۲۲ بهمن عمدتترین وظیفه سازمانهای انقلابی بوده است ، ولی هیچگاه خود به گذشته عملی خویش از بدو قیام به بعد برخورد نکرده و آن کارنامه زرین مبارزاتی ؟ خویش را که مشحون از تائیدات عالییه جمهوری اسلامی چه در جریان مجلس خبرگان و چه در جریان تسخیر سفارت است ، لاپوشانی مینماید .

دقت در همین مسئله کافیت تا ثابت کند که ایندفعه هم "اقلیت" تاکتیک تدارک برای قیام و "نبرد قطعی" را از داخل قانونمندی های ضرور جامعه و طبق يك نقشه قبلا تنظیم شده که هدف خود را پیروزی انقلاب انتخاب کرده باشد ، قرار نداده است . بلکه بعکس ، این حرکت تند و پیچیده انقلاب و وقایع روزانه آن هست که هر بار در يك تند پیچ سریع ، مهری متفاوت و متغیر از خود را بر روی سیاستهای عملی "اقلیت" میکوبد . خیلی پیش تر او خواهان تشکیل حزب طبقه کارگر از طریق "هسته های سرخ کارخانه" بود ، دیری نگذشت که به اسارت بازی سیاسی "لیبرالها" با سردمداران حزب جمهوری اسلامی درآمد و ندای تشکیل مجلس موسسان را سر داد و امروز هم با تشخیص "دوران انقلابی" خواهان اتخاذ تاکتیک متعرضی "جوخه های رزمی" بر آمده است و همه این سیاستهای ضد و نقیض در اوضاعی از طرف او تبلیغ میشدند که به قول خود او به دلیل وجود "دوران انقلابی" در سراسر این پروسه ، وظیفه تدارک قیام همواره بر عهده "کلیه نیروهای انقلابی" قرار داشته است .

نتیجه اینکه ، بر اساس تحلیل "اقلیت" از ضرورت تدارک قیام ۲۲ بهمن ، او نیز به جرگه کلیه دنباله روان جنبش

خود بخودی پیوسته است و در زمینه قیام نیز نشان پاك نشدنی سیاست اکونومیستی را بر پیشانی خود دارد . وقتی لنین در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پیرامون ضرورت تدارك قیام مسلحانه و تشکل توده ها در ارتش انقلابی بحث میکند ، مبنا و ماخذ استخراج چنین تاکتیکی را وضعیت مشخص مبارزاتی توده ها و نقش قیام مسلحانه در پیروزی انقلاب قرار میدهد . مطابق چنین دیدگاهی است که مرکز ثقل و محور اصلی تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر را نه در "اتحادیه ها و جمعیت‌های علنی" بلکه "در کار ایجاد يك ارتش انقلابی و حکومت انقلابی" ( دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ) - قرار میدهد . بنابر این طبق شیوه تفکر لنین، اگر در "دوران انقلابی" و در - شرایطی که مبارزات توده ها به دور تند و پر تنش خود افتاده است ، قیام و تدارك برای قیام را شیوه مبارزاتی ای دانستیم که قادر است انقلاب را تا به آخر به پیروزی رساند ، آنگاه لازم است که مجدانه و پیگیرانه کلیه نیروها و امکانات را پیرامون تدارك آن متمرکز نمائیم و آنرا مرکز ثقل و نقطه محوری هر گونه سیاست و حرکتی قرار دهیم . بی جهت نیست که ما مشاهده میکنیم هنگامیکه لنین از تدارك برای يك قیام مسلحانه سخن میگوید و برای ایجاد هسته های رزمنده و تشکیل ارتش انقلابی مردم را بسیج مینماید ، برخلاف نظرگاه نازل "اقلیت" دیگر این هسته های رزمنده را امری فرعی و بی اهمیت ندانسته بلکه با جدیت و قاطعیت اعلام میدارد : "اما حالا سوسیال دموکراتها مسائل نظامی را اگر هم نه در جای اول بلکه در یکی از جاهای اول قرار داده اند ، بررسی این مسائل و آشنا ساختن توده های مردم با آنها را در دستور روز قرار داده اند ." (ارتش انقلابی ، دولت انقلابی) و پس از آن از کلیه کارگران ، دهقانان و انقلابیون ارتش تزار میخواست که در دوران هسته های رزمنده ارتش انقلابی متشکل شوند و علاوه بر این کلیه فعالیتها و اعمال دیگر را در راستای چنین وظیفه مبرمی ، یعنی در داخل پروسه تشکیل ارتش انقلابی برای تدارك قیام مسلحانه هدایت و رهبری مینماید . اینگونه نحوه برخورد به مسئله تدارك قیام از طرف لنین ، امری منطقی لازم و طبیعی است و جز اینهم هر گونه تعیین وظایف پیشاهنگ که نقطه عمده و محوری حرکت را بر روی تشکیل ملزومات تدارك قیام مثل ارتش انقلابی قرار ندهد - کاری به غایت غیر - مارکسیستی می بود . ولی "اقلیت" که اینبار هم با رونویسی آثار لنین خواست به تقلید از او بپردازد ، و تشکیل "هسته های جوخه های رزمی" را بمشابه "جزء ، لاتیجزای تدارك قیام" وظیفه ای فوری اعلام نماید - نتوانست با درکی منطبق بر واقعیات تشکیل این هسته ها را امری عمده و مرکز ثقل قیام مورد نظرش تصور نماید و ثابت نمود که در کار الگو برداری خالص هم چندان مهارتی ندارد . او در عین حال که از وجود "دوران انقلابی" در جامعه خبر میدهد و از : "يك جنگ تمام عیار از یکسو بین انقلاب و ضد انقلاب و از سوی دیگر در درون اردوی ضد انقلاب" (کار ۱۳۶ ص ۹) گزارش میدهد باز هم با تاکیدات بسیار مطرح مینماید که : "عملیات رزمی در شرایط کنونی تنها يك تاکتیک فرعی است و تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها همچنان عمده ترین تاکتیکهای ما محسوب میشوند ." (همانجا - ص ۱۲)

آیا وقتی اینگونه عملیات که هیچگونه تقدم و اولویتی بر سایر تاکتیکهای "اقلیت" ندارند و جایگاهشان "فرعی" معلوم شده است ، این توانایی را کسب خواهند کرد که کمترین خدشه و ضربه ای را به ارکان دولتی و یا حتی از آن کمتر ، کوچکترین تاثیر مثبتی در حفظ و بقاء خودشان در برابر ضربات رژیم بگذارند ؟ آیا در اوضاعیکه ارگانهای سرکوبگر رژیم هر روز مقام عالی تری را در جهت بخشی سیاستهای او بدست میآورند و بطرز فزاینده ای تبدیل به نقطه اتکاء و محور عمده سیاستهای رژیم میگرددند ، "اقلیت" قادر خواهد بود با "جوخه های رزمی" اش که قرار است با دفاع منفعلشان یعنی از طریق "دفاع از خود مسلحانه" ، زمینه های يك قیام موعود را فراهم نمایند - در برابر حملات این ارگانها خود را حتی برای لحظهای حفظ نمایند ؟ آیا در شرایطیکه این هسته های "جوخه های رزمی" که میخواهند ملزومات قیام آینده را برای "اقلیت" فراهم آورند - دارای خصلتی "فرعی" و غیر عمده هستند ، قادر خواهند بود در زیر سر نیزه حکام وابسته به امپریالیسم که روز به روز جامعه را میلیتاریزه تر مینمایند "با فنون نظامی آشنا گردند" ؟ (همانجا ص ۱۱)

"اقلیت" در آن دوران که سراسر جامعه را تب مبارزه مسلحانه فرا گرفته بود و توده ها در کلیه اعمال و حرکات شان صریحا مبارزه مسلحانه را تنها راه مقابله با پاسداران مسلح رژیم بیان میکردند آنگاه که سراسر کردستان و بخشهای بزرگی از خوزستان، سیستان و بلوچستان عملا به رویا رویی مسلحانه با رژیم برخاسته بودند، وقتی هم میخواست برای تدارك قیام تخیلی اش نسخه صادر کند حتی در این زمینه هم از توده ها عقب ماند و "تاکتیک مسلحانه را نه يك تاکتیک عمده بلکه فرعی" (همانجا ص ۱۰) خواند. به راستی که آن قیام ذهنی "اقلیت" که ضرورتهايش نه از درون خود جامعه بلکه از داخل بایگانی تئوریک "اقلیت" بیرون آمده است، محتاج اینچنین تاکتیکی هم میباشد. و مناسب ترین تاکتیک آن قیام انتزاعی و ساختگی، نیز همین تاکتیک "فرعی" است.

آنوقت که "اقلیت" میخواست با دمیدن سرشت تعرض به تاکتیکها و سیاستهايش، لحن اکونومیستی نساب کلامش را مستور نگه دارد، بر کسی پوشیده نبود که محتوی چنین سیاست "تعرض" آمیزی خیلی زود آشکار خواهد شد. دیری نیاید که "اقلیت" با رهنمود به هواداران خویش بر کلیه تصورات و پیش بینی های سایر نیروها نسبت به مضمون واقعی تاکتیک "تعرض" آمیزش صحنه گذارد. آری این "تعرض" که قرار بود تضمین کننده رشد و بقاء روز افزون "اقلیت" در برابر حملات رژیم و در شرایط نوین گردد، چیزی جز "تسلیح و دفاع از خود مسلحانه" نبود. "اقلیت" تز منشویکی فوق العاده بدیعی را بر صفحات سیاه شده تئوریهای خود افزود. از آن پس بود که همگان دریافتند در فرهنگ و ادبیات "تنها سازمان مارکسیست - لینینیست سراسری ایران"، تعرض پرولتری مترادف و معادل "دفاع از خود مسلحانه" است! از برآیند همین فکتورهای نهایتا متعوضانه! یعنی از ترکیب تاکتیک "دفاع از خود مسلحانه" و تاکتیک "عملیات رزمی" که "فرعی" هم هستند، او در انتظار لحظه قیام موعود خیالی اش، دست به "عملیات رزمی" چندی هم زد ولی خیلی زود تحت فشار شرایط عینی به خیل جماعت "دموکراتهای انقلابی" که آنان نیز تا چندی پیش تر محاسبه يك قیام قریب الوقوع را نموده بودند، پیوست.

خلاصه کنیم: برخورد نظری و عملی "اقلیت" به مسئله قیام مبین خصوصیات عمیقا دنباله روانه و گاه عقرب افتاده دیدگاه او از حوادث روزمره هم در تئوری و هم در پراتیک است. "اقلیت" ضرورت وقوع قیام را در آینده نه از مشخصه های عینی جامعه، بلکه از درون شرایط انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به بعد درآورد. لذا هیچگاه نتوانست ثابت کند که چرا قیام عمومی در شرایط ایران تنها شکل پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی است. او برای تدارك قیام ساختگی اش دست به ایجاد "جوخه های رزمی" هم زد ولی این "جوخه های رزمی" که می بایست ستونهای اولیه قیام گهنی اش را بر پا نمایند، با نشان "فرعی" خوردن - حتی نتوانستند مویرگهای نازکی از موجودیت خودشان را بوجود آورند.

"اقلیت" واقعا نمیدانست آنها که از تاکتیک تعرض آمیز برای بقاء رشد یابنده هسته انقلابی سخن میگفتند، برخلاف او که با تاکتیک "دفاع از خود مسلحانه" در سنگر میماند تا هرگاه دشمن به سراغش آمد، سلاح زنگار گرفته اش را بکار گیرد، از سنگرهایشان بیرون آمده و دشمن را با جسارت انقلابی زیر رگبار آتش قهر انقلابی شان گرفتند. او که شیفته تاکتیک "تعرض" آمیز شده بود با به خدمت گرفتن "دفاع از خود مسلحانه" از سیاست تعرضی اش به شیوه ای منفعلانه به دفاع برخاست. بدین ترتیب معلوم گردید که در ادبیات "اقلیت" تعرض معنی دفاعی منفعلانه از رهگذر "دفاع از خود مسلحانه" را میدهد.

تعرضی که "اقلیت" از تئوری مبارزه مسلحانه به عاریت گرفته بود تا در سایه اقتدار تجزیه ناپذیرش، بتواند بر ایده "نبرد قطعی" خود با رژیم جمهوری اسلامی جامه عمل بپوشاند، بلافاصله در داخل پرانتز "دفاع از خود مسلحانه" از هر گونه جنبش و حرکتی باز ماند و به دنبال آن بود که "جوخه های رزمی" نیز با تبصره استعفا به بایگانی تاریخ حیات سیاسی "اقلیت" سپرده شدند.

ادامه دارد

زیر نویس ها

۱ - لازم به تشریح این نکته نیست که اشاره به عملیات مجاهدین در مقطع ۳۰ خرداد ، به معنی تایید مواضع سیاسی این سازمان و یا نادیده گرفتن انحرافات اساسی آن در شرایط حاضر نیست . عملیات مجاهدین که بصورتی متراکم و فشرده انجام می یافتند با پیش بینی زمینه سازی يك قیام فوری شهری و سرنگونی "شخص خمینی" انجام می یافتند و می یابند نه سرنگونی سلطه امپریالیسم .

۲ - نا گفته پیداست که این اوضاع ، یعنی فلاکت و بی خانمانی ، کشتار و قحطی ، اختناق و زور سر نیزه روز به روز شدیدتر و افسار گسیخته تر بر تمامی خلقهای زحمتکش میهنمان روا میگردد . ما در متن مقاله اشاره به این نکته را فقط در مقطع مورد بحث در نظر گرفته ایم .

\*\*\*\*\*

دنباله : در سایه تجاوز

ولی اکنون او و GULP آشکارا توضیح داده اند که خواهان مستحکم شدن حضور امریکائیان در جزیره هستند . گایری میگوید : برای ترمز زدن به رشد کمونیستها و ماجراجویان وجود امریکا ضروری است . او که ترجیح میدهد او را عمو گایری صدا کنند از فراز ست جورج پایتخت گرنادا به منطقه ای خیره شده است که زمانی دفتر نمایندگی بیسهبوب بود . جایشکه اکنون يك امریکایی جواز ساخت يك کازینو را گرفته است .

پایان

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

دنباله : بهار پنجاه و يك

با خنجر خمی

بر دل می کویم

تیغه در خون می چرخانم

تا بذر ترا

ای گلبن تیرباران

در خونچاله دل بکارم

سعيد سلطان پور

((پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!))



# شعری از سعید سلطانیور

## بهار پنجاه و یک

با گل‌ها و پرچم‌هایت  
ای بهار

امسال

از سرزمین ما مکذر

بهار

با کیسوی افشان بید بن‌ها

شادمانه و آرام

دربازمان‌های برف

پیش می‌آید

پیش می‌آید

می‌ماند

و با برگ‌های کبوده

به پنجه‌هایش می‌نگرد:

پنجه‌های بهار

روی بازمان‌های برف زمستان پنجاه

خونین است

ای بهار

گل‌های سرخت را

در خانه مردم می‌فروز

تنها شاخ و برگ‌هایت را

در خون برادران بگیر

تا بهار گل سرخ

شانه سوکواران را  
با حق‌هقی دیوانه وار  
بلرزاند

بهار

با چشم‌گریبان برگ‌ها

در گلبن‌های خون می‌پیچد

دریغا خون

دریغا گلبن‌ها

روی بهار می‌گردم

با دامنی از عشق و فریاد

اه ...

چگونه جمع‌کنم این لاله پر پر را

بهار

برکرانه‌ی سیمینه رود

می‌گرید

بهار

روی بینالود

خم می‌شود

و جرعه‌های خونین اشک

روی صخره‌ها

شعله‌ورترین گل‌هاست

سلام، بهار میهن گلگون

سلام، مادر گریبان من

بهار سرخ ، سلام

چنین که بهار چنگ در گیسو می زند  
و پریشان می کند براب  
حق حق کنان و سوگوار  
انهمه گیسو را ۰۰۰

اه ۰۰۰

گیسوی کننده ی بید بن ها را ببین  
اشفته روی گریه های سپید رود

سلام ، مادر داغدار من

ای بهار سوگوار

سیزده گل روی سپیده

سیزده برادر روی چیتگر

و نود و یک سرباز

سیزده دهان سرخ سرود خوان

صد و هشتاد دو گلوله

سیزده دیوار خمیده ی گل

خورشید تکان می خورد

برگ ها تکان می خورند

رودخانه ها تکان می خورند

مشت ها بر دیوارها می کوبند

صدا در میهن مغلوب می گردد

زیر نگاه سربازان

سیزده چکاوک خون بال می زنند

روی دیرک های خونین می چرخند

روی دیرک های خونین می نشینند

و روی فلات پر می کشند

زنده باد صدای زمستان چهل و نه

پوینده باد ان دست

که تفنگ روی کتاب نهاد

در خیابان فریاد می زنیم

در کارخانه فریاد می زنیم

پشت میله ها فریاد می زنیم

در خانه فریاد می نویسیم

روی دیوار فریاد می نویسیم

فریاد می زنیم

و قلب خود را چون لخته های خون بالا می

می آوریم

آزادی چیست ؟

خیابانی با تکه های درشت افتاب ؟

بارانی که روی کارخانه می کوبد ؟

دلخستگانی با هیاهوی فردای کار

که در قهوه خانه های غروب چای می نوشند

می نوشند ؟

گل های دود که بر لب ها می سوزد

و در پنجه ها خاکستر می شود ؟

ستاره ای که روی خستگی کارگران

می تابد ؟

چشم گریان مادران

که جامه زندان فرزندان به اشک

می شویند ؟

خستگان زمین ، میلیون ها

که روی مزارع درو شده ایستادند

با زنان و فرزندان گرفتار

و برگ های وام را در باد تکان می دهند ؟

آزادی چیست ؟

بهار سوگوار وطن

برگشته از پشت دیوارهای زندان

سرگشته در پایتخت کشتار ؟

صدای گلوله

صدای محاصره

صدای باروت

صدای سوختن نوشته ها و نام ها

صدای شلیک روی دیوار

صدای شلیک از پنجره

صدای مرگ در خیابان

صدای "زنده باد ۰۰۰"

صدای خون

با خون و دود می رود

گلزار من

بهار

دیوانه وار و مبهوت

فرو می ماند

نه می گیرید

و نه می نالد

تنها آشفته وار پیش می رود

در گورستان های پایتخت

روی ابن بابویه می گردد

اه ۰۰۰ مگر انجا

ریخته در گودال

کیستند ان لاله های پر پر؟

کیستند ان بدن های تکه تکه شده؟

با خونچال هایی در قلب و در گلو

که ناگهان

بهار

به خود می پیچد

جگر به قیه می رود

می چرخد و می خراشد

می خراشد با ناخن سوزان خاربن ها

در واگویه های دلخراش

رخساره ی خونین را:

دریغاً آواز خون تو

دریغاً صدای تو در کهسار

بی بهره از آسمان و گل ها

بی بهره از رودخانه و ماه

بی بهره از سلام و بدرود

بی بهره از بهار میهن

شهید من

بهار

گرد گودال شهیدان می چرخد

ارام ، مادر سوگوار من

سر بر شانه ام بگذار

از خون گلبن های تیرباران

آتش های ماعقه سر می کشند

شخم بهاره ی ما

امسال

نه با خیش بود

نه با دست

شخم بهاره ی ما

امسال

با سر نیزه بود

چه شیاری در خون برادران افتاد

که درختان بید حتی

در مجیدیه و اذربین

گل های سرخ آورده اند

و در کنار اشک

مردم

تکه تکه

گل می دهند

سرنیزه ها شسته

اما

در افتاب بهاری

برق می زند

بخواب برادر گلگون

بخواب

قبیله برادران تو

آتش قلب ترا روی شب می گویند

سلول ترا به دوش می کشند

زخم ترا به خیابان می برند

و خون ترا

روی اعتصاب کار و دانش

می گردانند

بدرود ، بهار خونین  
بدرود

صدای حریق

صدای طولانی سوت  
صدای گلوله در قلب روز  
برادران تو

با چمدان شبنامه و نارنجک  
در شهر می گردند  
و از چهارراه ها می گذرند

بدرود ، بهار خونین  
بدرود

در بگد های بهار پنجاه و يك  
گلشن های خون تاب می خورند  
صد مادر سوگوار  
با جامه های مشکی  
بر نرده های دادرسی  
سر می کوبند

صد پدر سوگوار  
با نوارهای سیاه  
در بازار می گردند  
گوزن جوان  
با شاخ های خونین  
بر دیوار شهر اعلان می کوبند  
و از کوچه ها صدای گلوله می آید

رها کنید

رها کنید شانه و بازویم را  
رها کنید مرا

تا ببینم ۰۰۰

من این گل را می شناسم  
من این گل را می شناسم  
من با این گل سرخ

در قهوه خانه ها نشسته ام  
من به این گل سرخ  
در میدان راه آهن سلام داده ام  
آ ۰۰۰۰ ی

من این گل را می شناسم  
دستانش دو کیوتر بودند  
بر شاخه ی تفنگ  
در کودکی  
در گندم زار می چرخید  
در جوانی  
در گلوله ها

با این دهان خونین  
من این گل را می شناسم

در چشم هایش  
شعله و خنجر داشت  
و در قلبش  
زنبقی و  
چشم اهویی  
که جرعه جرعه

می گریست

روی بهار پنجاه و يك  
سیصد گوزن سرخ  
بر دیوار ارتش می کوبند  
صدای گلوله  
صدای محاصره

صدای باروت

صدای "زنده باد ۰۰۰"  
اه ۰۰۰

بردارید

ان پرنده را بردارید  
خون روی خیابان پر پر میزند

# \* سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری \*

## جنبش کارگری ایران (۳)

### \*\*\* \* (مبانی درک اریستوکراسی کارگری) \*

#### سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۳)

##### مقدمه

در مباحث پیشین گفتیم که شکل گیری جنبش کارگری ایران به مثابه يك جریان واقعی و مشخص ، دارای مختصات تاریخی و عینی است . هم مجموعه عوامل عینی ای که طبقه کارگر ایران را محصور نموده است و هم گذشته تاریخی رشد طبقه کارگر و هم ذهنیات و روحیات مبارزاتی آنها بدون واسطه بر نحوه شکل گیری جنبش های کارگری اثر میگذارد . در حالیکه اساسا کلیه عوامل ذکر شده خود تابع سلطه امپریالیسم بوده و توسط سلطه امپریالیسم و حاکمیت های وابسته اش ، خصوصیت پیدا میکنند . فاکتور قابل توجهی دیگری که بر چگونگی رشد جنبش های کارگری ایران تاثیر میگذارد ، همانا تجربیات مبارزاتی ، اندوخته ها و سرمشقهای عملی آنان و مهم تر امکان ذخیره سازی کافی این تجارب از طریق بازنگري و جمع بندی آنها میباشد . اینکه طبقه کارگر بتواند در طی يك فرآیند مبارزاتی شیوه های گوناگون مبارزه را بطور خود بخودی آزمایش نموده و از هر کدام از آنها اندوخته ای برای حرکت بعدیش جذب نماید ، بدون شك در دراز مدت میتواند تاثیرات مثبت و سازنده ای در شکل گیری بهتر و عالی تر جنبش های آتی اش وارد نماید . برخورداری از فرصت کافی در طی يك جریان ادامه دار و بدون وقفه مبارزاتی ، مسلما بر سیر تجربه اندوزی خود انگیزته و حتی گاه آگاهانه پرولتاریا تاثیر گذارد . و به وی امکان میدهد تا خزائن غنی تری از سنن مبارزاتی و آگاهی عالی تری بدست آورد .

تاریخ نهضت پرولتری ایران از سده جنبش مشروطیت تا کنون گواه براینست که طبقه کارگر ایران نتوانسته است در هیچ دوره ای بر اثر سلطه روز افزون امپریالیسم از يك رهبری پایدار و انقلابی برخوردار باشد تا به یمن چنین امتیازی به مبارزات خویش در هر دوره نقشی تازه تربزند . برعکس سلطه خشن و قهر آمیز امپریالیسم نه به سازمانهای واقعا انقلابی مجال يك ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر را داده است و نه به طبقه کارگر فرصت بهره وری کافی از يك رهبری انقلابی . علاوه بر این بخاطر ساخت امپریالیستی صنایع ایران که هر واحد تولیدی را بی نیاز از واحدهای دیگر مینماید ، حتی به کارگران يك رشته از يك واحد تولیدی امکان ارتباط گیری از طریق کانالهای تولیدی را نمیدهد . پس اگر میگوئیم پرولتاریای ایران از نظر عینی نمیتواند دارای پیوندهای ضرورتا ناگزیر ارتباط طبیعی رشته های مختلف تولیدی با یکدیگر ، باشد - این حکم در واقع از نحوه رشد صنایع مونتاژی ، انگلی و صادراتی امپریالیسم به ایران نشات میگیرد که هر واحد تولیدی ، به ناچار مواد خام اولیه خود را از کشور مادر تهیه مینماید ، و هنگامیکه میگوئیم طبقه کارگر ایران از نظر تاریخی به نسبت ۸۰ سال سابقه حیاتی ، تقریبا فاقد تجارب مکفی و قابل توجه مبارزاتی است در واقع تحلیل خود را به سمت کیفیت مبارزات کارگران در دوره های مختلف معطوف نموده ایم . نگاهی کوتاه به مبارزات کارگران در همین چند ساله پس از قیام و بازبینی در خواستهای مبارزاتی آنان خود گویای کیفیت و چگونگی سطح کیفی جنبش

## مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

طبقه کارگر در مقطع کنونی است - تعطیل شدن کارخانجات ، افزایش موج بیکاری ، رشد تصاعدی قیمت‌های اقلام ضروری ، زیاد بودن ساعات کار در هفته ، بیمه ، بازنشستگی ، بهداشت و درمان و سایر معضلات دیگر باعث شده بود که کلیه درخواست‌های کارگران ما در سطح طرح مسائل صنفی و تریدیونیونیستی صرف باقی بماند . و اگر در مواردی هم کارگران بر اثر پافشاری و تاکید بر روی درخواست‌های صنفی شان با هجوم و مقابله عوامل پاسدار روبرو میشدند ، و مجبور میشدند تا برای احقاق حقوق شان ایستادگی نمایند ، یا بدلیل فقدان رهبری انقلابی و یا برعکس بواسطه اعمال نفوذ عناصر سازمان‌های رویزیونیست ، رفرمیست و اپورتونیست بر این مبارزات ، قادر نبودند تا این مبارزات را به دلخواه هدایت نمایند و نتیجتاً جنبش آنها یا در همان نقطه خاموش میشد و یا به راه سازش و توطئه گری کشانده میشد . اما اینکه چگونه میتوان رهبری انقلابی را بر جنبش کارگری ایران اعمال نمود در اینجا مورد بحث ما نیست و در آینده به تفصیل در این باره صحبت خواهیم داشت .

اکنون مسلم شده است که نهضت کارگری ایران ، سرنوشت و حرکت آتی اش از چند عامل رنج میبرد که ما تا کنون به برخی از آنها اشاره کرده ایم . سازمان‌های رویزیونیستی مختلف که از همان بدو قیام از یکسو شروع به تئوریزه کردن حرکات و رفتار چاکر منشانه و اپورتونیستی شان در برابر حاکمیت جمهوری اسلامی نموده و از سوی دیگر تشکیلات خود را در عرض در میان کارگران ایران گستراندند - یکی دیگر از خطرات بسیار جدی ایست که آینده و حال جنبش کارگری ایران را تهدید مینماید . مبارزه با اینگونه سازمانها که دارای بینش و خط مشی معینی هستند بدون شناخت از مبانی تاریخی و اصول سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات نفوذیشان در بین طبقه کارگر مقدور نیست . باید در آغاز به رسالت واقعی اینگونه سازمانها که از طریق گستراندن تشکیلات خاصی در حوزه های صنعتی و تولیدی جامعه سعی در به رفرم کشاندن جنبش کارگری ایران دارند - پی برد تا آنگاه بهتر و همه جانبه تر توانایی مبارزه با آنها پیدا کرد .

\*\*\*\*\*

### مبانی درک اریستو کراسی کارگری

یکی دیگر از عوامل و موجهاتی که بر نحوه شکل گیری جنبش کارگری ایران اثرات غیر قابل انکاری میگذارد ، - پدیده و جریان سیاسی ایست که در ادبیات مارکسیستی با نام آریستو کراسی کارگری شناخته شده است . این جریان همراه با آغاز سلطه امپریالیسم بر صنایع تولیدی به طرزی بطئی شروع به نضج گیری نمود و بتدریج با نحوه گسترش و شکل گیری صنایع امپریالیستی در حوزه های تولیدی ، تبدیل به یک نیروی فعال در درون نهضت کارگری ایران گردید . کیفیت گسترش سلطه امپریالیسم بر بازار تولیدی و صنایع ایران حد استثمار و نرخ ارزش اضافی را معلوم میکند . شدت استثمار که با چگونگی سرمایه متغیر رابطه عکس دارد ، در جوامع زیر سلطه ای چون ایران با نازل نگاهداشته شدن فاحش این سرمایه ، دائماً رو به افزایش است . بدین ترتیب مقابله با جنبشهای کارگری روز افزون بمتابه تابعی از افزایش شدت استثمار ، در دستور کار همیشگی حکومت‌های امپریالیستی در ایران قرار میگیرد . یکی از تاکتیکهای کهنه ولی موثر امپریالیسم در مواجهه با خیزشهای کارگری ، نفوذ در این جنبشها توسط عوامل کارگزار خویش و به گمراهی کشاندن آن در مسیر سازش میباشد . پس وجود این عوامل در میان طبقه کارگر ایران بمتابه کارگزاران سیاست‌های امپریالیستی حکومت‌های وقت ، بیش از هر چیز و فوق هر علتی - از ضروریات و احتیاجات سیاسی ویژه امپریالیسم نشات میگیرد . شناخت همه جانبه از اریستو کراسی کارگری ایران - نیاز به درک موقعیت تاریخی آن در سطح جهان و شرایط پیدایش و علل ابتدایی ظهور آن در عصر سرمایه داری انحصاری دارد . بدین منظور قبل از بررسی بیشتر نقش این پدیده در جنبش کارگری ایران - لازم است قدری بر روی نقش تاریخی - جهانی آن نیز تأمل کنیم .

\*\*\*\*\*

پس از اعلام انحلال انترناسیونال اول در سال ۱۸۷۶ تا آغاز شعله ور شدن اولین جنگ جهانی، یعنی به فاصله ۳۸ سال تمام - احزاب کارگری متعددی در گوشه و کنار دنیا شروع به تشکیل شدن نمودند. انترناسیونال دوم که به ابتکار انگلس در سال ۱۸۸۹ تشکیل گردید همراه با ورود سرمایه داری به مرحله سرمایه داری انحصاری پس از درگذشت انگلس - دوران رشد و توسعه خود را میگذراند.

امپراطوری سراسری انگلیس بر هر سه قاره جهان که از قدرت نفوذی استعماری زاید الوصفی برخوردار بود، توانسته بود با استثمار و غارت خلقهای جهان زیر سلطه اش به يك در آمد هنگفت و بی حسابی دست یابد. این مقام و موقعیت فوق العاده پر مزیت بورژوازی انگلیس به وی این امکان را داد تا از حاصل چپاول و دسترنج توده های میلیونی جهان تحت استعمارش - بقول انگلس مبدل به "بورژواترین تمام ملل" بشود. همیـــــــن بورژوازی "بورژواترین تمام ملل" جهان برای اولین بار در تاریخ رشد سرمایه داری و نهضت کارگری دنیا، مبتکر خلق سیاست نوین و پرنیرنگی علیه جنبش کارگری رو به اعتلاء انگلیس گردید. او از محل در آمد سیل آسای خود قطره ای ناچیز هم اختصاص به امر اجراء سیاستهای توطئه گرانه اش توسط عمال خود در درون جنبشهای کارگری انگلیس داد. پس از آن بود که انگلس با تحلیل از موقعیت برجسته و ممتاز امپراطوری انگلیس در بازارهای جهانی و تقسیم غنایم ملل زیر سلطه - برای نخستین بار ریشه های ابتدایی نضج گیری و پیدا یـــــــش اشرافیت کارگری را در تاریخ جنبش کارگری جهانی از نقطه نظر اقتصادی تبیین نمود.

دقت نظر کافی به همین نکته حاکی از اینکه تبیین انگلس از اشرافیت کارگری منابع مالی آنرا در تاریخ جنبش کارگری برای اولین مرتبه از نظر اقتصادی معلوم میکند - میتواند به بسیاری از مسائل بعدی پاسخ دهد. در آن موقع جنبش کمونیستی جهانی بموازات رشد سریع بورژوازی و روابط سرمایه داری و خصوصا گسترش مناطق استعماری امپراطوری انگلیس، آمریکا، فرانسه، و آلمان خود را مواجه با يك ترفند زیرکانه طبقه بورژوازی می بیند. تاکتیک زیرکانه ای که قصد دارد با فاسد کردن نهضت کارگری از درون و اعمال رهبری فرمیستی و غیر انقلابی بر احزاب کارگری انترناسیونال دوم، از رشد سریع و مهار ناپذیر آن جلوگیری نموده و آنرا به عرابه های سرمایه داری ببندد. اجراء پیشقدمانه و داوطلبانه چنین تاکتیکی بر حسب شرایط عینی و موقعیت تفوق آمیز بورژوازی انگلیس بر سایر طرازان اروپایی اش - بر عهده وی قرار گرفت.

در افشاء چنین سیاست زیرکانه ای و در رابطه با تبیین و موقعیت تاریخی جنبش کارگری انگلیس، پیشوای بزرگ پرولتاریا، انگلس از يك واقعیت تکان دهنده در داخل طبقه کارگر انگلیس پرده بر میدارد. او میگوید اکنون انگلیس به آن درجه از سطح تکامل اقتصادی دست یافته است که بتواند همراه با يك "اشرافیت بورژوایی" - يك "اشرافیت پرولتاریایی" و یا "پرولتاریای بورژوایی" را بوجود آورده و از ملت خود، ملتی تمام بورژوا بسازد. این تحلیل انگلس از نحوه عملکرد های سیاستهای بورژوازی در درون طبقه کارگر و جنبشهای انگلیس هشدار و زنگ خطری بود که می بایست کلیه احزاب بین الملل دوم را بیدار نموده و آنرا آماده رویارویی با پدیده نوظهوری بنام اشرافیت کارگری بنماید. بدین صورت بود که گسترش مارکسیسم، همواره و بر اساس نحوه گسترش واقعیتهای خارجی مقوله اشرافیت کارگری (نحوه پیدایش و ظهور آن در درون جنبش کارگری) بر مبنای معیار زیر بنایی - وارد گردید. اینکه انگلس برای تبیین علل پیدایش اشرافیت کارگری، مبنای تحلیل خود را معیارهای اقتصادی قرار میدهد دقیقاً بدین خاطر است که هر تبیین مارکسیستی از پیدایش هر پدیده ای برای اولین بار باید بر پایه های چنین معیارهایی استوار گردد. ولی چنین تبیینی با مشخصه مارکسیستی - تنها به همین نکته اکتفا نمیکند بلکه حلوتر از آن این تبیین را برای شناخت سیاست بکار میگیرند. بررسی انگلس از موقعیت طبقه کارگر انگلیس و پیدایش بطئی اریستوکراسی در درون آن نیز بهمین ترتیب، مقدم بر هر چیزی متوجه نقش سیاسی این عامل در درون جنبش کارگری انگلیس میباشد. بدین ترتیب گر چه او

از شناخت خاص به عام و بالعکس حرکت میکند - ولی تبیین او از پایه قرار دادن موقعیت اقتصادی - و رزوازی انگلستان در شناخت از اریستوکراسی کارگری، در راس همه به نتایج سیاسی و عملکرد های طبقاتی این جریان در داخل جنبش طبقه کارگر توجه دارد و میخواهد پرولتاریای بین المللی را از وجود چنین جریانی و کار کردها مضر و خطرناک آن در درون مبارزات کارگران آگاه گرداند.

\*\*\*\*\*

اساسا انگلس در طول حیات خود همواره، چگونگی مبارزات طبقه کارگر به ویژه پرولتاریای انگلستان را مطمح نظر قرار میداد. او چند سال پیش از آنکه انترناسیونال دوم را بر پا نماید، بدینگونه از وضعیت سیاسی طبقه کارگر انگلیس به انتقاد برخاست: "ما در دنیایی زندگی میکنیم که هر کس باید بخودش برسد - اما طبقه کارگر انگلستان میدان را خالی گذاشته و اجازه میدهد که زمینداران، سرمایه داران و خرده فروشان، با وابستگی حقوقدان و روزنامه نویسان از منافع آنها دفاع کنند. بی جهت نیست که اصلاحاتی که بنفع طبقه کارگر باشد اینچنین معدودند و به این آهستگی صورت عمل بخود میگیرند." (مقاله: حزب کارگران - طبع نشریه لیبر - استاندارد - ۱۸۸۱/۷/۲۳ - تاکیداز ماست)

همانگونه که از این جملات برداشت میشود، انگلس اشاره به کمبود نمایندگان و مدافعان واقعی و طبقاتی خود پرولتاریای انگلیس در پارلمان نموده و آنان را از نفوذ نمایندگان غیر طبقاتی طبقه کارگر در لباس نمایندگان وی برحذر میدارد. در آن دوره که اتحادیه های کارگری انگلیس - پس از حزب چارتریستها نیرومندترین تشکیلات کارگری در انگلیس بودند به انحاء گوناگون از رشد کیفی جنبش کارگری ممانعت نموده و در شرایط مشخص آن دوره که راه ورود به پارلمان برای طبقه کارگر گشوده بود، رهبران این اتحادیه ها، طبقه کارگر را: "تقریبا در بست به محافظه کاران، لیبرالها و رادیکالها یعنی افراد طبقه زبر دست میسپارد و قریب ربع قرن است که خود را به دنباله روی از "حزب کبیر لیبرال" قانع کرده است" (انگلس - همانجا)

اینها هستند نتایج سیاسی و عملکردهای مضر طبقاتی جریان اریستوکراسی کارگری که "قریب ربع قرن" جنبش طبقه کارگر انگلیس را زنده بی اراده "حزب کبیر لیبرال" نموده بودند. و این نتایج و آن عملکردها هستند که در تحلیل از بود و نبود اریستوکراسی کارگری در داخل طبقه کارگر تعیین کننده هستند. در این مقطع انگلس از ابتدایی ترین شکل پیدایش اپورتونیزم مشخص در درون جنبش طبقه کارگر انگلیس - که بصورت تشکیلاتی در حال بسط سلطه خویش بر جنبش کارگری بود - تحلیل مینماید.

در جایی دیگر انگلس سر چشمه اولیه ظهور تشکیلاتی این نوع اپورتونیزم نوظهور در جنبش کارگری انگلستان را در مقاله ای تحت نام "اتحادیه های کارگری" بدین صورت افشاء مینماید: "و در اینجا با کمال تاسف باید بگویم که اتحادیه های کارگری وظیفه خود بعنوان پیشقراول طبقه کارگر را فراموش کرده اند، سلاح جدید بیش از ده سال است که در دست آنهاست، اما بندرت آنها از غلاف بیرون کشیده اند. آنها نباید فراموش کنند که اگر واقعا در پیشاپیش طبقه کارگر انگلستان حرکت نکنند، قادر نخواهند بود موقعیت کنونی خود را حفظ کنند. اینکه طبقه کارگر انگلستان قدرت فرستادن چهل پنجاه کارگر به پارلمان را داشته باشد و معهدا برای همیشه باین قانع باشد که بوسیله سرمایه داران یا دستیارانشان مثل حقوقدانان، روزنامه نگاران و غیره نمایندگی شود، طبیعی نیست." (مقاله: اتحادیه های کارگری ۱۸۸۱/۶/۴۰ - تاکیدها از ماست)

باید توجه داشت که آن مرحله از تکوین جنبش کارگری جهانی بنا بر موقعیت عینی سرمایه داری، مرحله گسترش و بسط مسالمت آمیز انقلاب بود طبعاً توسعه مبارزات کارگری نیز از طرق مسالمت آمیز برای تدارک انقلاب - یعنی مثلاً پارلمانی و غیره مگنپذیر بود. معهدا رهبران اتحادیه های کارگری انگلستان با وجود نیرومندی و نفوذ قابل ملاحظه این اتحادیه ها در میان کارگران صرفاً فعالیت مبارزاتی کارگران را در داخل



چهار دیوار مسائل صنفی و حرفه ای محبوس نگه میداشتند و از پرش آنها به داخل حوزه مسائل سیاسی و از جمله اعزام نماینده به داخل پارلمان ممانعت میکردند. انگلس با مشاهده دقیق چنین اوضاعی، هم از لحاظ اقتصادی نخستین ریشه های پیدایش اریستو کراسی کارگری در تاریخ جنبش کارگری انگلستان و جهان را نشان داد و هم از نظر سیاسی، عملکردهای ضد کارگری آنرا در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر علیه بورژوازی و دولت انگلیس بر ملا ساخت.

با این وجود تا قبل از درگذشت انگلس هیچکدام از جریانهای اپورتونیستی لانه کرده در میان طبقه کارگر چه در انگلستان و چه در سرزمینهای دیگر اروپایی، مجال عرض اندام و تاثیر گذاری عملی بر جنبشهای زیر نفوذ خود را نیافتند و رهبری انترناسیونال دوم بطور کلی بر عهده جریان انقلابی به رهبری انگلس بود. ولی پس از درگذشت پیشوای بزرگ پرولتاریا و به موازات ورود سرمایه داری رقابتی به مرحله انحصاری - احزاب بین المللی دوم که اینک زهبریت اکثریت آنها به عهده اپورتونیستهای بین الملل دوم بود - فرصت یافتند تا با مباشرت بورژوازی خودی، جنبشهای کارگری زیر نفوذشان را مبدل به زائده بی اختیار سیاستهای بورژوازی بنمایند. ادوارد برنشتاین (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) عهده دار نمایندگی اصلی اپورتونیسم بین الملل در این دوران بود.

اما این نکته که چرا پرولتاریای انگلستان پیش از همه و قبل از همه جا ناظر شکل گیری جریان انحرافی و ضد انقلابی در درون صفوف خود گردید به نحوه تکامل روابط سرمایه داری در انگلستان و تغییر و تحولاتی که ساخت آن بخود می پذیرفت، مربوط است. انگلستان در میان سایر جوامع سرمایه داری کلاسیک و "متمدن" پیشتر از عرصه رقابت بود و همین مقام به وی امکان میداد تا جلوتر از دیگران مختصات یک جامعه امپریالیستی کامل را بخود بپذیرد و همراه با آن اپورتونیسم درون جنبش طبقه کارگر از طریق شکل گیری نیرویی جدید بنام اشرافیت کارگری خلق گردد. در حقیقت دامن اصلی نضج گیری و پرورش اریستو کراسی کارگری برای نخستین بار، جایی شد که از همه جا جلوتر و پیشروتر بافت اقتصادی امپریالیستی را به اتمام رسانده بود. جایی که به نام امپراطوری کبیر بریتانیا مغرور بود. لنین در این رابطه در اثر مشهور خود بنام "امپریالیسم بزمثابه بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری" میگوید: "۰۰۰۰ بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیسم رابطه ای بوجود می آید که قبل از همه و نمایان تر از همه در انگلستان آشکار گردید. زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد." و تاکیداز ماست)

نتیجه گیری ای که از این قسمت مبحث بدست می آید از اینقرار است: پیدایش اپورتونیسم در جنبش کارگری جهانی برای نخستین بار با هیبت اشرافیت کارگری در جنبش طبقه کارگر انگلیس ظاهر گردید. مبداء عینی اولیه و زمینه تولد چنین پدیده ای در تاریخ جنبش کارگری جهانی همانطور که انگلس تبیین نموده است (وبعدا لنین آنرا بسط و تفسیر داد) مربوط به موقعیت ویژه و فوق ممتاز امپراطوری بریتانیا در چپاول و تاراج دست رنج خلقهای زیر ستم خود در نخستین سالهای پیدایش امپریالیسم میباشد. بورژوازی انگلستان با سود جستن از تصاحب حاصل کار میلیونها میلیون خلق زیر سلطه خود علاوه بر اینکه هر لحظه بر روند انباشت سرمایه کلان و بیشمار خویش میافزود - مقدار ناچیز و بی مقداری را هم از این مافوق سود تصرف شده به عوامل خود در اتحادیه های کارگری، احزاب و تشکلهای پرولتاری اختصاص میداد. معذالك شناخت از ماهیت وجودی اریستو - کراسی کارگری و پی بردن به علل و ضروریات اساسی و واقعی پیدایش چنین پدیده ای - در هر جایی - صرفا پس از رجوع به منابع اقتصادی و معیشتی این پدیده میسر نمیشد. بلکه اصولا و عموما این حواشی مشخص سیاسی و مقتضیات سیاسی بورژوازی انگلستان در به کجراه کشاندن مجموعه مبارزات کارگران آن سامان و تهی ساختن آن از جوهر انقلابی اش است که مبین و مفسر حقیقی علل تاریخی و عینی ظهور اریستو کراسی کارگری در جنبش طبقه کارگر انگلستان (و در هر جای دیگر) میباشد.

تاکتیک و سیاستهای بورژوازی - و شناخت از تفاوتهای آن در دوره های گوناگون - در درون نهضت کارگری، خود

به تنهایی در هر مقطع مفسر تفاوت‌های کیفی حیات جنبش کارگری و چگونگی آهنگ تپش نبض آن در دوره های گوناگون است. مسلماً بین شرایط عینی پیدایش اریستوکراسی کارگری و ملاحظات و مقدرات سیاسی بورژوازی در جنبش کارگری با چگونگی رشد و نحوه مبارزات کارگران از نظر کیفی رابطه ای مستقیم و ارگانیک وجود دارد بدین ترتیب علل و انگیزه های کاربست چنین سیاست نوینی از طرف بورژوازی انگلستان نمیتواند منحصرراً با ارجاع به مقام عالی و بی‌همتای او در غارت خلق‌های جهان زیر سلطه اش توضیح داده شود زیرا در اینصورت این مسئله که بورژوازی انگلستان از اتخاذ این تاکتیک، کدام سیاستی را تعقیب می‌نموده، بدینگونه حل میشود که گویا سیاست او فقط خرج کردن مازاد در آمدش بوده است! در حالیکه میدانیم خصلت غارتگرانه و زالو صفتانه بورژوازی، ناگزیر امکان قبول هرگونه شریکی را در غارت و چپاول دیگران از وی سلب می‌نماید به نحویکه حتی شرکای ضعیف و کم‌خرجی چون اریستوکراسی کارگری را به زحمت میتواند بپذیرد. پس کدام ملاحظات و نیازهای اساسی وی موجب اتخاذ چنین سیاستی شده است؟ در اینجاست که نیاز بورژوازی در غارت بهتر و راحت‌تر خلق‌ها و کارگران از طریق تطمیع بخشی از خود کارگران - جواب مناسب سؤال فوق است و در اینجاست که همه نگاه‌ها متوجه شرایط مشخص تکوین و شکل‌گیری جنبش کارگری انگلستان و منافع بورژوازی در منحرف نمودن آن میگردد و بلافاصله فهمیده میشود که نیاز و حاجت سیاسی و عملی بورژوازی در میان جنبش طبقه کارگر و رفع این نیاز - نقش درجه اول را در اتخاذ این تاکتیک و پذیرفتن شریکی دیگر در غارت خلق‌ها - ایفا می‌نماید.

\*\*\*\*\*

اینست شیوه نگرش مارکسیستی به مقوله اریستوکراسی کارگری و فهم علل تاریخی و عینی ظهور آن برای اولین بار در جنبش کارگری انگلستان و جهان. بر این اساس است که هرگونه توضیح و تفسیر خلاقانه اریستوکراسی کارگری فقط از مجرای زمینه‌های اقتصادی حیات و پیدایش آن و عدم توجه و دقت نظر نسبت به علل سیاسی و طبقاتی پیدایش چنین جریانی و نادیده گرفتن ضروریات سیاسی بکارگیری این سیاست از طرف بورژوازی انگلستان، حتماً منجر به یکجانبه‌نگری و دگم‌اندیشی نسبت به احکام مارکسیسم میگردد. محدود کردن تبیین علل ظهور اریستوکراسی کارگری در جنبش طبقه کارگر فقط به عوامل اقتصادی از قبیل بهره‌وری بورژوازی انگلیس در غارت خلق‌ها، و این نیروی فعال در مبارزه طبقاتی را به زنجیر ما فوق سود بستن، حاکی از عدم درک قانونمندیهای حرکت جامعه بر اساس مبارزات دو نیروی اصلی کار و سرمایه است و نهایتاً از نظر عملی منجر به تنزل دادن - جایگاه واقعی این پدیده سیاسی در منظومه مبارزه طبقاتی تا سطح ترم‌های اقتصادی صرف خواهد شد.

ملاحظه تاریخ احزاب بین‌الملل دوم خصوصاً پس از درگذشت انگلس نشانگر آشکار آنست که تا چه حد بورژوازی سایر کشورهای غارتگر به تبعیت از بورژوازی انگلستان با بکارگیری چنین سیاستی یکی پس از دیگری توانستند احزاب کارگری کشورهای خودشان را از مسیر انقلاب پرولتری خارج نموده و آنها را به عرابه‌های امپریالیسم جهانی ببندند. تاریخ احزاب بین‌الملل دوم تا مقطع تشکیل انترناسیونال سوم توسط لنین - پر از جریان‌ات رفرمیستی و رویزیونیستی ایست که توسط رهبران احزاب کارگری خصوصاً احزاب اروپا هدایت میشدند. این رهبران که در اصول مارکسیسم دست برده بودند و آنها را از محتوی انقلابی خارج نموده بودند - خود اجیر شدگان و دست پروردگان بورژوازی کشور "خودی" بودند و همینها بودند که چندین دهه قبل‌تر انگلس خطاب به پرولتاریای انگلیس آنان را از وجودشان برحذر میداشت.

بورژوازی کشورهای دیگر اروپایی عمدتاً با سرمشق قرار دادن سیاست مکارانه بورژوازی انحصاری انگلستان

توانستند در مقاطعی جنبشهای کارگری کشورهای خودشان را به رفرم و سازش بکشانند. در تمام دوران حیات بین الملل دوم به ویژه مقطع آغاز جنگ جهانی اول - رهبران احزاب و اتحادیه های کارگری انگلستان، امریکا، فرانسه، آلمان، بلژیک، و هلند بطور نمونه حتی یکبار سیاستی را علیه امپریالیستهای غارتگر و بورژوازی کشور خودی و به نفع خلقهای مورد تجاوز اتخاذ نکردند. تاریخ بین الملل دوم خود گواهِ غیر قابل انکار و واقعی علل پیدایش اریستوکراسی کارگری در جنبش طبقه کارگر و کاربست چنین سیاستی از طرف بورژوازی - است و نشاندهنده آنست که ظهور و رشد چنین پدیده ای در جوامع مختلف از کدام يك از ضروریات و مقتضیات واقعی حرکت بورژوازی در منظومه مبارزه طبقاتی پیروی میکند.

منحرف شدن و به سازش کشیده شدن احزاب بین الملل دوم توسط تکیه گاههای اصلی بورژوازی در جنبش کارگری یعنی امثال فابین ها در انگلستان، برنشتاین ها در آلمان، میلرانتها در فرانسه - ثابت کرد که سیاست تشریک قشر کوچکی از طبقه کارگر مافوق سود حاصله از غارت جهان زیر سلطه که برای اولین بار توسط بورژوازی انحصاری انگلستان بکار گرفته شد - خود را در مرزهای آبی این جزیره محبوس ننموده و بزودی بخاطر جهانی شدن امپریالیسم به مرزهای بسیار دورتری پرواز می نماید. بر این اساس ثابت شد که این سیاست امپریالیستی با مبانی اقتصادی و شرایط خاص اقتصادی این و یا آن بورژوازی در مجموعه شرایط غارتگری به تنهایی قابل سنجش و ارزیابی نیست خیلی زود کشورهای دیگر اروپایی و امریکا از "برخی علائم امپریالیستی تکامل" (لنین) برخوردار شدند و همین امر سبب گردید که مقابله با جنبش های کارگری را از کانال کارگزاران خود در میان طبقه کارگر در دستور قرار دهند. پس از جهانی شدن امپریالیسم معلوم گردید که این سیاست راه درازی در پیش دارد و بزودی در سایر کشورها و توسط بورژوازی کشورهای دیگر بکار گرفته میشود. دیگر در اینجا کاربرد چنین سیاستی نه از منبع درآمد سرشار بورژوازی، بلکه از منافع خاص امپریالیسم در شرایط جهانی شدن آن تبعیت مینماید و فرقی نمیکند که این یا آن بورژوازی کشور مفروض از موقعیت ممتاز مشابهی چون بورژوازی انگلستان برخوردار باشد تا به چنین حيله ای متوسل گردد، بلکه منافع جهانی بورژوازی انحصاری که اکنون تبدیل به يك سیستم منسجم بر سراسر کره ارض گردیده است، اخذ چنین سیاست پر نیرنگی را معلوم میکند. منظور و هدف اصلی اینستکه از مجرای نفوذ در میان طبقه کارگر، در شرایطیکه جنبش های پرولتری در سراسر بین الملل سیستم مضمحل و پوسیده امپریالیسم را به مخاطره افکنده اند، به نام طبقه کارگر و ایدئولوژی آن، جنبش طبقه کارگر را مبدل به دنباله خواستهای غارتگرانه جهانی امپریالیستی بنماید. حرکت واقعیات در سطح جهان نشان داد که بورژوازی انحصاری در کاربست این تاکتیک ضد کارگری دچار خطا نشده است. در طی شعله ور شدن آتش جنگ جهانی اول، همین عناصر و نیروهای بورژوا شده در میان طبقه کارگر - در حالیکه سرچشمه های شعله ور شدن جنگ جهانی اول فقط تقسیم مجدد جهان و غنائم روی زمین بود و در این راه بورژوازی کشورهای امپریالیستی از کشتار میلیونی خلقهای جهان دریغی نمیورزید، همین اریستوکراسی کارگری بودند که نغمه دفاع از میهن را سر داده و بر جنگ افروزی بورژوازی "خودی" بدون توجه به سرشت طبقاتی جنگ مهر تایید زدند.

بدین صورت بود که در کردار این جریان ضد کارگری، خط مشی و سیاست اصلی آن هویدا گردید و ثابت شد که آن سیاستی که چندین دهه قبل از این رویدادها توسط بورژوازی انحصاری انگلستان در ایجاد عوامل نفوذی در میان طبقه کارگر بکار گرفته شد، کاربرد تاریخی و جهان شعول پیدا خواهد کرد و تعینات خود را نه از مکان استثمار فوق العاده خلقهای جهان و کسب فوق سود - بلکه از تکامل سرمایه داری به امپریالیسم و سیستماتیزه شدن جهانی امپریالیسم می پذیرد. با این شیوه نگرش است که بهره وری این یا آن بورژوازی از تصرف مافوق سود خود معلولی است از بهره وری این یا آن بورژوازی از "برخی علائم تکامل امپریالیستی" بر این اساس پدیده اریستوکراسی کارگری بمشابه يك تاکتیک سیاسی بورژوازی کشورهای امپریالیستی بمنظور نوعی مقابله با جنبشهای کارگری، همزمان با یقاً حیات امپریالیسم در هر منطقه از جهان دارای عملکرد میباشد و جریان

سیاسی ایست که دائما و در همه جا توسط امپریالیسم بکار گرفته میشود. لنین در اثر خود موسوم به: "اپورتونیسیم و ورشگستگی انترناسیونال دوم" به طرز همه جانبه و کاملی، تاریخ پیدایش و رشد و تکوین اریستو کراسی کارگری را بدین صورت بیان میکند: "جنبه مسالمت آمیز دوران سال ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴، اپورتونیسیم را ابتداء بمثابه یک حالت روحی، سپس بمثابه یک خط مشی و بالاخره بمثابه یک گروه یا قشر بوروکراسی کارگری و یا رفیقان نیمه راه خرده بورژوا پرورش داد. این عناصر نمیتوانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند. جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمیتوانستند اعتماد توده را بخود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند گویا کارهای "مسالمت آمیز" فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریایی است" (تاکیدها از ماست)

این مفاهیم توضیح دهنده گویای روند ظهور و پیدایش، رشد و تکامل اریستو کراسی کارگری است. همانطور که فهمیده میشود لنین مبنای تاریخی پیدایش این جریان را حتی به دوران انترناسیونال اول، یعنی دوره مبارزه مارکسیسم با طرفداران باکونین میکشاند. در این دوران اریستو کراسی کارگری همچون یک جریان سیاسی، بلکه بمثابه "یک حالت روحی" وجود داشت و به مرور با پیدا شدن مبانی مادی رشد آن، تبدیل به یک خط مشی سیاسی مشخص در درون طبقه کارگر گردید. همزمان با جنگ جهانی اول جریان مذکور وارد فاز بالاتر تکامل خود مطابق با نیازهای جنگی امپریالیسم شد و با خلق خط مشی مطابق با روح امیال و نیت بورژوایی، که وجوه مشترکی نیز با مارکسیسم داشت دست به عمل تشکیلاتی در درون جنبش طبقه کارگر زد و با به خدمت گرفتن سازمانهای کارگری همچون مهره های حرکت ماشین جنگی امپریالیسم، این جنبشها را از جوهر انقلابی تهی ساخت.

لنین در همان اثر در باره زمینه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طرفداری اریستو کراسی کارگری از جنگ امپریالیستی و ماهیت طبقاتی این طرفداری بدینگونه تفسیر مینماید: "ماهیت اقتصادی دفاع طلبی در دوره جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵، عبارت از چیست؟ بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ بمنظور تقسیم و استثمار جهان و ستمگری نسبت به خلقها میجنگد. ذره بیمقداری از سودهای کلان بورژوازی هم ممکن است بدست جرگه کوچک بوروکراسی کارگری و اریستو کراسی کارگری و رفیقان نیمه راه خرده بورژوا بیفتد، سرشت طبقاتی سوسیال شوینیسم و اپورتونیسیم با یکدیگر همانند و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد توده های طبقه کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه ایکه بتوسط بورژوازی استثمار میشود" (تاکیدها از ماست)

لنین در پاسخ به اینکه منافع طبقاتی و "ماهیت اقتصادی" پشتیبانی اپورتونیستهای بین الملل دوم از جنگ امپریالیستی چیست؟ پاسخ میدهد که این عناصر اریستو کرات در جنگ کنونی که هدفش غارت خلقها است سهم اند. آنها هم از این غارت امپریالیستی در جنگ طرفه ای می بندند و لذا به دفاع از آن بر میخیزند. ولی اشتباه محض خواهد بود اگر از این مفاهیم اینطور استنباط شود که گویا شکل بهره مندی اریستو کراسی کارگری حاصل سود بدست آمده از غارت خلقها فقط بهمین صورت که لنین آنرا به تصویر میکشد، محدود است و یا اینکه ضرورتهای تاریخی شراکت این جریان در غارت خلقها فقط در مقطع تاریخی جنگ اول و دورانی که لنین به آن اشاره میکند - جلوه گر شده و بهمین مقطع نیز خاتمه یافته است. چنین نتیجه گیری ای از سخنان لنین با مفاهیم بعدی او که در باره مضمون سیاسی اریستو کراسی کارگری آمده است به ناچار در تناقض میافتد او در مورد سرشت عملکردهای سیاسی اریستو کراسی کارگری اینطور به تحلیل می پردازد: "مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال شوینیسم با یکدیگر همانند است. همکاری طبقات، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استنکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی، سوسیال شوینیسم - ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، میلیتاریسم

و برنشتین نیسم است \* (تاکیدها از لنین است - همانجا)

طبق مفاد بالا ، در متد تفکر لنین شناخت از اریستو کراسی کارگری بر پایه تحلیل از عملکردهای سیاسی ضد کارگری این جریان قرار دارد . طبق چنین شیوه تفکری این حرکات و رفتار معین سیاسی جریان مذکور است که به وی هویت و تعیین واقعی اش را می بخشد . اگر در عصر لنین و در دوره جنگ جهانی اول این عملکردها از نظر سیاسی به شکل سوسیال شوینیسم ظاهر گردید ، باید دانست که به قول لنین سوسیال شوینیسم مذکور : "ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی" است . و اگر در عهد انگلس جریان ضد کارگری موسوم به اریستو کراسی کارگری بصورت "سیاست لیبرالی - کارگری" پدیدار شد ، باید دانست که در سده بعد و در عهد لنین با نقاب دفاع از میهن ، دفاع از دموکراسی ... ظاهر گردید . ولی بطور کلی حرکات و عملکردهای سیاسی اریستو کراسی کارگری در تمام مقاطع یکسان و مشابه بوده است : "همکاری طبقات ، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا ، استنکاف از عملیات انقلابی ، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی ، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی" - اینها هستند مضمون اساسی و همیشگی حرکات اریستو کراسی کارگری در کلیه مقاطع تاریخی و در هر جامعه و سرزمینی . و همین حرکات و سیاستهای عملی هستند که هویت واقعی جریان ضد کارگری اریستو کراسی کارگری را در درون طبقه کارگر معلوم میکنند و نه منبع اقتصادی آن . کاربرد سیاسی این جریان توسط بورژوازی در تمام عصرها و در تمام نقاط یکسان و با یک هدف واحد انجام میپذیرد حال آنکه "ماهیت اقتصادی" و منبع مادی پرورش و تربیت آن در تمام دورهها یکسان نیست . اگر در دوره انگلس و در عصر تکامل مآلمت آمیز انقلاب ، بورژوازی انگلیس از سودجویی بیکران سایر خلقها ، منبع اقتصادی جیره ناچیز اریستو کراسی کارگری را فراهم مینمود در سده بعد و در دوران جنگ ، این تقسیم مجدد غنائم جنگی بود که سرچشمه مادی حیات این جریان گردید ، در حالیکه در سراسر دورانهای مذکور ، محتوی سیاسی کاربرد این تاکتیک توسط طبقات سرمایه دار کشورهای کوناگون یکسان بوده است و همین محتوی سیاسی تعیین کننده ضرورت پیدایش جریان اریستو کراسی کارگری در درون طبقه کارگر است .

ادامه دارد \*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

### دنیاله سربازان آلمانی در شرق

به دست مردان ، زنان و کودکان ،  
در سرما ، در شب ، در گرسنگی  
همه ی ما نابود خواهیم شد -  
امروز ، فردا ، یا روز دیگر  
من ، تو و فرمانده ، همه  
و همه ی آنچه به اینجا آمده تا ویران سازد  
آنچه را که به دست بشر بنا شده \*  
زیرا که رنج بسیار باید کشید ، تا زمینی کاشته شود ،  
غرق بسیار باید ریخت ، تا خانه یی بنا گرد

الواری افکنده ، نقشه یی کشیده شود ،

د یواری چیده ، سقعی پوشانده شود .

اینها همه سخت خسته کننده بود ، اما امید ، سخت عظیم .

۱۱

آنجا ، هزاران سال ، همچون صخره یی بود ،

و آنگاه ، کارها ، یا دست آدمی آغاز شد .

اما پس از این گفته خواهد شد ، در تمامی قاره ها :

پایی که کشتزارهای راننده ی تازه ی تراکتور را ویران کرد ،

شکست \*

و دستی که علیه اعمال سازندگان جدید شهرها از آستین بیرون

بریده شد \*

**برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر**

## \* درفش

جنگ انقلابی را  
برافرازیم \*

## درفش جنگ انقلابی را در هرجا برافرازیم

اوج گیری مجدد جنگ دو دولت ضد خلقی ایران و عراق از طریق حملات هوایی و موشکی به مواضع یکدیگر و بویژه مناطق مسکونی فقیر نشین و قتل عام دستجمعی مردم زحمتکش میهنمان، یکبار دیگر توجه جهانیان را به این منطقه جلب نمود. از نیمه اسفند ماه سال گذشته تا کنون دهها شهر و روستا، کارخانجات و نقاط مسکونی مردم فقیر و تهیدست میهنمان یکی پس از دیگری بر اثر بمبارانهای هوایی و یا انفجار موشکهای دور برد زمین به زمین، صحنه کشتار بیرحمانه کودکان، زنان و مردان زحمتکش شده است. اینک همگان به نحو برجسته تری می بینند که چگونه سرزمین غرقه به خون ما، عرصه دیگری از سازش سیاسی امپریالیستها و رویزیونیستها با یکدیگر بر سر منکوب کردن مبارزات رهایی بخش خلقهای منطقه گردیده است. اجساد کودکان تکه تکه شده که از زیر مدارس مخروبه بیرون کشیده میشوند، بدنهای سوخته و لهیده کارگران و زحمتکشان روستایی که با بولدورزها از اعماق کودالها بیرون آورده میشوند، حکایت از خصومت و کینه کهن قدرتهای امپریالیستی سلطه گر نسبت به خلقهای میهنمان دارد و ثابت میکند که خملت جنگ حاضر، خصلتی امپریالیستی است چنین جنگی اگر نتواند از طرف نیروهای انقلابی تبدیل به یک جنگ انقلابی تمام عیار علیه نظام غارتگرانه سرمایه داری وابسته بشود، حتی اگر هم همین فردا به پایان برسد، فرجام آن به صلیحی امپریالیستی خواهد کشید که مسلماً خلاف منافع مردم زحمتکش میهنمان خواهد بود. امروزه کلیه توده های جامعه مان به خملت ضد انقلابی و غیر عادلانه بودن این جنگ پی برده اند و دریافته اند که چگونه حاکمیت وابسته جمهوری اسلامی این آخرین نفسهای حیاتش با ادامه یافتن نبض جنگ توأم گشته است. از این واقعیت یک نتیجه عملی اخذ میگردد و آن اینک خاتمه دادن به این جنگ، آنگونه که عاقبت آن نه به نفع امپریالیسم، بلکه در جهت منافع خلقهای ستمدیده تمام شود، بنحو ناگزیر و حتمی ای با سرنگون ساختن دولت وابسته جمهوری اسلامی عجین گردیده است. در حالیکه نیروهای ضد انقلابی درگیر در این جنگ میکوشند تا با استفاده از کلیه فاکتورهای تعیین کننده در جنگ و با بهره برداری از عوامل موثر در خاتمه بخشیدن به آن، فرجام جنگ را همسو با منافع طبقاتی خودشان تعیین نمایند. طبیعتاً نیروهای انقلابی نیز باید از همین فاکتورها و عوامل در جهت بر هم زدن پیشرفت جنگ بنفع ضد خلق استفاده کنند. اگر میگوئیم پیشبرد جنگ فعلی راز بقا، حاکمیت جمهوری اسلامی است از آن جهت است که دولت میتواند با بکارگیری این سلاح بمثابه حربه کارساز خاموش کردن صدای اعتراضات توده ها استفاده نماید ولی این سلاح هم بمرور در حال زنگار بستن است. تظاهرات خود بخودی توده ها در اصفهان در جریان بمبارانهای اخیر، فریاد اعتراض مردم خرم آباد در جریان مراسم تدفین شهدای بمباران و دهها نمونه دیگر در نقاط جنگ زده نشانگر این واقعیت است که درک غریزی توده ها از علل و ماهیت جنگ ایران و عراق می رود که بمرور تبدیل به یک نیروی فعال و سیال خود بخودی علیه دولت وقت بشود. بنابر این با نظر داشت چنین روندی که هر لحظه پربارتر و متحرک تر میگردد، نمیتوان کماکان سیاست کشدار کردن جنگ را سیاستی دانست که نقطه اتکاء، حیات حاکمیت جمهوری اسلامی است. زیرا این سیاست که تا چندی پیش رل تکیه گاه حاکمیت را ایفاء مینمود با آگاهی توده ها از خصلت و ماهیت جنگ، تبدیل به ضد خود گردیده. لذا اکنون مسئله چگونه فرجام دادن به جنگ، رل تعیین کننده را در ادامه حیات دولت جمهوری اسلامی ایفاء مینماید.

هر جنگی که اداره و هدایت آن توسط طبقات مسلط استثمار گر انجام شود، جنگی غیر عادلانه و ضد انقلابی است.

دیگر حالا بعد از تقریباً چهار سال و نیم جنگ، حتی عامی‌ترین مردم کشورهای جنگ‌زده ایران و عراق دریافته‌اند که بدون پشتیبانی نظامی و لجستیکی مداوم قدرتهای تامین‌کننده سلاحهای جنگی هیچکدام از طرفین مخاصمه نمیتوانستند این جنگ را با چنین ابعادی و در طی مدت زمانی طولانی ادامه دهند. و اکنون کلیه صاحب نظران به این نتیجه واقعی رسیده‌اند که جنگ ایران و عراق جزئی از بازی شطرنج آمریکا و شوروی در صحنه جغرافیایی منطقه خلیج فارس است. آری - اکنون خلقهای هر دو کشور ایران و عراق که در زیر بمبارانهای هوایی میگهای شوروی و هواپیماهای فرانسوی متعلق به عراق و هم‌چنین فانتومهای امریکایی، متعلق به ایران - در زیر آوار جان میدهند، در واقع پیاده‌های این بازی شطرنج هستند. این جنگ که هر زمان بنابر موقعیت نظامی طرفین در میدانهای جنگی و در پشت جبهه و برحسب وضعیت تدارکاتی و تجهیزاتی طرفین به صورتی جلوه‌گر میشود، جزئی از کلیت سازش اساسی امپریالیستها و رویزیونیستها بخاطر تقسیم مناطق نفوذ و کسب منابع غارتگری است. بر این اساس جنگ ایران و عراق بازتاب حلقه‌ای از زنجیر سیاستهای جهانی آمریکا و شوروی و سایر متحدینشان در به زنجیر کشیدن، خفه کردن و خاموش ساختن آتش مبارزه جویی خلقهای مناطق زیر سلطه میباشد. اگر تا چندی پیش ابتکار و هدایت جنگ، بخاطر برتری نیروهای نظامی ایران از نظر بسیج نیروی انسانی و تجهیزات جنگی، در دست ارتش ایران بود، دبیری نگذشت که عراق با دریافت سلاحهای شیمیایی خطرناک و کشته‌توانست جلو هجوم امواج انسانی را گرفته و تلفات و ضایعات سنگینی بر نیروهای نظامی ایران وارد نماید. دولت وابسته عراق با حمایت و کمک نظامی فرانسه و شوروی ابتکار عمل در جنگ را بدست گرفت. فرو کشیدن نسبی دامنه جنگ بخاطر قرار داد عدم حمله نظامی به هدفهای غیر نظامی و از سوی دیگر به بن بست کشیده شدن حملات متعدد زمینی ارتش ایران در مقایسه با ضایعات سنگین انسانی و تجهیزاتی آن، بالاچار اتمسفر جنگی را در منطقه پائین آورده بود. از طرف دیگر کاهش فعالیتهای نظامی طرفین، در جبهه ایران مربوط به شکست تلاشهای نظامی دولت ایران در حمله اخیر زمینی اش موسوم به حمله بدر که به جنگ باتلاقها معروف گردید و کشتار و قتل عام جوانان بیگناه در این جبهه از جنگ و هم‌چنین تصرف بخشی از خاک عراق توسط قوای نظامی ایران و حضور آنان در جزایر مجنون - است. و در جبهه عراق - مربوط به برتری قابل ملاحظه عراق در حیطة هوایی از طریق تغذیه سریع و مداوم وی بوسیله تسلیحات و هواپیماهای پیشرفته میباشد. ضمن اینکه کمکهای سرشار دولتهای عربی نفت خیز منطقه خود یک پشتیبانی مالی نیرومندی را برای عراق بوجود آورده است. عوامل مذکور در مجموع وضعیتی را بوجود آورده بود که پیشرفت طبیعی جنگ را مختل نموده و لذا میبایست به طریقی چهره جنگ عوض میشد. اینکار با لغو عملی قرار داد عدم حمله به مناطق مسکونی اجابت گردید. طرفین با حملات هوایی به مردم غیر نظامی، شهرها و روستاها در بهم زدن وضعیت نسبتاً متوازن قوا و مواضع یکدیگر دست به حرکت زدند. قبل از آغاز آتشبارهای توپخانه زمینی ایران بر روی شهر بصره و هم‌چنین حملات هوایی - هوایمهای عراق به شهرهای ایران، موقعیت جبهه‌های طرفین متخاصم در یک وضع متعادل و متوازی قرار داشت و لذا خطر فروکشیدن جو نظامی در منطقه و کشورهای درگیر و زائل شدن فضای جنگی در بین مردم این سرزمینها را هم برای گردانندگان اصلی جنگ و هم برای دولتهای وابسته به آنها فراهم مینمود، حال آنکه چنین حالتی در منطقه، اساساً در سیاست کلی صحنه پردازان اصلی جنگ پیش بینی نشده است و لذا میبایست دامنه جنگ ایران و عراق تا آنجا که بتواند سیاست میلیتاریزه کردن منطقه را به نحو احسن انجام دهد، گسترده تر و وسیع تر گردد تا از این رهگذر کلیه جنبشهای آزادیبخش منطقه در بطن میلیتاریسم امپریالیستی و رویزیونیستی خفه گردد.

پس لازم شد تا عراق به سلاحهای پیشرفته تر و مجهز تری دست یابد. دریافت هواپیماهای مدرن مافوق صوت فرانسوی که قادرند مسافت زیادی را تا هدف، بدون سوخت گیری پیموده و به پایگاه اصلی دوباره باز گردند از این سیاست نشات میگیرد. این سلاحها در بمبارانهای اخیر شهرهای شمالی ایران از قبیل رشت و تبریز

قابلیت خود را در کشتار خلقها به نمایش گذاردند. در این ایام ما شاهد آنیم که بازی سازان واقعی جنگ ایران و عراق سناریو تازه ای برای پیشرفت و ادامه جنگ نوشته اند. اکنون باید با بمباران مناطق غیر نظامی، حمله به شهرها، کارخانجات و روستاها آتش جنگ را به دورترین نقاط هر دو کشور کشاند و نگذاشت تا با فروکش کردن اتمسفر جنگی در میان توده ها، جو انقلابی و مبارزه طلبی مردم غلبه نماید.

تداوم چهار سال و نیم جنگ و کیفیت پیشرفت آن که در هر مقطع به صورتی جلوه گر شده نمایانگر بارز این نکته اساسی است که جنگ کنونی همانگونه که بنا بر مصالح و خواسته های گردانندگان واقعی آن شروع شد، بهمین ترتیب نیز میتواند هر موقع که آنها مقتضی بدانند خاتمه یابد. ولی يك اصل مسلم از هم اکنون بر ما معلوم است و آن اینکه لحظه خاتمه جنگ، بطور قطع لحظه ای خواهد بود که ادامه جنگ طبق روال فعلی اش و با اهداف کنونی اش میسر نباشد و روند جنگ ننواند با حفظ آهنگ امروزی به هدف استراتژیک - جهانی امپریالیست - و رویزیونیستها در مورد میلیتاریزه کردن مناطق نا آرام و سوق الجیشی جهان بمنظور سرکوب جنبشهای آزادی - بخش انقلابی - جامعه عمل بپوشاند. در آن صورت و در آن موقع هم رویزیونیستها و هم امپریالیستها، هر دو توانایی اتخاذ سیاست نوینی که بتواند آلترناتیو مناسب جنگ کنونی باشد را دارند و قادرند بمنظور حفظ و نگهداری منافع جهانی خود در این منطقه حساس با بهره گیری از استراتژیهای سیاسی - نظامی شان تاکتیک مقطعی تازه تری را جهت سرکوب و یا منحرف کردن انقلابهای رهایی بخش ضد امپریالیستی اتخاذ نمایند. آنچه که مربوط به سیاست دشمنان خلقها و کارگران جهان است مسلما باید در محاسبات مبارزات آنان علیه حکام قدرتمند گنجانده شود و تاریخ نیز ثابت کرده است که توده های انقلابی توانسته اند با اعتلاء مبارزاتشان کلیه محاسبات قدرتمندان را بر هم زده و سرنوشت خود را نهایتا خود تعیین نمایند.

ما در آغاز گفتیم که در جبهه خلق اکنون نگاهها و نظرات نسبت به جنگ کنونی به نوعی است که در مقایسه با روزهای شروع جنگ تفاوت کیفی بسیار مثبتی یافته است. توده های میلیونی تحت ستم جامعه مان مدتهاست که به خصائل اصلی این جنگ پی برده و طرفین ذینفع واقعی از ادامه جنگ را شناخته اند. آنها در تجربیات زندگی واقعی شان دیده اند که چگونه راکتها و موشکهای دوربرد زمین به زمین روسی و فرانسوی، خانه و کاشانه شان را ویران نموده و آنها را آواره و در بدر شهرهای دیگر کرده است. آنها میدانند که چگونه جمهوری اسلامی با ایجاد شبکه قاچاق مواد مخدر دست در دست مافیای سایر قاچاقچیان و جنایتکاران بین المللی از یکسو آینده فرزندان شان را تباه میسازد و از سوی دیگر علاوه بر تاراج دادن منابع زیر زمینی، منبع درآمد بی حسابی را برای خود و هم پالکی هایش ایجاد نموده تا بتواند به برکت چنین کانالی دست به قاچاق اسلحه و تهیه تجهیزات نظامی مورد نیاز ارتش امپریالیستی اش بزند. اینها را مردم فهمیده اند و بخوبی میدانند که قطعات یدکی و ابزار و لوازم ماشینهای جنگی ارتش ایران چگونه توسط دولتهای امپریالیستی اسرائیل، آرژانتین، فیلیپین کره جنوبی و افریقای جنوبی، به قیمت خون فرزندان شان تامین میشوند. این مسائل و دهها مورد دیگر که تفسیرشان در اینجا ضرورتی ندارد برای مردم میهن ما مثل روز روشن شده است. بهمین جهت برخلاف ماههای اولیه جنگ و حتی سال اول جنگ که سیاست پر کشش کردن جنگ، سیاستی بود که میتوانست تا حدودی جنبش و مبارزات توده ها را تحت الشعاع قرار دهد اکنون موضوعیت خود را از دست داده و به ضد خود بدل گردیده است. به نحویکه ایده ها و برداشتهای تجربی مردم از جنگ به تدریج و در آینده نزدیک مبدل به يك سيل خروشان مادی علیه بساط حاکمیت جمهوری اسلامی خواهد شد. بنا بر این در لحظه کنونی این مسئله که چگونه و با چه اسلوبی این جنگ فرجام پذیرد، برای بقاء و تداوم حیات دولت جمهوری اسلامی نقش اصلی را ایفاء مینماید و بهمین ترتیب نیز کیفیت پایان یافتن جنگ، نقش تعیین کننده ای در آینده و سرنوشت خلقهای تحت ستم میهنمان دارد.

از اینروست که هدایت و رهبری این سيل خروشان که بر اثر تداوم جنگ امپریالیستی، بیکاری و تورم و گرانی



سرکوب و کشتار . غاصی و سهار ناپدید گردیده . و چگونگی هدایت آن امروزه از مسائل اولیه و فوری نیروهای انقلابی محسوب میشود . برای بر پایی يك صلح عادلانه به نفع خلقهای میهنمان باید با گسترش يك جنگ عادلانه تمام عیار علیه جنگ غیر عادلانه کنونی دست به گسترش مبارزه مسلحانه زد . بدون بسیج و تشکل توده ها در ارتش خلق از طریق توسعه مبارزه مسلحانه و ایجاد جبهه های چریکی مختلف در مناطق مناسب کشور . حتی اگر این جنگ به اشاره گردانندگان آن پایان یابد . دوباره ملحق امپریالیستی که به مراتب خانمان براندازتر از جنگ کنونی است بر خلقهای میهنمان تحمیل خواهد شد . ما معتقدیم که پروسه براندازی حاکمیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در شرایط حاضر با پروسه برپایی و ایجاد يك صلح عادلانه عجین شده است . و آنگونه که کلیه جنگهای انقلابی و آزادیبخش میآورد . تنها راه برقراری صلح عادلانه . برانداختن جنگ غیر عادلانه با کشایش جنگی عادلانه میسر میباشد . بنابر این در آینده نزدیک و یا دور . چه احتمال برفراری آتش بس و توافق خاتمه جنگ باشد و چه چنین احتمالی نباشد . باید برای براندازی نظم غارتگرانه و استثمار گرانه امپریالیسم در جامعه مان از هم اکنون با گسترش مبارزه مسلحانه انقلابی . و توسعه جنگ انقلابی مقدمات عملی تحقق چنین برنامه ای را فراهم نمود . هم اکنون جنگ انقلابی توده ای در کردستان قهرمان جریان دارد و ملاحظه نقش مبارزات مسلحانه مردم کرد بر مجموعه حرکت جنگ ایران و عراق خود بخوبی نمایانگر تاثیر گذاری مثبت وجود يك جریان جنگ انقلابی بر جنگ ضد انقلابی است . سلما در شرایطیکه بسیاری از نوجوانان و حتی کودکان کسم تجربه ای که بر اثر فشارهای مادی . روحی و روانی محیط عازم جبهه های جنگ امپریالیستی میشوند در شرایط وجود توسعه مناطق نفوذ گسترش جنگ انقلابی . از این امکان نیز بر خوردار میشوند تا انرژی خود را در اینسو مصرف نمایند . بهر حال چه پروسه سرنگونی سلطه حاکمیت امپریالیستی و چه پروسه تشکیل ارتش خلق و چه ضرورت برقراری صلح عادلانه گواهد بر این است که وظیفه توسعه مبارزه مسلحانه و گسترش جبهه های چریکی تنها وظیفه ایست که قادر است به اهداف فوق جامعه عمل بیوشاند .

پایان



(در باره برخی از مسائل جنبش کمونیستی - مهر ماه ۵۸)

از کم نحرگی و استباه نهراسید . اگر  
 جهت درستی داشته باشید در جریان حرکت  
 آزموگی پیدا میکنید . نخریبات نما فنی سرو  
 از دانه استباهات نما گامنه مینور . باید  
 جسرانه کار کرد و خضر برخی از استباهات  
 را پذیرفت

نقل نولی از کتاب " سخن با رفقا "

زند، و پیر، و زیاد جنگ، انش، لابی بر علیه،  
 امپریالیسم، و نوکران دا خلیش

## شعری از برشت\*

## به سربازان آلمانی در شرق

۲

برادران! اگر من به همراه شما بودم،  
و با شما در دشت های یخ راه می پیمودم،  
می پرسیدم، چگونه که شما می پرسید: "چرا  
به اینجا آمده ام، و از کجا  
راهی به منزل می توان جست؟"

برادران! اگر من به همراه شما بودم،  
در برف - دشت های شرق، یکی از شما بودم،  
یکی از شما هزاران، میان ارباب های آهنین،  
می گفتم انسان که شما می گوید: "بی شک،  
باید از آنجا، راهی به منزل باشد."

چرا جامه ی دزد را به بر کرده ام؟  
چرا پیراهن قاتل را پوشیده ام؟  
این که از گرسنگی نبود.  
این که برای شوق به کشتار نبود.  
تنها بدین سبب که برده یی بودم  
و به من نوید داده شد،  
رهسپار کشتن و سوختن شدم.

اما برادران، برادران عزیز!  
در زیر کلاه خود، در زیر جمجمه،  
به یقین می دانستم، انسان که شما می دانید: "از آنجا،  
راهی به منزل نیست."

و اکنون باید شکار شوم،  
و اکنون باید مضروب.

۳

چرا که همچون دزدی  
قدم به سرزمین آرام دهقانان و کارگران نهادم،  
که سرزمین نظم عظیم و سازندگی مدام بود.  
به دلیل لگد کوب کردن و در هم ریختن کشت و کشتزارها،  
به یغما بردن کارگاه ها، آسیاب ها،  
قطع کردن درس در هزاران مدرسه،  
مختل کردن جلسه های خستگی ناپذیر شوراها،  
اکنون باید بمیرم، همچو موشی  
که به دام دهقانی افتاده است.

بر روی نقشه ی جغرافیای دبستانی،  
راه سمولنسک،

از انگشت کوچک پیشوا بزرگتر نیست، اما  
بر روی برف - دشت ها، راه دور است  
بسیار بسیار دور.

برف، تا بهار می ماند نه تا ابد،  
اما انسان تا ابد نمی ماند، و تا بهار نیز  
دوام نمی آورد.

پس من باید بمیرم، این را می دانم.  
باید در جامه ی یک دزد بمیرم،  
مردن، در پیراهن قاتل،

بسان یکی از بسیاریان، یکی از هزاران،  
شکار شده همچون دزد، مضروب، همچون قاتل.

زمین ،

از وجود من ، پاک خواهد شد ،

از من جدایم ، تا تجربه یی به انجام رسد ،

از برای من ، و برای تمامی زمان ها -

که چگونه باید رفتار کرد

با دزدان و قاتلان

با نوکران دزدان و قاتلان .

۵

در آنجا ، مادران می گویند : اینان ، مگر کودکانی ندارند ؟

در آنجا ، کودکان می گویند : اینان ، مگر بی پدرند ؟

و در آنجا تپه هایی ست که هیچ چیز نمی گویند .

۶

و من دیگر نخواهم دید

سرزمینی را که از آن آمده ام ،

نه جنگل های باواریا و نه کوهستان های جنوب را

نه دریا ، نه مرغزارهای مرزی ، و نه خیش را

نه تاختستان کنار رودخانه ی سرزمین فرانک ها را

نه تیرگی فلق و نه نیمروز را

و نه آن لحظه یی را که شب از راه می رسد

نه شهرها ، و نه شهری را که در آن زاده شده ام

نه نیفتت کارگاه ها ، نه آن اتاقک

و نه صندوقی را .

این همه را دیگر نخواهم دید .

آن کس که با من سفر نکرد ،

همه چیز را دگر بار خواهد دید .

و من و تو

نه ضجه ی زنان و مادران را خواهیم شنید

نه نفیر باد را که بر روی دودکش های شهر می وزد

نه همهمه ی دلپذیر شهر ، یا سخنان تلخ را .

۷

بلکه من خواهم مرد ، در نیمه راه زندگی ،

منفور ، مطرود ،

جنگ افزار راهبری مجنون .

نیاموخته ، جز در آخرین ساعت

نیازموده ، جز به هنگام قتل

از یاد رفته ، مگر از سوی قصابان .

من به زیر خاکی دفن خواهم شد

که آن را ویران ساختم .

آفتی که از میان رفتنش را زیانی نیست ،

آنی در کنار گور من خواهد بود .

پس ، در آنجا چه چیز بار می شود ؟

چند من گوشت که به زودی در بشکمی خواهد گندید .

چه چیز از آنجا برداشت می شود ؟

شاخه ی خشکی که منجمد شده است ،

مد فوعی که به دور افکنده می شود ،

تعفن . که باد می بردش .

۸

برادران ! اگر من اکنون به همراه شما بودم ،

در راه بازگشت به سمولنسک

و از سمولنسک به هیچستان ،

احساس می کردم ، آن سان که شما احساس می کنید ،

و می دانستم ، در زیر کلاه خود ، و در زیر کاسه ی چمچ

که بد ، خوب نیست

که دو در دو ، چهار است

و هر که به راه او برود ، کشته خواهد شد ،

به راه آن عربده گر خونین

به راه آن ابله خونریز .

آن کس که ندانست راه سمولنسک دراز است ،

بسیار بسیار دراز ،

که زمستان در سرزمین های شرق ، سرد است ،

بسیار بسیار سرد ،

که دهقانان و کارگران حکومت نو

از خاکشان ، و شهرهایشان دفاع خواهند کرد ،

آنگونه که همه ی ما نابود شویم .

۹

در فراسوی جنگل ها ، در پس توپ ها ،

در خیابانها و در خانه ها ،

در زیر بشکه ها ، در حاشیه معابر ،

# ۸ مارش روز جهانی زنان زحمتکش خجسته، باد

هشتم مارس، روز جهانی زن خجسته باد!

"ولی جلب توده به سیاست، بدون جلب زنان غیر ممکن است. زیرا که تحت رژیم سرمایه داری زنان بعنوان نیمی از نفوس بشری تحت ستم مضاعف قرار دارند. زنان کارگر و دهقانان تحت ستم سرمایه هستند. اما علاوه بر آن، حتی در دموکراتیک ترین جمهوریهای بورژوازی اولاً آنها در موقعیت پست تتری مردان قرار دارند، زیرا قانون برابری آنان را نفی میکند ثانیاً و مهم تر از این آنها در تحت "بردگی خانگی" بوده و بر "برده خانه" هستند و زیر بار خردترین، پست ترین، پرزحمت ترین و احمقانه ترین کارهای آشپزخانه، زیر بار اقتصاد منفرد خانگی و بطور کلی اقتصاد خانواده خرد میشوند."

(لنین - "روز بین المللی زنان" ۴ مارس ۱۹۲۱)

سالگرد هشتم مارس برای همه نیروهای انقلابی طرفدار آرمانهای توده های ستمکش، یاد آور همبستگی و هم سرنوشتی کلیه زحمتکشان، فارغ از هر نوع جنسیت و سنخیت میباشد. این روز به همه طرفداران آزادی و سوسیالیسم، ضرورت پیوند مبارزاتی عمیق زنان و مردان زحمتکش و رنجبر را گوشزد مینماید و بر این اساس هم جهت ایجاد چنین پیوند ارگانیکی، یکسری وظایف معین را یاد آور میگردد.

ما دانشجویان هوادار مشی انقلابی مسلحانه "چریکهای فدایی خلق، ارتش رهایی بخش خلقهای ایران" معتقدیم که رهایی طبقه کارگر و دیگر خلقهای میهنمان از سلطه امپریالیسم و دست یافتن به صلح و آزادی پایدار و واقعی، جز با آمیختن و یگانه کردن نیروی کلیه زحمتکشان در راه مبارزه با امپریالیسم، میسر نیست.

مارکسیسم، لنینیسم میا موزد که مقام زن در جامعه و در مناسبات اجتماعی هم تراز و هم شان سایر نیروهای اجتماعی بدون توجه به جنسیت آنان میباشد. در حالیکه در جوامع سرمایه داری بطور کلی و در جوامع سرمایه داری وابسته به ویژه به نقش زن در جامعه و روابط اجتماعی تنها بمثابه عنصری زینتی و ابزاری مولد و سود آور از سوی استثمارگران نگریسته میشود. و از همین رو نیز آنها که بر کلیه روابط عمومی اجتماعی سلطه دارند، میکوشند این نحوه بینش خاص و منحط خود را نسبت به مقام زن در بین سایر توده ها اشاعه داده و زمینهای اجتماعی خوار کردن و بی شخصیت دانستن زن را فراهم آورند، مرکز ثقل کلیه سیاستها و تاکتیکهای بورژوازی در قبال توده زنان زحمتکش و روشنفکر انقلابی بر این اساس قرار گرفته است که چگونه میتوان از نیروی پایان ناپذیر و در ضمن حساس و حیاتی این بخش عظیم از قوای خلق بهتر و وسیع تر برده کشی نمود و آنرا همچون برده ای در زنجیر تحت اسارت و کنترل خود در آورد. آنها بخوبی میدانند که زن میتواند ناقل و حامل موثر و تعیین کننده ای در اشاعه فرهنگ بورژوازی در خانواده و از آنرو در اجتماع باشد. و بهمین دلیل نیز نونک تیز تبلیغات پلید و کثیف خود را متوجه این توده عظیم مینمایند. در نظامات سرمایه داری و در جوامع وابسته به امپریالیسم، شخصیت و نقش والای زنان بقدر يك ماشين مولد که تا وقتی قدرت تولید دارد، ارزشمند است -

پائین آورده میشود. ولی جریان استثمار در مورد زنان بهمین جا ختم نمیشود بلکه علاوه بر محیط اجتماعی، در محیط خانواده نیز زنان در اسارت سنن و آداب کهن و فرسوده ای هستند که بر ذهنیت اعضاء خانواده سنگینی مینماید. بدین صورت است که استثمار مضاعف و دوگانه ای که بر بخش اعظم نیروهای زنان زحمتکش اعمال میشود، بچشم میخورد.

در جامعه ایران بحکم وجود روابط سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ما همواره شاهد بدترین و رذیلانه ترین شیوه های استثمارگری از زنان بوده ایم. اگر تا پیش از روی کار آمدن حاکمیت کنونی زنان زحمتکش و روشنفکر میهنمان در عرصه کارخانجات و روستاها و در حوزه های تربیتی و تعلیمی جامعه مورد بهره کشی قرار میگرفتند و در خارج از محیط کار، یعنی در عرصه کوچه و خیابان سعی میشد که از آنان موجوداتی عروسکی، بدون شخصیت و اراده مستقل ساخته شود، اکنون همان سیاست ولی در پوشش احمقانه "اسلام عزیز" بصورتی دیگر عرضه میگردد. رژیم وابسته به امپریالیسم شاه میکوشید در کنار بهره کشی ارزان و سود آور از نیروی زنان، آنها را بصورت سمبل های کالاهای امپریالیستی در جامعه معرفی نماید. تضمین خرید هر کالای وارداتی از بازار امپریالیستی مساوی اندازه تبلیغ آن توسط باصطلاح جنس زن تلقی میگردد. ولی اکنون حکومت ضد خلقی جمهوری اسلامی که بخاطر آشنایی توده ها و از جمله زنان با اینگونه برنامه ها نمیتواند مستقیماً مقام زن را در جامعه به پست ترین سطح ممکنه پائین آورد، میکوشد با بهره گیری از شیوه های دیگر در پس "شعائر اسلامی" همین سیاست را به منصفه عمل در آورد.

به جرات میتوان گفت که اسلام همچون یک ایدئولوژی فئودالی، شامل پست ترین و نابرابر ترین قوانین مدنی و اجتماعی در مورد زنان است. کلیه قوانین اسلامی در مورد حقوق زن در روابط اجتماعی، هدفی جز خوار کردن و ضعیف شمردن شخصیت زن در برابر مرد ندارد. در قوانین حقوق اسلامی، یعنی همان قوانینی که دولت جمهوری اسلامی هم اکنون آنها را بکار میگیرد - به زن فقط همچون آلتی برای زاد و ولد برخورد میشود. قوانین مربوط به طلاق که اساساً در جوامع سرمایه داری از زن سلب اختیار مینماید در نزد آئین اسلام، همیمن قانون به نحوه شنیع تری، حقوق زن را در آزادی طلاق از او سلب نموده و به مرد تفویض مینماید. احکام اسلامی دیگری چون صیغه، حق وراثت، تعدد زوجات، نکاح موقت و مکروه نمودن ایجاد حرمسرا و دهها حکم دیگر که در قوانین حقوقی و مدنی اسلام وجود دارند، اکنون توسط دولت جمهوری اسلامی به بهانه های مختلف و با زنده ترین شیوه های توجیهی، علیه کلیه زنان بکار گرفته میشود. بهر حال چه در دوران حکومت وابسته به امپریالیسم دربار شاه و چه اکنون هدف این است که از نیروی زنان زحمتکش جامعه، آنگونه که ضرورتهای نظام سرمایه داری وابسته ایجاب میکند، بهره کشی گردد و این نیروی ذخیره ارتش طبقه کارگر را از مسیر رهایی و انقلاب آزادی بخش ضد امپریالیستی و بالآخره سوسیالیسم، منحرف ساخته و آنان را تبدیل به مهرهای بی عمل و بی اراده جامعه سرمایه داری بکند. بدین ترتیب این مسئله که بهره کشی از زنان و خنثی ساختن آنان در مبارزه طبقاتی و بی محتوی کردن شخصیت انقلابی و مبارزشان چگونه و با چه شکلی انجام پذیرد، برای استثمارگران امپریالیستی علی السویه است مهم اینست که قوای زنان را به هر تریب شده از الحاق به صفوف کارگران انقلابی و زحمتکشان باز داشته و آنانرا وارد مسیر دلخواه امپریالیسم نموده بهمین دلیل هم هست که ما می بینیم در دوران حاکمیت شاه معدوم به نام آزادی زنان و یا حق رای زنان در انتخابات، سعی میشد از آنها وسایلی دست آموز و سربراه بار آورده شود و آنها را از عرصه انقلاب و مبارزه طبقاتی حاد بسوی تفریحات و خوشگذرانی های بورژوازی عودت دهند. اینک در عهد حاکمیت جمهوری اسلامی همان شیوه ها و سیاستها با مثلاً جایز شمردن تعدد زوجات و حتی تشویق افراد به برگزیدن بیشتر همسر، علیه زنان و شخصیت آنان بکار گرفته میشود. با این قانون ارتجاعی و ضد خلقی است که رژیم رو به افلاس و فلاکت جمهوری اسلامی

هنگامی که بر اثر جنگ امپریالیستی دو دولت ایران و عراق بدون سرپرست و آواره شده اند به گردن سایر هم زنجیران زحمتکش همین زنان انداخته و با بکار بردن انواع روایات و احادیث بی معنی در توصیف فوائد اخروی اینکار، توده مردم را تشویق به اینکار موهن و بیشرمانه مینماید. رذالت و بدطینتی رژیم جمهوری اسلامی در قبال زنان زحمتکش و آواره میهنمان که تعدادشان بر اثر جنگ ارتجاعی کنونی کم نیست، آنقدر عمیق و دیرینه است که بدانیم حتی خود تاسیساتی را جهت سازمان دادن امر صیغه این قبیل زنان آواره و زحمتکش نیز ایجاد نموده است. آری، - توصیف ابعاد جنایات و فجایع سرمایه داری در قبال زنان غیر ممکن است و تشریح سیاستهای حکومت جمهوری اسلامی علیه زنان جامعه غیر قابل تصور و باور کردنی نیست. اکنون بیش از هر موقع دیگری در ایران، توسط کارگزاران امپریالیسم به زنان ستم و جور روا میگردد. ستم و جور مضاعفی که در سراسر تاریخ سرزمینمان بی سابقه بوده است. حکومت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با توسل به ارتجاعی ترین و ضد دموکراتیک ترین سیاستهای ممکنه میکوشد تا نیمی از قدرت لایزال خلق را، خانه نشین نموده و از پیوستن آنان به اردوی انقلاب به عناوین مختلف جلوگیری نماید. تحقیر کردن و پست نمودن شخصیت زنان با سیاست "حجاب اسلامی" آغاز گردید و پس از آن با اخراج و اجبار به استعفاى زنان، این سیاست ادامه یافت. خانه نشین کردن زنان، یکی از مقدماتی ترین سیاستهایی بود که میبایست با اجراء آن، اوضاع بحرانی اقتصادی جامعه موقتا تسکین یابد. بهمین علت نیز رژیم جمهوری اسلامی کوشیده است با بکارگیری انواع تضییقات علیه زنان کارگر و زحمتکش میهنمان، آنانرا از مراکز تولید رانده و به گوشه آشپزخانه ها عودت دهد. اینکار علاوه بر اینکه نیمی از ارتش ذخیره طبقه کارگر را در راه رهایی اش علیه امپریالیسم و در راه سوسیالیسم محروم میگذارد، به رژیم ضد خلقی کنونی فرصت می بخشد که بطور موقت بر مسائل اقتصادی خویش چیره شده و توانایی حل نسبی آنها را باز یابد. ولی تاریخ نشان داده است که در هیچ حالتی زنان مبارز و زحمتکش میهنمان از مبارزه علیه حاکمیت هایی که نه تنها حقوق آنان را بلکه حقوق کلیه توده های تحت ستم را سلب نموده اند، دست برد نداشته اند. هر گوشه از تاریخ خلقهای میهنمان مملو از فداکاریها و رشادتهای باور نکردنی زنانی است که دلاورانیه علیه کلیه تاراجگران حاکم برخاسته و زندگی خویش را نثار آرمانهای آزادیخواهانه و مردمی خود نموده اند. زنان کارگر و زحمتکش، زنان روشنفکر انقلابی از هر جا که تاریخ میهنمان را مطالعه کنیم، در تحولات و تغییرات جامعه نقش به سزا و در خور توجهی داشته اند. مادران پاکپاخته و دلاوری که داوطلبانه و از صمیم دل فرزندان خود را فدایی آرمانهای پرولتاریا و خلقهای میهنمان کردند در ایران کم نیستند. در سراسر تاریخ سرزمین زیر سلطه مان، زنان انقلابی دوشادوش مردان و فرزندان خود، سنگر به سنگر جلو رفته و خود را در راه آرمانهای والای طبقاتی شان فدا کرده اند.

ما معتقدیم که هیچگاه این شیوه های امپریالیستی در سرکوب کردن نیروی زنان موثر نخواهد افتاد و دیر یا زود ما شاهد صفوف بهم فشرده کلیه مردان و زنان انقلابی و تحت ستم میهنمان علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش خواهیم بود. ولی رهایی زنان زحمتکش و مبارز جامعه مان از قید نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، بدون رهایی طبقه کارگر و سایر خلقهای میهنمان محال است. از طرف دیگر طبقه کارگر پیشرو و خلقهای ستمدیده نیز قادر نخواهند بود بدون یاری جستن از نیروی خلق و فعال توده زنان و بدون جلب کردن و کشانیدن این نیروی عظیم بسوی آرمانهای سوسیالیستی و انقلابی شان، به سمت استقرار سوسیالیسم حتی گامهای اولیه را در راه ایجاد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر بردارند. پس لزوم ایجاد همبستگی و وحدت عمیق میان مبارزات زنان در راه رهایی شان با مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان یکی از ضرورتی ترین و مبرم ترین و همیشگی ترین وظایف کلیه نیروهای انقلابی و از جمله ما هواداران مشی مسلحانه انقلابی میباشد.

# حزب کمونیست ایران کاریکاتوری

## از "مارکسیسم انقلابی"!

\*\*\*\*\*

### "حزب کمونیست ایران" : کاریکاتوری از "مارکسیسم انقلابی"!

#### مقدمه

در آن موقع که "اتحاد مبارزان کمونیست" اولین کنگره خود را در زیر سایه حفاظتی و امن مبارزه مسلحانه توده ای جنبش خلق کرد و دور از میدان عمل هجوم وحشیانه سرنیزه های پاسداران امپریالیسم ، در کردستان قهرمان برگزار نمود ، "طرح تدارک حزب کمونیست را بعنوان نقطه عزیمت" (۱) خویش بمنظور "تشکیل عملی حزب کمونیست ایران" در سرلوحه فعالیت آتی اش قرار داده بود . ولی فقط یکسال بعد بود که همگان شنیدند "مارکسیسم انقلابی" توفیق یافته است در طی این مدت یکساله ، کلیه "ملزومات تعیین کننده تشکیل حزب کمونیست ایران" (ص ۹- همانجا) را فراهم آورده و رسماً و عملاً حزبی دیگر را بر احزاب پیشین جنبش کمونیستی ایران بیفزاید .

اگر "مارکسیسم انقلابی" مصرانه تلاش میوزد تا نیروهای سیاسی جنبش ، مبارزه ایدئولوژیک او را با اصطلاح "پوپولیستها" ! و از جمله معتقدین مشی مسلحانه ، "در دل یک انقلاب عظیم و رویارویی آشکار طبقات" (همانجا ص ۱۷) تحقق یافته و پیروزمند پندارند، در عوض در مورد "تشکیل عملی حزب" خویش نه تنها بر این خصوصیت تاکید ندارد، بلکه سعی میکند حتی المقدور پیروسه تشکیل واقعی حزب خلق الساعه اش را از این نظر تحت عناوین مطمئن و مغلق ، از اذهان و انظار دور نگهدارد . بله ، دیگر در اینجا و در این مورد بخصوص کافی است که اولین کنگره در کردستان برگزار گردد و "قطعنامه در باره طرح تدارک حزب کمونیست" را صادر نماید تا آنگاه حزب طبقه کارگران ایران بدست "مارکسیسم انقلابی" بدون اینکه محتاج پیدایش و رشد "در دل یک انقلاب عظیم و رویارویی آشکار طبقات" باشد، آغاز به کار نماید . زیرا پرولتاریای ایران ، جنبش کمونیستی و خلاصه "بسط پیروزمندانه انقلاب و دخالت مستقل پرولتاریا در تعیین روند ادامه انقلاب" (همانجا ص ۱۱) با ناشکیبایی چشم براه اعلام این قطعنامه هستند !

بدون شك قدرت معجزه گری "مارکسیسم انقلابی" در خلق فی البداهه "حزب ... همه کس را دچار بهت زدگی نموده است که چگونه وی توانسته در طی کوتاه مدت یکسال بر کلیه "موانع تبلیغ ، ترویج و سازماندهی به شیوه حزبی و تحقق ملزومات تعیین کننده تشکیل حزب ... " (همانجا ص ۹) فائق آمده و همه این مشکلات و مسائل را یکی پس از دیگری آنهم در شرایطیکه : "هجوم ضد انقلابی و خونین رژیم پس از ۳۰ خرداد به عقب نشینی سریع جنبش کارگری و توده ها در سراسر کشور انجامید" (همانجا ص ۲۹) از سر راه برداشته و "ملزومات تعیین کننده تشکیل حزب" را تهیه نماید . ولی اگر تهاجم رژیم جمهوری اسلامی به نیروهای انقلابی زحمتکشان جامعه موجب "عقب نشینی سریع جنبش کارگری و توده ها در سراسر کشور" گردید، در عوض به "مارکسیسم انقلابی"

عجالتاً این فرصت را داد تا پس از سالها حاشیه نشینی آنها در طی "رویارویی آشکار طبقات" وارد عرصه مبارزه طبقاتی حاد گردد و هنوز "هویت عملی" (همانجا ص ۱۶) خویش را در طی یک پراتیک مشخص و دراز مدت به ثبوت نرسانده، خود را تنها وارث و پرچمدار حقیقی انقلاب اکتبر و "روشهای بلشویکی" (همانجا ص ۱۶) معرفی نماید.

او که خویشتن را احیاگر و ناجی "سنن و روشهایی که ویژه کمونیسم و کمونیستها است" (همانجا ص ۱۶) — در ایران معرفی مینماید، در خودستاییهای اغراق آمیز و بی معنی ای که یاد آور تبختر روشنفکران "جدا از توده" بورژوازی است، الحق سنگ تمام میگذارد. هنوز قطعنامه های کنگره حزب از مرزهای میدان عمل نیروهای کنگره آنطرف تر نرفته است و هنوز آزمایشات سخت و تاریخی بسیاری را که باید "مارکسیسم انقلابی" از سر بگذرانند (و تا حال هم از سر نگذرانده است) در انتظار اوست که در همان ابتداء مدعی میشود: "تاریخ ایفای نقش حزب بلشویک را به حزب ۰۰۰" (همانجا ص ۵۰) — ما سپرده است و صد البته که همین حزب فی المجلس ساخته اوست که فقط "نماینده راستین پرولتاریای آگاه و انقلابی ایران است" (همانجا ص ۵۱)

طرح "برنامه حزب کمونیست" توسط موسسین آن "آغاز دوران نوین را از حیات جنبش پرولتری ایران" (همانجا ص ۱) نوید میدهد، مع الوصف مختصات برجسته این "دوران نوین" نه وارد شدن جنبش کمونیستی ایران از مرحله افت و خرده کاری و پراکندگی به فازی پر تحرک و متشکل و پر کار — بلکه در جازدن و راکد ماندن بیشتر از گذشته میباشد. خصوصیتی که بر تمام جنبش کمونیستی ایران سایه افکنده است در این "دوران نوین" همین است و "مارکسیسم انقلابی" با اعلام برنامه خود فعلاً در آغاز تثبیت "مبارزه به شیوه حزبی" (همانجا ص ۱) بر روی کاغذها و اوراق نشریات خویش است.

"اتحاد مبارزان کمونیست" با طنز "مارکسیسم انقلابی" تبدیل به "حزب کمونیست ایران" گردید، بعداً خواهیم دید که این "حزب ۰۰۰" نیز بجای خود تبدیل به کاریکاتوری از "مارکسیسم انقلابی" خواهد شد!

\*\*\*\*\*

### تحریف تئوری مبارزه مسلحانه داریست مرکزی "نقد سبک کار پوپولیستی" است

بررسی شیوه نقد "مارکسیسم انقلابی" از باصطلاح "سبک کار پوپولیستی" که به گفته خود او در گذشته نه چندان دور دامگیر خودش نیز بوده است، از آنجهت واجب است که اکنون هر گونه نقدی از بینش سیاسی — ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" بایستی حلقه اولیه حرکت خود را، تحقیق در اطراف نحوه برداشت او از "سبک کار پوپولیستی" قرار دهد. باید مضمون حقیقی این باصطلاح "نقد سبک کار پوپولیستی" ای که توسط وی انجام یافته است را به درستی و همه جانبه درک نمائیم و دریابیم که کدام مبانی و اصول صحیح مارکسیت لنینیستی و چه تحلیل واقع بینانه ای از شرایط مشخص جامعه مان پشتوانه تئوریک چنین "نقد سبک کاری" قرار گرفته است. باید در آغاز کار دریافت که "مارکسیسم انقلابی" با چه متدی نسبت به مبانی تئوری مبارزه مسلحانه اظهار نظر نموده آنرا به نقد میکشد. آیا او توانایی یک برخورد مشخص و منطبق بر واقعیتی را نسبت به تئوری مبارزه مسلحانه دارد و یا همچون سایر اپورتونیستهای مختلف در همان اولین قدم، دست به تحریف آن میزند. پس اگر دستیابی به چنین نقدی برای "مارکسیسم انقلابی" کلید اصلی گشایش "حزب ۰۰۰۰۰" خودش میباشد، برای ما درک راستین محتوی این نقد و بررسی اسلوب برخورد او به آن، حلقه اصلی تعیین جایگاه "مارکسیسم انقلابی" در منظومه مبارزه ایدئولوژیک مارکسیستی است.

او بدینگونه انتقاد از خود را توأم با نقد "سبک کار پوپولیستی" به جنبش ارائه میدهد: "مشکل ما نه" محدود دیدن مبارزه تاکتیکی بلکه "دنباله روی از انقلابیگری محدود خرده بورژوایی در عمل" بوده است. ۰۰۰۰۰ — ۱ - نقل قولها از جزوه "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست - شهریور تا مهر ۱۳۶۱" میباشد.



انقلابیگری خرده بورژوازی بود که برخورد به مسائل يك انقلاب دموکراتیک - امری که برای کمونیستها در محدوده مقوله تاکتیکها قرار دارد - همه چیزش بود ، هم استراتژی و هم تاکتیک اش بود " ( بسوی سوسیالیسم ۲۰ مرداد ۶۲ ص ۲۶ - کلیه تاکیدها از ماست)

پس "مارکسیسم انقلابی" در دوران حیات "خرده بورژوازی" اش ، یعنی در آنموقع که خود معترف است که به آلودگیهای دید "پوپولیستی" آغشته بوده ، به پیروی از تلقیاتی ذهنی اش از تئوری مبارزه مسلحانه و به خیال اینکه گویا این تئوری وظایف مربوط به انقلاب دموکراتیک را "هم استراتژی و هم تاکتیک اش" قرار داده است مقدمات مبارزه ایدئولوژیک خویش را فراهم مینمود . مسلما او کاملا حق دارد که با چنین ادراکات انحرافی ای از مشی مسلحانه خود را متهم به "دنباله روی از انقلابیگری محدود خرده بورژوازی در عمل" بنماید و ما در اینمورد با او توافق نظر داریم . زیرا "مسائل يك انقلاب دموکراتیک را ۰۰۰۰ هم استراتژی و هم تاکتیک" دانستن ، چیزی جز همان "انقلابیگری خرده بورژوازی" نیست . و اما اینکه آیا واقعا تئوری مبارزه مسلحانه چنین مفهومی را در نظر دارد ، موضوعی است که بعدا به آن خواهیم پرداخت . عجالتا تا اینجا معلوم شد که او خود در مرحله گذشته حیات سیاسی اش با چه درک ذهنی و سطح اندیشانه ای با تئوری مبارزه مسلحانه برخورد کرده . و تا چه حد نازل و محملی معانی و مبانی آنرا لوٹ نموده است .

ما که تا بحال بخاطر خوشبینی مان از انتقاد از خود "مارکسیسم انقلابی" ، مشتاقانه شروع به مطالعه مضمون آن نموده بودیم ، با جملات فوق همه آن خوش بینی ها ، مبدل به یاس گردید . چرا که در همان اولین قدم حرکت او دریافتیم که چقدر او در ارائه بی غرض مسائل مربوط به مشی مسلحانه ، غرض ورزی میکند . در ادامه میگوید : "انقلاب دموکراتیک برای سازمان حزب کمونیست ، ۰۰۰۰ يك امر تاکتیکی است ، نه برای آن نیروئی که تمام انقلابیگریش محدود و معطوف به این انقلاب بالفعل معین است ، برای این یکی سازماندهی انقلاب دموکراتیک هم استراتژی و هم تاکتیک است . تاکتیک و استراتژی در پوپولیسم بر هم منطبق است و آنهم به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق است" (همانجا ص ۲۷ - تاکیدها از ماست)

بدین صورت او معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را با استمداد از بدفهمی خویش از مسائل مشی مسلحانه ، متهم به طفره روی از انقلاب سوسیالیستی و وظایف مربوط به آن مینماید و به عبارت دیگر ، انقلاب بورژوا دموکراتیک را "هم استراتژی و هم تاکتیک" دانستن ، و این انقلاب را هدف فعلی و نهایی خود قرار دادن مینماید . اولین گام "مارکسیسم انقلابی" به عرصه "نقد سبک کار پوپولیستی" از همین جا برداشته میشود و ما نیز برای اینکه بتوانیم دقیقا و مشخصا به فحواي استدلالهای او پی ببریم ، ناچاریم همراه با وی به چنین عرصه مسسخ شده ای وارد شویم .

اما بسیار جالب خواهد بود که بدانیم خود او در باره انقلاب بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی و وظایفش در باره آنها چه درکی را ارائه میکند : "ما میگوئیم انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن برای ما يك امر هویتی ، دائمی ، مستقل از شرایط زمان و مکان و لذا همواره فوری است . ۰۰۰۰ ما همیشه و مستقل از "مرحله انقلاب" به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغولیم ." (همانجا ص ۲۸)

در لحظه اول ، ظاهرا این جملات چیده شده کنار هم در باره فوائد تدارک انقلاب سوسیالیستی ، خیلی انقلابی و هم چنین "بلشویکی" به نظر میآیند . اگر هم شخص آنها را همینطور که هستند ، یعنی فاقد هر گونه جوهر واقع بینانه و مشحون از تجرید نگری در نظر بگیرد ، نمیتواند تحت پرتو امواج "بلشویکی" آنها که از هر سو نور افشانی میکنند ، به درایت "مارکسیسم انقلابی" از مسائل مارکسیسم آفرین نفر و بر صحت آنها انگشت نگذارد . ولی حقیقت امر چیز دیگریست و آن اینکه در این جملات فقط يك چیز اساسی غایب است و آنهم دید مشخص از شرایط مشخص . با مساعدت از چنین کمبودی او میتواند هر چه که بخواهد اندر فوائد تدارک انقلاب سوسیالیستی بطور بالفعل و "فوری" و به مثابه يك وظیفه "هویتی" سخن بگوید بدون اینکه بخود زحمت داده

و رابطه مشخص تدارک این انقلاب بالفعل (به قول او) و "فوری" را با گذرگاهها و مراحل قبلی آن و با همان "انقلاب دموکراتیک" بمثابه یک وظیفه "تاکتیکی" روشن و تدقیق نماید.

"مارکسیسم انقلابی" باید بگوید "انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن" حتی اگر بپذیریم که امری "همواره فوری است"، آیا توجیهی در شانه خالی کردن از تعیین برنامه و نقشه مشخص عملی در جهت سازماندهی انقلاب بورژوا دمکراتیک خواهد بود یا خیر؟ او باید بطور مشخص و عملی روشن کند که "سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" تا وقتی که هنوز پرولتاریا مراحل مقدماتی رشد کیفی خود را در مبارزه طی نکرده، تا وقتی که متحدین طبیعی پرولتاریا هنوز به خواسته های طبقاتی خود دست نیافته اند، تا وقتی که جامعه هنوز در بستری مصنوعی از تکامل روابط تولیدی قرار دارد و بالاخره تا وقتی که هنوز انقلاب بورژوا دمکراتیک تحقق نیافته است، چگونه و با چه صورتی میتواند بصورت وظیفه ای عاجل و فی الفور در دستور قرار بگیرد؟ وی باید با تحلیل مشخص و منطبق بر واقعیت از موقعیت کنونی طبقه کارگر در مدار تولیدی جامعه ایران نشان دهد که انجام وظایف سوسیالیستی، یعنی ترویج مفاهیم سوسیالیسم در بین کارگران، رساندن آگاهی طبقاتی به وی و او را — نسبت به منافع طبقاتی سایر نیروهای اجتماعی آگاه گردانیدن آنهم از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی — بطور "فوری" و بالفعل چگونه و با چه وسائل و امکاناتی میسر است و آیا مثلاً فوریت داشتن انجام این وظیفه موجب این خواهد شد که نسبت به انجام همان وظایفی که "تاکتیکی" هستند، بی اعتنایی گردد؟ هر آینه "مارکسیسم انقلابی" و سایر مدعیان رهبری پرولتاریا لزوم طرح وظایف خود را در قبال دهقانان و طبقه کارگر و سایر زحمتکشان جامعه مان در انقلاب حی و حاضر فعلی در پس شعارهایی چون "انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن" پنهان نمایند، هیچگاه نخواهند توانست کوتاهترین گامی بسوی همان "سازمان دهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" بردارند. این کم اهمیت ترین و در ضمن ساده ترین درسی است که چه انقلاب روسیه و چه انقلابات سوسیالیستی دیگر به ما کمونیستها می آموزند.

ولی "مارکسیسم انقلابی" علاوه بر این که خود دست به اینکار نمی زند، آنهایی را هم که قبل از هر چیز وظایف انقلابیشان را در قبال طبقه کارگر و سایر خلقها در شرایط فعلی تکامل جامعه طبقاتی مان، معلوم کرده اند و برای تشکل آنها جهت کسب قدرت سیاسی و سرنگونی سلطه امپریالیسم، سازماندهی و تشکیلات مطابق و متناسب با لحظه فعلی حرکت خود تدارک دیده اند را با استفاده از دیدگاه عمیقاً ذهنی اش متهم به این مینماید که گویا "سازماندهی انقلاب دمکراتیک هم استراتژی و هم تاکتیک" آنان شده است. بدین ترتیب است که خود او به ورطه "انقلابیگری خرده بورژوایی" نسبت به مسائل انقلاب می غلطد و اگر تا دیروز تحت نام "نقد سبک کار پوپولیستی" به خیال خود دیگران را از یکی گرفتن دو مرحله از رشد انقلاب ایران منع مینمود اکنون خود آنقدر به دام ذهنیات ناب افتاده است که با فراموش کردن وظایف فعلی و آتی اش در قبال توده های زیر سلطه و با فوریت دادن به بسیج طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی "انقلاب سوسیالیستی را در اصل" هم استراتژی و هم تاکتیک "خودش قرار میدهد" او که اساساً برنامه عملی روشن و مدونی را برای کسب قدرت سیاسی توسط زحمتکشان جامعه به رهبری طبقه کارگر در همین مرحله در دست ندارد، بنحو باطلی تصور میکند که امر تشویق و سوق دادن پرولتاریا به سوی کسب قدرت سیاسی و بدست گرفتن هژمونی در انقلاب تنها از عهده کسانی بر می آید که منحصرآ وظایف سوسیالیستی و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را از همین لحظه فعلی بمثابه امری "فوری" برای خود اخذ نموده باشند و لذا با تکیه به چنین دید غلطی است که مدعی میشود چون "دائماً ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران می آموزیم" (همانجا ص ۴۹) پس "ما همیشه سوسیالیست بوده ایم و هستیم" ! و آن دیگران که هدف خود را در مرحله فعلی، "به ثمر رسانیدن انقلاب دمکراتیک و تشکیل جمهوری دمکراتیک خلق" قرار داده اند "پوپولیستهایی" بیش نیستند !

از نظر دید تنگ و محدود او تنها در صورتی که برنامه سوسیالیستی برای انقلاب داشته باشیم، و در ضمن

بگوئیم که انقلاب فعلی و انقلاب آتی را "مستقل از مرحله انقلاب" در برنامه خود قرار داده ایم، قادریم طبقه کارگر را به انجام کسب قدرت سیاسی دعوت نمائیم. ولی حقیقت اینست که اگر امروز، "مارکسیسم انقلابی" تازه پی برده است که باید تصرف قدرت دولتی<sup>۱</sup> به کارگران بیاموزاند، سالها پیش تر، بنیانگذاران مشی مسلحانه یعنی همانها که اکنون توسط او متهم به یکی گرفتن انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی میشوند - در پراتیک زنده و جاری خودشان ضرورت کسب قدرت دولتی را به کارگران و سایر خلقهای میهنمان عملاً میآموزاندند.

"مارکسیسم انقلابی" با<sup>۲</sup> مطلق اندیشانه خود نسبت به مرحله انقلاب سوسیالیستی و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی، وظایف فعلی و امروزه اش را نسبت به سایر خلقهای تحت ستم و انجام انقلاب دموکراتیک یکسره از یاد میبرد. گر چه او هیچگاه نمیگوید که با چه تشکل معین مبارزاتی و در درون کدام جریان - از مبارزه میخواهد طبقه کارگر و سایر خلقهای ایران را در همین مرحله تاکتیکی انقلاب "برای نزدیک شدن واقعی به قدرت سیاسی و پیشبرد انقلاب" (همانجا ص ۲۸) راهنمایی و هدایت نماید ولی از آنجا که با ارجحیت دادن وظایف سوسیالیستی اش بطور فوری "در قبال طبقه کارگر"، "امر تاکتیکی" مبارزه را بطور کلی تعطیل میکند، میتواند گفت بطور قطع از انجام هر دو برنامه مبارزاتی انقلاب باز می ماند. همین بینش انحرافی است که به او امکان میدهد تا به بنیانگذاران مشی مسلحانه که هدف عاجل و فوری و امروزی خود را در این پروسه از تکامل انقلاب برقراری جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا قرار داده اند - با برچسب ناچسبیدنی "انقلابیگری خرده بورژوازی" متهم به یکی دانستن و منطبق کردن تاکتیک و استراتژی بنماید.

اینکه بگوئیم و همه جا تبلیغ کنیم: "ما همیشه سوسیالیست بوده ایم و هستیم، ما همیشه و مستقل از مرحله انقلاب به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغولیم، ما همیشه و در همه حال طبقه کارگر را به انجام انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی فرا میخوانیم، ما همیشه سوسیالیستیم و انقلاب سوسیالیستی را در دستور طبقه کارگر قرار میدهیم" (همانجا ص ۲۸) هیچکدام نمیتواند ذره ای از وظیفه کمونیست<sup>۳</sup> در قبال سایر خلقهای انقلابی بکاهد، هیچکدام نمیتواند امر دعوت نمودن آنها را بسوی پیشروترین طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا محو و زائل نماید، هیچکدام نمیتواند حتی لحظهای امر تحقق پذیر نمودن گذار اجتناب ناپذیر انقلاب دموکراتیک نوین را به تاخیر اندازد - خیر، بلکه: "خیلی مضحك و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنایی ننمود و یا به نظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه<sup>۴</sup> گذرنده و موقتی سوسیالیست<sup>۵</sup> است ولی هر گونه بی اعتنایی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساویست با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست<sup>۶</sup> است ولی بی اعتنایی به این وظیفه در عصر انقلاب دموکراتیک - ارتجاع محض است" (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی - لنین، تاکیدها از ماست)

حالا "مارکسیسم انقلابی" نیز با اشاره به "امر تاکتیکی" بودن انقلاب دموکراتیک نوین و اینکه "ما سوسیالیستیم و برای سوسیالیسم می جنگیم" (همانجا ص ۳۰) - با نظر حقارت و بی اعتنایی کامل به تحقق و عملی ساختن بالفعل و فوری انقلاب دموکراتیک مینگرد و کسانی را هم که هدف کنونی و فوری و بلاواسطه خود را انجام انقلاب دموکراتیک به رهبری پرولتاریا قرار داده اند به خیال خود با انگ "پوپولیسم" بی اعتبار مینماید. او از درک ساده ترین مسائل مارکسیسم، لنینیسم عاجز است و نمیداند که پشت نام سوسیالیسم سنگر گرفتن ولی از نزدیک ترین سلاح پیروزی سوسیالیسم، یعنی انقلاب دموکراتیک استفاده نکردن "مساویست با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع" (لنین) گر چه بر خود نام "مارکسیسم انقلابی" نهاده است ولی بدین ترتیب ثابت میکند که از مارکسیسم درکی غیر انقلابی دارد.

### انجام انقلاب سوسیالیستی "هم استراتژی و هم تاکتیک" ، "مارکسیسم انقلابی" است !

برگردیم به مطلبی که در آغاز این بحث در باره ادعاهای "مارکسیسم انقلابی" ، حاکی از اینکه گویا تئوری مبارزه مسلحانه انجام انقلاب دموکراتیک را هدف غایی و کنونی خود قرار داده است - آورده بودیم. او میگوید انقلاب دموکراتیک را "هم استراتژی و هم تاکتیک" دانستن همان "انقلابیگری محدود خرده بورژوازی" است که همه "پوپولیستها" به آن مبتلاء هستند. ولی از بد روزگار تصادفاً خود وی به مقوله‌ای اشاره مینماید که بطور کلی اساس نقد او را یکسره باطل میکند. و بدین ترتیب موادی را در اختیار ما قرار میدهد که بهترین وسیله اثبات تحریف مسائل تئوری م.م. از طرف اوست.

اصولاً و بطور کلی وقتی معتقدین مشی مسلحانه از "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" سخن میگویند در حقیقت امر از چندین زاویه گوناگون و از جهات مختلف مسائل مهم و حیاتی انقلاب ضد امپریالیستی - خلقهای میهنمان را تا مرحله استقرار سوسیالیسم ، مورد نظر دارند که یک جانب از این همه جانبه نگری همین مقوله رابطه دو انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک و سوسیالیستی با یکدیگر میباشد. (در اینجا لزومی ندارد که بحثی را راجع به مفاهیم دیگری که میتوان از همین مقوله استنتاج نمود ، از قبیل تدارک انقلاب در خود - انقلاب ، درک تعرضی از مبارزه مسلحانه ، شیوه عمده مبارزه و غیره - باز کنیم) - اصولاً مفهوم و معنای درست "مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی و هم تاکتیک" در رابطه با "سازماندهی انقلاب اجتماعی" برای آندسته از کسانی که نخواهند مانند "مارکسیسم انقلابی" به تحریف آن مبادرت ورزند، آشکارا توضیح دهنده رابطه تعیین شیوه عمده مبارزه با مراحل مختلف سیر حرکت انقلاب در جامعه ایران است. وقتی از مبارزه مسلحانه بمثابه تاکتیک سخن میگوئیم، شیوه مبارزه‌ای در یک مرحله از انقلاب اجتماعی پرولتاریا و خلقهای دیگر را مد نظر داریم که آن انقلاب اجتماعی نه تنها در نزد معتقدین مشی مسلحانه بلکه برای کلیه کمونیستهای جهان خصلتی گذرنده ، موقتی و رونده دارد و راه حرکت به سوی سوسیالیسم و هدف غایی کمونیسم است. از این نظر ما میگوئیم : مبارزه مسلحانه موثرترین و عمده ترین شیوه مبارزاتی‌ای است که میتواند کمونیستها را در این مرحله از حرکت انقلاب به سوسیالیسم نزدیک گرداند. ولی آنوقت که از مبارزه مسلحانه بمثابه استراتژی حرف میزنیم ، به آن شیوه مبارزاتی اشاره میکنیم که نه تنها در مرحله کنونی حرکت انقلاب ضد امپریالیستی قادر است طبقه کارگر و سایر متحدین او را به کامیابی برساند ، بلکه در ادامه چنین حرکتی و با حادث شدن پروسه انقلاب و نزدیک تر شدن به سوسیالیسم ، توانایی حفظ دستاوردهای انقلاب دموکراتیک را داشته و میتواند آنرا به انقلاب سوسیالیستی نیز هدایت نماید. اینست چکیده‌ای از مفهوم مقوله فوق الذکر در رابطه با مرحله انقلاب که بنیانگذاران مشی مسلحانه با فصیح ترین ، موجزترین و رساترین شیوه ممکنه از یکطرف شیوه عمده مبارزه را در شرایط جامعه ایران چه در رابطه با بسیج انقلاب دموکراتیک و چه در رابطه با سازماندهی انقلاب سوسیالیستی تصریح مینمایند و از طرف دیگر هر کدام از این انقلابات را که یکی جنبه‌ای رونده و گذرا دارد و دیگری جنبه‌ای پایدار و استراتژیک - در برنامه عملی حرکت خودشان معین و مسجل میسازند.

بدین ترتیب که گفته شد ، روشن است که وقتی "مارکسیسم انقلابی" به قصد تحریف مبانی و اصول تئوری مبارزه مسلحانه قلم برداشته و می نویسد : "تاکتیک و استراتژی در پوپولیسم بر هم منطبق است و آنهم به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق است." (همانجا ص ۲۷) ثابت میکند که نخواسته است نه از آن اصول زنده انقلابی درک مثبت و دقیقی بدست آورد و نه از تجربیات انقلابات سوسیالیستی در جهان درسهای لازمه را اندوخته است.

اگر منطبق بودن تاکتیک و استراتژی ، طبق متد تحریف گرایانه "مارکسیسم انقلابی" یعنی "مسائل انقلاب دموکراتیک" را همه چیز دانستن ، "هم استراتژی و هم تاکتیک" تلقی نمودن و غیره ذالک ، در عوض طبق شیوه سلیس ، فصیح و منطقی تئوری مبارزه مسلحانه یعنی پروسه مبارزه مسلحانه را بستر عینی رشد عوامل و شرایط

لازمه تحقق واقعی انقلاب سوسیالیستی در مد نظر داشتن ۰ رفیق کبیر مسعود احمدزاده میگوید: "مبارزه مسلحانه (طولانی) محیطی است که عناصر سوسیالیستی يك انقلاب بورژوا - دمکراتیک خیلی سریع در آن رشد میکند" (تاکیدها از ماست) - ولی ادعای "مارکسیسم انقلابی" در اینمورد که گویا "تاکتیک و استراتژی در - پوپولیسم بر هم منطبق است" از این نظر و بر اساس گفته فوق چندان هم غیر منطقی بنظر نمی‌رسد، با این فرق بزرگ که او از چنین حکمی، استنتاجی به غایت غلط بدست میدهد و سپس مطابق آن به "نقد سبک کار پوپولیستی" نیز مینشیند.

آری، اگر یکی گرفتن تاکتیک و استراتژی را آنطور در نظر بگیریم که تئوری مبارزه مسلحانه در نظر دارد و آن طور تفسیر نمائیم که این تئوری آنرا تحلیل میکند، آنگاه ناچاریم منطقاً آنرا قبول کنیم. اگر تئوری مبارزه مسلحانه با موجزی و روشنی تمام میگوید که رشد و توده ای شدن مبارزه مسلحانه بطرز قانونمند و اجتنابناپذیر خارج از خواست و اراده ما محیطی را بوجود میآورد که ناگزیر خصائص و ملزومات تحقق يك انقلاب سوسیالیستی را در دل انقلاب بالفعل جاری پرورانده و آماده میسازد که در نتیجه موجب در دستور قرار گرفتن سریع چنان انقلابی برای پرولتاریا و رهبری پرولتری آن میگردد، معذالك "مارکسیسم انقلابی" با تردستی تئوریک حیرت آوری این سخنان را به ضد خود تبدیل نموده و نتیجه میگیرد که گویا "به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق" از اولیه ترین و در ضمن آخری ترین برنامه عملی و "هم استراتژی، هم تاکتیک" معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه است. آیا این کج اندیشی و تحریف سازی ماهرانه از آنها که مدعی اند قصد دارند "بلشویسم را از لحاظ نظری و عملی هر دو احیا" (همانجا ص ۲۵) نمایند، باور کردنی است؟

از يك نظر او حق دارد که بگوید "تاکتیک و استراتژی در پوپولیسم بر هم منطبق است" - زیرا ما "پوپولیستها" همچون رهبر کبیرمان لنین، و همانگونه که تمامی انقلابات سوسیالیستی و تجارب انقلابی عصر امپریالیسم به همه ثابت نموده اند - معتقدیم که بین تحقق انقلاب دمکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا با سر لوجه قرار گرفتن انقلاب سوسیالیستی درهای عظیم و مسافتی بزرگ وجود ندارد. بلکه این روند تجزیه کننده و پیش برنده مبارزه مسلحانه طولانی است که ضرورتاً پیوندهای ارگانیک این دو انقلاب را با یکدیگر بوجود میآورد و نطفه انقلاب بعدی را در بستر رشد انقلاب فعلی می پروراند. ولی فرق ما "پوپولیستها" با "مارکسیسم انقلابی" در این نکته بسیار قابل تامل و تعیین کننده است که با مبنا قرار دادن کلی گویانه ضرورت انقلاب سوسیالیستی بمثابه هدف اصلی و عالی کمونیستها و با اشاره به "هویتی" بودن چنان انقلابی، از وظایف فوری و حتمی و ضمناً ناگزیر انقلاب فعلی میهن زیر سلطه مان سر پیچی نمیکنیم و با روشن ساختن وظایفمان بطور مشخص در این مرحله از حرکت انقلاب ضمن اینکه بر لزوم طی کردن راه جمهوری دمکراتیک نوین خلق برای دستیابی به سوسیالیسم صحه میگذاریم، به سهل ترین و نزدیکترین راه عملی ممکنه برای تحقق سوسیالیسم نیز وارد میشویم.

"مارکسیسم انقلابی" با بدعت گذاردن در شیوه تعیین مراحل رشد انقلاب، درکی منشویکی از مرحله انقلاب و رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی ارائه میدهد. و گر چه مدعی میشود که "وقتی ما از ضرورت اتخاذ انقلابیگری سوسیالیستی سخن میگوئیم، بحثی تاکتیکی در باره "مرحله انقلاب" را مد نظر نداریم" (همانجا - ص ۲۹) - ولی بعداً با درکی که از وظایف خویش در قبال انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دمکراتیک خلق ارائه میدهد ثابت میکند که اتفاقاً بر عکس، مسئله اساسی او در تحلیل از این موضوع بخصوص، همانا التقاط اندیشی صرف میان دو مرحله از رشد و تکامل انقلاب ایران است. او که مراقب است مبادا با غلطیدن به اندیشه یکی گرفتار دو انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی به جمع "پوپولیستها" بیفتد، در عوض با "فوری" تلقی کردن "انقلابیگری سوسیالیستی" اش از همانجایی سر در میآورد که دور زمانی تمامی منشویکها از آن سر درآورده بودند. اگر "پوپولیستهایی" چون بنیانگذاران مشی مسلحانه ضرورت یافتن و جنبه فوریت داشتن وظایف و برنامه

عملی مربوط به انقلاب سوسیالیستی در ایران را از بطن رشد حوائج و نیازهای طبیعی جامعه و مطابق با تکامل قانونمند حرکت تاریخی پروسه انقلاب در ایران، پیش بینی نمودند و بر اساس برآیند فاکتورها و عوامل مشخص واقعی انقلاب ضد امپریالیستی، وظایف خود را در مورد انقلاب بعدی تشخیص دادند - در عوض "مارکسیسم انقلابی" ضرورت "سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا" را فقط از درون قلمرو "هویتی" خویش کسب نمود. او نه از این رو که تحقق پذیر ساختن زمینه های انقلاب سوسیالیستی جهت تکامل نیروهای مولده اجتماعی واجب و لازم است، بلکه از اینرو که "انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن برای ما يك امر هویتی ۰۰۰۰" (همانجا ص ۲۷) است، دست به تدارك "فوری" آن میزند. بدین منوال است که "مارکسیسم انقلابی" صرفاً بخاطر اینکه در لحظه فعلی و بیش از آماده شدن حلقات لازمه جهت وقوع انقلاب سوسیالیستی، فقط اوست که سخن از فوریت داشتن بالفعل انقلاب سوسیالیستی میزند، مجاز میداند که خود را تنها "وارثین لنین و اکتبر عزیز ۰۰۰" (همانجا ص ۲۴) بشمار آورد و آنهایی را که طبق درك مبانی عام ترین مسائل مارکسیسم، لنینیسم و انطباق آن بر شرایط مشخص تکوین جامعه طبقاتی ایران، گذر از انقلاب دموکراتیک را يك امر ضروری و ناگزیر جهت دستیابی به انقلاب سوسیالیستی ارزیابی مینمایند با انگ های بی معنی ای چون "پوپولیسم" و "انقلابیگری خرده بورژوازی" مثلاً از اعتبار بیندازد.

چه "پوپولیستهایی" از نوع بنیانگذاران مشی مسلحانه! و چه "پوپولیستهایی" از نوع بلشویکهای روسیه! قبل از آنکه بخواهند وظایف خود را در برابر انقلابات اجتماعی جامعه شان معین نمایند، در آغاز و در بدو اولین حرکات مبارزاتی شان دست به تحلیل و ارزیابی از چگونگی راه تکوین و تکامل نیروهای مولده جامعه بر اساس مشخصه ها و ویژگیهای عینی دوران ممتد تاریخ میهن شان زدند. آنها هیچگاه با اشاره به احکام کلی و انتزاعی چون "انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن برای ما يك امر هویتی، دائمی، مستقلاً از شرایط زمان و مکان و لذا همواره فوری است" (همانجا ص ۲۷) گریبان خویش را از شر واقعیتهای دشوار و سخت زندگی طبقاتی جامعه شان رها نساختند. چرا که اینگونه مفاهیم بخاطر حقیقت عمومی و جهانشمولشان برای همه کمونیستها، از همان بدو پیدایش سوسیالیسم علمی آنقدر تکرار شده اند که تبدیل به شعارهایی اساسی و عام گردیده اند و لذا بنابر همین ویژگی شان، هم کمونیستهای دوران مارکس و هم پس از او، چه در جامعه ای چون ایران و چه در جامعه ای چون موزابیک، همه میتوانند بطور کلی اینگونه شعارهای عام و اصولی را به زبان آورند. ولی به زبان جاری کردن يك شعار کلی مثل "کارگران جهان متحد شوید!" "يك مسئله است و تعیین وظایف مشخص در چهارچوبه واقعیتی مشخص برای بوجود آوردن شرایط لازم بر تحقق همین شعار مسئله ای دیگر امروزه "مارکسیسم انقلابی" با تکیه به همان شعارهای عام می خواهد وظایف خاص خویش را در ایران تعیین نماید او بدون اینکه بخواهد برنامه عملی فعلی و روزمره اش را در رابطه با خلق "فوری" زمینه های مورد لزوم انقلاب سوسیالیستی، یعنی تعیین وظایف مشخص اش در قبال انقلاب دموکراتیک نوین که البته "امر تاکتیکی" و گذرنده همه کمونیستهاست، معلوم سازد. با جمله پردازیهای پر شور در اطراف "فوری" بودن انقلاب سوسیالیستی، تصور میکند توانسته است سوسیالیست باشد.

از طرف دیگر وقتی "مارکسیسم انقلابی" بر لزوم آماده کردن فوری و فعلی انقلاب سوسیالیستی در ایران "مستقل از شرایط زمان و مکان" پافشاری میکند، بردیدگاه انتزاعی و چپ روانه خویش از مسائل انقلاب ایران و مارکسیسم انگشت میگذارد. در حالیکه ضرورتاً این شرایط زمانی و مکانی مشخص يك جامعه است که انجام انقلاب سوسیالیستی را در یکجا به تاخیر انداخته و در جایی دیگر به جلو میاندازد. طبیعی است که وقتی تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران را موضوعی بدانیم فارغ از هر گونه ارزیابی مشخص از جامعه (و شرایط زندگی طبقه کارگر و توده های زحمتکش و هم چنین بدور از سنجش واقع بینانه از کیفیت قوای انقلاب و ضد انقلاب و رشد صنعتی و تکنیکی، موقعیت کشاورزی و دهها فاکتور تعیین کننده دیگر)، بتواند مستقلاً در

در دستور کار قرار گیرد، به این نتیجه نادرست نیز برسیم که هر نوع تشکیلاتی "که نه بطور اخص پرولتاریا و اهداف سوسیالیستی او، بلکه طبقات مختلف و اهداف دمکراتیک مشترک آنان مبنای آنرا تشکیل ۰۰" (همانجا ص ۱۹) میدهد تشکیلاتی "خرده بورژوازی" است.

در انقلاب روسیه نیز بودند کسانی که با "فوری" دانستن سوسیالیسم، و در دستور کار قرار دادن انقلاب سوسیالیستی برای طبقه کارگر آنهم به اعتبار اینکه "ما همیشه سوسیالیستیم و انقلاب سوسیالیستی را در دستور طبقه کارگر قرار میدهم" (همانجا ص ۲۸) - از لزوم انجام فوری حتمی و بی درنگ وظایف مربوط به گذار به سوسیالیسم سر باز می زدند و لنین در این رابطه گفت: "وظیفه ما، برحذر داشتن مردم از ماجراجویی وعده های فریبنده ولی مهمل (نظیر "سوسیالیزاسیون" فوری که خود بیان کنندگان آن مفهومش را درک نمیکنند)، و در عین حال طرح تحولاتی است که واقعا در لحظه کنونی قابل انجام بوده و واقعا برای تحکیم مبنای انقلاب لازم است" (ارتش انقلابی، دولت انقلابی)

ولی تفصیلات میان "مارکسیسم انقلابی" با آن فریفتگان "سوسیالیزاسیون" در روسیه در اینستکه آنها انجام انقلاب سوسیالیستی را فوری تلقی مینمودند بدون اینکه به لزوم گذار از مرحله رشد بورژوازیی انقلاب در روسیه تاکید ورزند. در حالیکه "مارکسیسم انقلابی" هم با فوری دانستن انقلاب سوسیالیستی (در عین حال که لزوم گذار از انقلاب دمکراتیک را ظاهرا واجب میدانند) این ایده را پایه نظری "فلسفه وجودی سازمان" خویش قرار داده و جواز تاسیس حزب را بدست میآورد. اینکه "کدام انقلاب باید فلسفه وجودی سازمان ما، یعنی تشکیلات کمونیستی را تشکیل دهد و خصوصیات عملی کار سازمانی ما باید بدوا متناسب با نیازهای کدام انقلاب تعیین شود" (همانجا ص ۱۶) در خدمت یک هدف نشانه روی کرده است و آنهم تئوریزه کردن ایجاد خلق الساعه تشکیلاتی که بایستی بر خود نام حزب را یدک بکشد. اکنون بجاست که به مطلب قبلی باز گردیم و ببینیم "مارکسیسم انقلابی" در ادامه تا چه حد به تحریف تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد. او خود بدین صورت از رابطه رشد مراحل مختلف انقلاب حرف می زند: "بنابر این نمیتوان از ساختن تشکیلاتی ————— رای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی طفره رفت، تشکیلاتی محدود به نیازهای یک انقلاب دمکراتیک بوجود آورد و — مدعی شد که این "امر تاکتیکی" ماست. سازماندهی انقلاب و جنبش دمکراتیک برای چه کسی "امری تاکتیکی" است؟ برای کسی که سازماندهی این انقلاب جزئی از یک استراتژی عمومی تر و حلقه ای در رسیدن به هدف نهاییش باشد. برای کسی که به یک چنین انقلابی بمثابه شرایط ویژه ای بنگرد که تحقق اهداف پایدار و اساسی او را تسهیل میکند ۰۰۰" (همانجا ص ۲۷ تاکیدها از ماست)

پس مسئله اینستکه این مرحله از رشد انقلاب ضد امپریالیستی را جزئی از کلیت استراتژی اصلی کمونیستها یعنی سوسیالیسم تلقی کرده و با این دیدگاه به تهیه قوا و تجهیز و آمادگی خودمان بپردازیم. ولی از آنجا که "مارکسیسم انقلابی" به هر صورتی مترصد فراهم کردن توجیه تئوریک مناسبی برای "ساختن تشکیلاتی" برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی" است، دیگر خود فراموش میکند که زمانی "سازماندهی انقلاب و جنبش دمکراتیک" را بهر حال بعنوان جزئی از استراتژی کلی پذیرفته است و لهذا چنین انقلابی حتی اگر "امری تاکتیکی" باشد، نیاز به متشکل ساختن و بسیج نمودن نیروهای مردمی چه از طبقه کارگر و چه متحدین او دارد. گفتن اینکه این انقلاب کنونی ایران برای ما "امری تاکتیکی" است و فقط "گوشه ای از مبارزه تاکتیکی ماست" (همانجا ص ۲۶) نمیتواند توجیه منطقی در زیر پاگذاشتن وظایفمان نسبت به بسیج و آماده کردن توده ها در همین مرحله تاکتیکی باشد - اینکار یعنی، عملا از یکطرف اشکال عمل و سازماندهی توده های انقلابی را در همین مرحله تاکتیکی معلوم نکردن و از طرف دیگر بکار "سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" بطور "همواره فوری" مشغول شدن که خود نقض صریح ادعاست.

بنابر این اگر چه "مارکسیسم انقلابی" ادعا میکند که انقلاب اجتماعی دمکراتیک نوین را فقط یک گام

تاکتیکی برای نزدیکتر شدن به سوسیالیسم میدانند ولی از آنجا که عملا و نظرا با مطلق کردن فوریت داشتن فعلی اتخاذ سازماندهی انقلاب سوسیالیستی، به ایجاد تشکیلات پرولتری منحصر دست میزنند - در عمل نه تنها از برنامه استراتژیک "دائمی" اش باز میماند بلکه حتی قادر نمیشود که نا چیز ترین حرکتی در جهت آن "امر تاکتیکی" بکند. او که تشکیل حزب را اولین ضرورت دست یازیدن به "انقلابیگری سوسیالیستی" اش - تعیین کرده است، با نامعلوم گذاردن وظایفش در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین و نامشخص گذاردن چگونگی بسیج توده ها کمترین گامی هم بسوی "کمونیست کردن کارگران و سازماندهی حوزه ها و کمیته های کمونیستی کارگران" نمیتواند بردارد.

چنانچه از نظر "مارکسیسم انقلابی"، انقلاب دمکراتیک جزئی و مرحله ای از استراتژی کلی کمونیستها باشد و اینگونه نگریستن به پروسه انقلاب معتبر و مارکسیستی تلقی گردد، آیا او با اشاره به اینکه گویا معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه انجام انقلاب دمکراتیک "هم استراتژی، هم تاکتیک" شان است - ثابت نمیکند که نتوانسته است درکی مثبت و صحیح از مبانی آن بدست آورد. مگر نه اینکه رفیق مسعود احمدزاده در رابطه با پروسه انقلاب روشن کرده است: "از طرفی مبارزه با سلطه امپریالیستی، یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه با خود سرمایه را در بردارد و از طرف دیگر این مبارزه محتاج بسیج وسیع توده ها است. باین دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضد امپریالیستی متولد شده و در جریان مبارزه شروع به رشد میکند." - درحقیقت مسئله اصلی "مارکسیسم انقلابی" مهیا کردن توجیه تئوریک قابل پسندی برای "ساختن تشکیلاتی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی" است. مسئله او این نیست که روشن نماید این تشکیلات در طی چه پروسه عملی مشخص و در جریان کدام مبارزه معین میتواند خصوصیات لازمه را برای رهبری انقلاب سوسیالیستی بدست آورد. در عین حال که تئوری مبارزه مسلحانه را بنا به این دلیل که مشخصا راه صحیح عملی و تشکیلاتی بسیج توده ها را در جریان مبارزه ضد امپریالیستی تبیین نموده است به نادیده گرفتن انقلاب سوسیالیستی متهم مینماید - ولی وقتی خود میخواهد از رابطه این دو مرحله از رشد انقلاب سخنی بگوید، مجبور میشود طبق همان منطقی استدلال نماید که سالها پیش تئوری مبارزه مسلحانه مستدل ساخته بود. ولی یک فرق بزرگ بین بنیانگذاران مشی مسلحانه با "مارکسیسم انقلابی" وجود دارد و آن اینکه آنها هیچوقت با پنهان نمودن وظایف مشخص شان در پس جملات زیبایی چون "ما می گوئیم ما دائما سوسیالیست هستیم" و آشفته کردن مرز میان وظایف شان در دو مرحله از انقلاب - از بازگویی و تشریح صریح برنامه انقلابی شان در قبال توده ها در مرحله کنونی انقلاب سرباز نمی زنند.

اما ببینیم "مارکسیسم انقلابی" در باره موضع خویش در قبال انقلاب دمکراتیک نوین چه میگوید: "ما مبارزه برای دمکراسی انقلابی و انقلاب دمکراتیک را به درستی مبارزه ای میدانستیم که بطور کلی در قلمرو تاکتیکی قرار میگیرد." (همانجا ص ۲۵) - ولی وقتی میخواهد به تشریح این "امر تاکتیکی" اش پرداخته و آنرا مشخصا تشریح نماید از سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی سر در میآورد و مدعی میشود که مسئله او در رابطه با انقلاب سوسیالیستی اساسا ربطی به "مرحله انقلاب" ندارد بلکه: "دقیقا بر عکس در سطحی عمیق تر در باره ضرورت دائمی سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا برای کمونیستها مستقل از خصوصیات عینی این یا آن - انقلاب معین در این یا آن کشور، مستقل از "مرحله انقلاب ایران" سخن میگوئیم. ما میگوئیم ما دائما سوسیالیست هستیم، دائما به امر کمونیست کردن کارگران و سازماندهی حوزه ها و کمیته های کمونیستی کارگران مشغولیم، دائما ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران میآموزیم." (همانجا ص ۲۹)

بدین ترتیب معلوم شد که از نظر "مارکسیسم انقلابی" برای اینکه نخواهیم دچار "انقلابیگری خرده بورژوازی" بشویم، برای اینکه مبدا وظایفمان در قبال انقلاب دمکراتیک "هم استراتژی و هم تاکتیک" مان بشود و خلاصه برای اینکه "دائما سوسیالیست" باقی بمانیم باید همیشه و "دائما" به امر "کمونیست کردن کارگران" مشغول



باشیم. باید بدون در نظر گرفتن "خصوصیات عینی و تاریخی این یا آن جامعه" و "مستقل از مرحله انقلاب به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" مشغول گردیم. تنها در اینصورت است که انقلابیگری ما نه يك "انقلابیگری خرده بورژوازی" بلکه يك "انقلابیگری سوسیالیستی" است!

وقتی این جملات را میخوانیم درست گویا مبانی درنامه های مارکسیستی را، آنهم در خلا، و نه در جامعه ایران مطالعه میکنیم. اگر از "مارکسیسم انقلابی" پرسیده شود که مشخصا در رابطه با مثلا چگونگی "کمونیست کردن کارگران" در شرایط فعلی و در همین لحظاتی که کارگران میهنمان در آن بسر میبرند رهنمود بدهد و بگوید چطور و با چه شیوه هایی میتوان به این کار جامه عمل پوشاند، او چه خواهد گفت؟ شاید بهترین جواب همان باشد که خود او در حال حاضر و ادار به انجام آن شده است. یعنی عزیمت به کردستان و تحت حمایت جنبش مسلحانه خلق کرد که البته این جنبش مسلحانه در آنجا از بخت بد او "هم استراتژی و هم تاکتیک" مردم آن - سامان شده است - کنکره حزبی برقرار کردن و از طریق صفوف مسلح پیشمرگه های کومله در میان دهقانان و زحمتکشانی که در روستاها زندگی میکنند، به تبلیغات پرداختن است. بلی، واقعی ترین و اصولی ترین پاسخ هم همین است. و همه آن کلی بافی ها در باره فوآند کار "دائمی" سوسیالیستی در بین کارگران وقتی با واقعیات مشخص جامعه مان درگیر میشود، عملا و ناگزیرا از تحقق کار "دائمی" سوسیالیستی در بین دهقانان و زحمتکش روستایی در کردستان سر درمیآورد! نه "مارکسیسم انقلابی" و نه دیگر کپیبه برداران اپورتونیست جنبش کمونیستی هیچگاه نخواهند فهمید که امر "دائما" ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران (همانجا ص ۲۹) - آموختن، از درون جزوات و اعلامیه ها و نشریات، بخصوص در شرایط فعلی، میسر نخواهد بود مگر آن که عمل انقلابی پیشرو مقدم بر آنها قرار گیرد. در شرایطی که کارگران خود در طی تجارب زندگی مبارزاتی شان به این درک نا خود آگاه رسیده اند که از بخش اعلامیه و نشریه هیچ گزندی به پایه های اقتدار حاکمیت امپریالیستی وارد نمیشود، "مارکسیسم انقلابی" امیدوار است که با آموزاندن ضرورت کسب قدرت سیاسی از طرف آنان، به "امر کمونیست کردن کارگران" جامه عمل بپوشاند. اینکه او در عین تمام آن جمله بافی ها در باره لزوم کار سوسیالیستی در بین کارگران بطور "دائمی و فوری" مجبور شده است که عملا به کاری "پوپولیستی" سرگرم شود، واقعیستی است که خارج از اراده و خواست او از طرف شرایط عینی مبارزه و عوامل متعددی که دارای نقش موثر در روند مبارزات توده ها هستند، بر او وارد میشود. و هر قدر هم که فریادش مبنی بر لزوم "سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" در لحظه فعلی و با فوریت به آسمان برود باز هم قادر نخواهد بود کمترین تأثیری در عملکرد ناگزیر عوامل عینی مذکور بر حرکت خویش وارد نماید.

با تمام این احوال مطرح میکند: "ما از ابتدای کار خود همین بینش را مبنی قرار دادیم. ما نیامدیم مراحل مختلف تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه را بشماریم و مانند دهها گروه اپورتونیست و رویزیونیست فعال در - جنبش چپ ایران "مرحله انقلاب" دمکراسی نوین و رشد نیروهای مولده را هدف طبقه کارگر جا بزینیم و بر آگاهی طبقاتی همه جانبه او خاک بپاشیم." (همانجا ص ۲۹) تناکیدها از ماست)

خیلی روشن گفته میشود که تاکتیکی دانستن انقلاب دمکراتیک نوین، متناظر با سپری نمودن يك مرحله از "تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه" نیست. و بدین جهت نیز اساسا "رشد نیروهای مولده" بهیچ وجه هدف طبقه کارگر در مرحله کنونی نیست. بلکه بطور کلی چه ضرور شمردن رشد و تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه، چه ایجاد دمکراسی نوین و دهقانان و از این طریق راه برای رشد قوای تولیدی جامعه گشودن، همه خلط کردن آگاهی طبقاتی کارگران و آنان را از هدف نهایی شان یعنی سوسیالیسم، منحرف کردن است! اینست چکیده شیوه نگرش "مارکسیسم انقلابی" به مقوله انقلاب دمکراتیک نوین. ولی گویا درست در پاسخ به اوست که لنین در سالهای گذشته گفته است: "ما مارکسیستها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان

هیچ راهی بجز راه آزادی بشیوه بورژوازی و ترقی شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما بایست فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوی آزادی کامل سیاسی، سوی جمهوری دموکراتیک و سوی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا یا دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد" (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ۰۰۰ تاکیدها از ماست)

معذالك "مارکسیسم انقلابی" در پوشش شعارهای کلی و بی معنی که بیگانگی او را نه تنها از اصول مارکسیسم لنینیسم بلکه از شرایط ویژه جامعه مان میرساند، مسائل و امور مربوط به یک مرحله از رشد انقلاب را که برای "دیکتیک کردن سوسیالیسم" ضروری و حتمی هستند با عناوین گوناگون نادیده گرفته و آنهایی را که آزادی پرولتاریا و دهقانان را هدف عاجل خود قرار داده اند و از "راه آزادی بشیوه بورژوازی" بمثابه کانال ضرور تکامل انقلاب سخن میگویند، با این عنوان که "تاکتیک و استراتژی شان بر هم منطبق است" تحقیر مینماید. طبق منطقی که "مارکسیسم انقلابی" در اثبات ضرورت داشتن سوسیالیسم بمثابه هدف "فوری" و "دائمی" پرولتاریا بکار میبرد (و بر اساس مزبور "مراحل مختلف تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه" و هم چنین امر "دمکراسی نوین و رشد نیروهای مولده را هدف طبقه کارگر" قرار دادن - را متباین با رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی پرولتاریا میداند) - بلشویکهای روسیه خیلی "پوپولیست" تر از "پوپولیستهای" ایران جلوه گستر میشوند. مگر نه اینکه لنین در پاسخ به آنهاثیکه سوسیالیسم را بدون گذار از انقلاب دموکراتیک هدف عاجل طبقه کارگر قرار داده بودند میگوید: ، بدون آگاهی و تشکل توده ها ، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه - مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی ، کوچکترین سخنی در باره انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد" (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی - تاکیدها از ماست)

البته که "مارکسیسم انقلابی" در حرف انقلاب دموکراتیک را برای خود بمثابه یک تاکتیک موقتی اقامه میکند ولی وقتی سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی را یک هدف عاجل ، امروزی و "فوری" خود قرار میدهد ، عملا قادر نمیشود که کمترین حرکت مثبتی در جهت آن برنامه تاکتیکی خود بردارد. او که میخواهد "مستقل از" مرحله انقلاب" به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" (همانجا ص ۲۸) اشتغال ورزد ، نمیداند که اتفاقا همین درک - درست از مقوله "مرحله انقلاب" است که وی را قادر خواهد نمود گامهای سنجیده و صحیحی در جهت هدف اصلی اش بردارد.

در شرایط جامعه ما نیز اگر "مارکسیسم انقلابی" چشمان خود را بر روی واقعیتها نبندد و بخواهد که حقایق را بشنود ، خیلی زود در می یابد که طبقه کارگر میهنمان زیر حاکمیت خشن و بیرحمانه دولت وابسته - امپریالیسم نتوانست بخوبی طعم شیرین سازماندهی و تشکل خویش را حتی در اشکال منفی بچشد و بلافاصله با هجوم عمال جیره خوار امپریالیسم روبرو شد. این قاعده عمومی سرنوشت جنبش های کارگری در جوامع زیر سلطه است. در چنین شرایطی که هنوز پرولتاریا و سایر توده های ایران تا مرحله رشد و تربیت سیاسی و طبقاتی متشکل خود فاصله زیادی دارند آیا "کوچکترین سخنی در باره انقلاب سوسیالیستی" میتواند در میان باشد ؟

انقلاب سوسیالیستی را "هم استراتژی و هم تاکتیک" خود قرار دادن ، و بر روی تدارک اولین مرحله و ضروری ترین بخش تدارک و استقرار سوسیالیسم "خاک پاشیدن" امروزه هدف "فوری" و "هویتی" "مارکسیسم انقلابی" قرار گرفته است. چرا چنین است ؟ علل آنرا قبلا خود او به تفصیل در اختیار ما نهاده است:

ما با رجوع به فاکتیهای از خود "مارکسیسم انقلابی" نشان دادیم که چگونه او بر خلاف همه اصول پایدار و عام مارکسیسم - لنینیسم و با توسل به شیوه نگرش انتزاعی خالص خود ، استقرار "دمکراسی نوین و رشد نیروهای مولده را هدف طبقه کارگر" (همانجا ص ۲۹) به حساب نمیاورد و بر همین اساس آنهایی را که عبور گذاری از - "مراحل مختلف تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه" (همانجا) را لازمه اجتناب ناپذیر انقلاب سوسیالیستی میدانند

به دیدگاه "پوپولیستی" متهم مینماید. ما قبلا نیز نشان دادیم که در سیستم فکری "مارکسیسم انقلابی" مبارزه طبقه کارگر و سایر طبقات انقلابی جامعه با حکومت مطلقه و تصرف حاکمیت سیاسی تنها از مجرای بسیج آنان به سوی انقلاب پرولتری میسر است. از نظر او تا وقتی پیشرو پرولتاریا انجام انقلاب پرولتری را بمثابه حرکت ابتدایی، فوری و مبرم خود در دستور کار خویش قرار ندهد، هیچگونه توانایی بسیج پرولتاریا را در جهت کسب قدرت دولتی نخواهد داشت. او میگوید: "ما دائما سوسیالیست هستیم، دائما به امر کمونیست کردن کارگران و سازماندهی حوزه ها و کمیته های کمونیستی کارگران مشغولیم. دائما ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران می آموزیم." (همانجا ص ۲۹ تاکیدها از او ست)

برای کسی که بین وظایف سوسیالیستی و وظایف دموکراتیک همچون "مارکسیسم انقلابی" شکافی به عظمت "مستقل از مرحله انقلاب" ایجاد نکند، نه تنها ضرورت آموزش کسب قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر امری "دائمی" است بلکه اساسا تبلیغ این عمل فی نفسه برای سازمانهای سیاسی در ایران نمیتواند معیار صحیح هویت سیاسی سازمانها و افراد قرار بگیرد. زیرا کسب قدرت سیاسی و آنرا در دستور کار مردم قرار دادن خصوصا امروزه در جامعه ما تبدیل به وظیفه ای شده است که تمامی گروهها و سازمانها آنرا مبرم و فوری تلقی میکنند. از راست ترین گروههای ضد انقلاب مغلوب تا چپ ترین گروههای خرده بورژوازی همگی علاوه بر کمونیستها، میدانند که بدون سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی (امری که عقب افتاده ترین توده ها نیز به آن رسیده اند) تبلیغ ضرورت آن در بین مردم - جایی در صفوف آنها نخواهند داشت. و اما برای کمونیستها پیش برد عملی ضرورت سرنگونی حاکمیت و کسب قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا، وظیفه ایست که در چهار چوب مبارزه با حکومت مطلقه میگذرد. مبین بینش و ایدئولوژی حقیقی آنها میباشد - در حالیکه تبلیغ صرف همین عمل به تنهایی بار موضع گیری طبقاتی کمونیستها را نمیتواند بر دوش خود حمل نماید و بر هویت سیاسی و طبقاتی آنها مهر مثبت بزند. پس بر خلاف نتیجه گیری نادرست "مارکسیسم انقلابی" دائمی بودن یک وظیفه مثل "دائما" ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران "آمُوختن"، معادل و مساوی "دائما سوسیالیست" باقی ماندن نیست. بلکه برای "مارکسیسم انقلابی" و همه دیگر مدعیانی که میخواهند واقعا "دائما سوسیالیست" باشند، علاوه بر انجام این وظیفه، وظایف دیگری نیز افزوده میگردد که دارای اهمیتی والا تر هستند که یکی از آنها "به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک" و تا به آخر رساندن حرکت رشد آمیز انقلاب در این مرحله است. ولی با همه این احوال "مارکسیسم انقلابی" همانطور که قبلا نیز متذکر شدیم با تاکید بسیار دچار این تصور غلط هست که گویا کمونیست بودن و هویت کمونیستی کسب کردن منحصر و وابسته به تبلیغ کسب قدرت سیاسی مستقل از مرحله انقلاب است. او میگوید: "ما همیشه سوسیالیست بوده ایم و هستیم، ما همیشه مستقل از مرحله انقلاب" به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغولیم، ما همیشه و در همه حال طبقه کارگر را به انجام انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی فرا میخوانیم. ما همیشه سوسیالیستیم و انقلاب سوسیالیستی را در دستور طبقه کارگر قرار میدهیم." (همانجا ص ۲۸)

بدین ترتیب او سرنگونی حاکمیت سیاسی وابسته به امپریالیسم و امکان تصرف قدرت دولتی توسط طبقه کارگر را جدا از دستور قرار دادن انقلاب سوسیالیستی نمیداند. از نظر "مارکسیسم انقلابی" تنها در یک انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر توانایی کسب قدرت دولتی را بدست میآورد و صرفا با دستور روز قرار دادن انقلاب سوسیالیستی بطور "فوری" بلاواسطه شانس حتمی کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا وجود خواهد داشت. بر این اساس است که او بر امر گذار موقتی و تاکتیکی به پایان رساندن انقلاب دموکراتیک خواه ناخواه مهر ابطال میزند و یکسره آنرا از دایره وظایف خویش خارج مینماید. زیرا از یکطرف او هویت کمونیستی خویش را منحصر و وابسته به وظیفه ضرورت کسب قدرت دولتی فقط توسط پرولتاریا مینماید و از طرف دیگر "دائما سوسیالیست" بودن در نزد او برابر است با فوری و دائمی و مبرم دانستن انقلاب سوسیالیستی. پس

نتیجه کلی که میتوان از این ایده ها اخذ نمود اینست که در نزد او هویت کمونیستی داشتن تنها مساوی زیر پا گذاردن وظیفه انجام انقلاب دموکراتیک نوین تا به آخر مینباشد. روشن است که برای کسانی که انقلاب سوسیالیستی را فعلا امری فوری و مبرم تلقی نمیکند، مسئله تبلیغ کسب قدرت دولتی فقط منحصر به طبقه کارگر نمیشود بلکه دایره تبلیغ و عملکرد انقلابی شان در زمینه بسیج مردم به سوی قدرت دولتی، علاوه بر طبقه کارگر شامل سایر خلقهای تحت ستم مثل دهقانان نیز میشود. آنها میخواهند فعلا بطور فوری و بلافاصله جمهوری دموکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر بر پا دارند و از این گذرگاه به قله بلند سوسیالیسم صعود نمایند و علاوه بر این «دائما سوسیالیست» ماندن برای آنها فعلا مساوی دائما حرکت کردن بسوی استقرار جمهوری دموکراتیک و تا به پایان بردن این مرحله از رشد انقلاب است. اما «مارکسیسم انقلابی» معتقد است که اینگونه مسائل به ما که میخواهیم «دائما به امر کمونیست کردن کارگران» جامه عمل بپوشانیم ربطی ندارد. ما هدف «فوری» و عاجل خود را فعلا «سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا» قرار داده ایم و بخاطر اینکه سوسیالیستیم، میگوئیم که دائما باید «انقلاب سوسیالیستی را در دستور طبقه کارگر» (همانجا) قرار داد. البته ناگفته نماند که او گاه گاهی هم ذکری از عبور از مرحله انقلاب دموکراتیک نیز میکند و آنرا همچون جزئی از «انقلابیگری سوسیالیستی» اش بحساب میآورد مع الوصف وقتی به تجزیه و تحلیل پیرامون نقش وظایف سوسیالیستی و تدارک انقلاب سوسیالیستی میپردازد، آشکارا نشان میدهد که هیچگونه اعتقادی به گذار از مرحله انقلاب دموکراتیک ندارد و درست همانند کسانی میانديشد و عمل مینماید که «معتقدند انقلاب جاری در ایران سوسیالیستی است» (همانجا ص ۲۷) و ثابت میکند که اساسا از هر گونه تحلیل مشخص از اوضاع و احوال مکانی و زمانی مشخص جامعه ایران بی بهره است. او میگوید: «نکته اصلی اینجا بود که ما خود در عمل امر انقلاب پرولتری را بمثابه یک امر واقعی، دائمی و لذا فوری، بمعنای آنی که لنین از فرا رسیدن عصر آن سخن میگوید» (و برای ما دیگر باید گفت مدتهاست فرا رسیده است)، در نظر نگرفتیم. امری دائمی، امری دائما فوری است، یعنی همواره و در همه حال باید فوراً انجام شود. انقلاب پرولتری برای ما باید چنین جایگاهی میداشت. (همانجا ص ۲۰ تاکیدها از ماست)

عصاره دلایل، «مارکسیسم انقلابی» راجع به انقلاب سوسیالیستی اینطور خلاصه میشود: علیرغم اینکه انقلاب دموکراتیک نوین جزئی از کل استراتژی حرکت ماست ولی امر «دائما فوری» ما کمونیستها نه به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک، بلکه انجام انقلاب پرولتری است. زیرا ما کمونیستها با فوری شمردن و دائمی دانستن انقلاب سوسیالیستی هویت پیدا میکنیم. مگر نمیدانید که لنین گفته است امروزه عصر فرا رسیدن انقلاب پرولتریست؟!!

ولی واقعیت ادله لنین حتی در مواردی که به فرا رسیدن عصر انقلابات پرولتری اشاره میکنند با این نتیجه گیری «مارکسیسم انقلابی» از آن ادله بی نهایت متفاوت است. وقتی لنین از فرا رسیدن عصر انقلابات پرولتری سخن میگوید بهیچ صورتی نمیتوان از آن چنین استنباط نمود که پس چنین عصری بدون عبور از مراحل و گذرگاههای تکاملی ناگزیر جامعه فرا میرسد و جامعه بدون اینکه دموکراسی بورژوایی را پشت سر گذارده باشد و انقلابیون توانسته باشند در آن کار تدارک انقلاب پرولتری را به انجام رسانده باشند، بتواند وارد عصر انقلاب پرولتری فی الفور بشود. بلکه حتی وقتی لنین از این عصر با مشخصه در دستور روز قرار گرفتن انقلابات پرولتری تحلیل میکند اولاً آنرا جهانشمول ندانسته و منحصر به «یک سلسله از کشورها» مینماید و ثانیاً با فوری تلقی کردن انقلاب سوسیالیستی بر ضرورت عبور از مراحل پیشین انقلاب سوسیالیستی خط بطلان نمیکشد. او میگوید: «مسئله انقلاب پرولتری اکنون از لحاظ عملی در دستور روز یک سلسله از کشورها قرار میگیرد» (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - مجموعه آثار ص ۶۲۸ تاکید از ماست)

مینا و ماخذ عینی در دستور روز قرار گرفتن انقلاب پرولتری در نزد لنین و «در یک سلسله از کشورها» همانها

رشد سریع روابط بورژوازی و پیدایش مختصات کامل سرمایه داری در این کشورها بوده است. در اینصورت است که اینگونه جوامع توانسته اند "سوی نبردهای قاطع کار علیه سرمایه" (همانجا ص ۶۴۱) رسیده باشند و لذا در چنین جوامعی که طبقه کارگر آن بیش از پیش متشکل و منسجم گردیده است، بورژوازی به شدت به مراحل قطعی و نهایی رشد خود دست یافته باشد و خلاصه تضاد اصلی جامعه تضاد کار و سرمایه باشد، انجام انقلاب پرولتری يك امر فوری و میرم در دستور قرار میگیرد.

بنابر این در اینجا معلوم شد که "مارکسیسم انقلابی" از مفاهیم لنینیسم درکی نادرست کسب کرده است. آن معنایی که لنین از دستور روز قرار گرفتن انقلابات پرولتری بدست میدهد بر خلاف برداشت "مارکسیسم انقلابی" معنایست که مستقیماً منوط به کیفیت رشد کار و سرمایه است. علاوه بر این لنین با صراحت در رابطه با رشد مراحل انقلاب در روسیه و وظایف مشخص پیشرو در هر يك از این مراحل میگوید: "تمام مارکسیست های روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ میگفتند انقلاب روس، انقلاب بورژوازی است. . . . . پرولتاریا باید انقلاب بورژوا دموکراتیک را به سرانجام آن برساند و امکان ندهد که او<sup>۱</sup> بسویله رفرمیسم بورژوازی "دست بسته" بگذارند. بلشویکها تناسب طبقاتی قوا را بهنگام انقلاب بورژوازی چنین فرمولبندی میکردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را بخود ملحق میسازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف مینماید و سلطنت و نظامات قرون وسطایی و زمینداری اربابی را از بیخ و بن برمیاندازد. . . . . سپس بلشویکها در همانزمان اضافه میکردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استشار شونندگان و زحمتکشان) را بخود ملحق میسازد، دهقانان میانه حال را بیطرف نموده و بورژوازی را سرنگون میسازد، فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوا دموکراتیک در همین است. (همانجا ص ۶۵۳ - تاکیدها از ماست)

بلی فرق انقلاب بورژوا دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که اکنون "مارکسیسم انقلابی" در دستور کار فوری خود قرار داده است در درک همین وظایف حساس و پیچیده نسبت به طبقات دیگر جامعه علاوه بر طبقه کارگر است. "مارکسیسم انقلابی" از این نکته اساسی کاملاً بی خبر است که "طبقه کارگر را به انجام انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی فرا" (همانجا ص ۲۸) خواندن بدون تشخیص وظایف فوق که لنین متذکر میگردد، محال است. فرق دو انقلاب بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی در فهم این نکته است که آیا "مارکسیسم انقلابی" قصد دارد از تنها مجرای اصولی و ضرور و عینی سوسیالیسم عبور کند و یا اینکه با پشت کردن به آن راه وارونه را بپیماید. ولی باید گفت که او نسبت به این مسائل آگاهی دارد و اینکه این ایده ها را بطرز معکوسی بکار میگیرد ناشی از تمایل عملی او در موجه نمایانیدن تشکیلات حزبی اش در شرایط کنونی است که در آینده به تفصیل راجع به آن بحث خواهیم کرد.

آنچه که مسلم است اینستکه طبقه کارگر میهنمان هنوز علیرغم رشد کیفی قابل ملاحظه اش نسبت به سالهای پیش از قیام، فاصله زیادی تا ایجاد تشکل مستقل طبقاتی اش دارد. مسلماً انقلاب کنونی ایران اگر رهبریش به دست کمونیستهای واقعی بیفتد قادر هست که با رشد و تکامل خود زمینه های عینی چنان تشکلی را مشخصاً ایجاد نماید.

سخن را کوتاه کنیم. اگر "مارکسیسم انقلابی" مدعی شد که "تاکتیک و استراتژی در پوپولنیسم برهم منطبق است" - معلوم گردید نه بر عکس این خود اوست که با مطلق کردن تدارک انقلاب سوسیالیستی بمثابه يك وظیفه فوری، عاجل و کنونی برای کمونیستها، انجام این انقلاب را "هم استراتژی و هم تاکتیک" خویش قرار داده است او که می گفت "پوپولیستها" در قبال طبقه کارگر و سوسیالیسم وظیفه ای برای خود نمیشناسند، معلوم شد که این خود اوست که با متمرکز نمودن کلیه وظایف کمونیستها در مرحله فعلی پیرامون طبقه کارگر، طبقه کارگر را از نزدیکترین متحدین انقلابیش در حال حاضر محروم نموده و بدین ترتیب عملاً نه تنها انقلاب دمکراتیک را ناممکن میسازد بلکه حتی از انجام همان انقلاب سوسیالیستی اش عاجز میماند. او که مدعی گردید تشکیلات

"پوپولیستها" تشکیلاتی "خرده بورژوازی" است زیرا آنها وظیفه متشکل کردن کلیه خلقهای زیر ستم را علاوه بر طبقه کارگر در دستور کار خود قرار داده اند ، خودش با سرباز زدن از وظیفه سازماندهی سایر نیروهای انقلابی به همراه طبقه کارگر ، عملاً سازمانی را بر هم بندی نمود که وجه مشخصه آن بیگانگی اش با منافع سایر خلقهای جامعه مان میباشد . اینها هستند وجوه اصلی بینش مسخ شده ای که "حزب کمونیست ایران" را واقعیت بخشید . بینشی که با مادیت یافتن خود ، تصویری خنده آور از یک حزب کمونیست واقعی را از خود بجای گذارده است .

پایان

بقیه : هشتم مارس ...

اولین انقلاب سوسیالیستی تاریخ به رهبری لنین کبیر ثابت کرد که استقرار سوسیالیسم متضمن آزادی زنان و آزادی زنان در گرو سوسیالیسم میباشد . این دو جزء بهم پیوسته و جدایی ناپذیر باید همواره در طول پروسه انقلاب در مد نظر کلیه هواخواهان پرولتاریا باشد . زنان زحمتکش و مبارز میهنمان تنها روزی روی آزادی - واقعی را خواهند چشید که در جامعه مان سوسیالیسم مستقر گردد و تنها در آن روز است که طبقه کارگر - همراه سایر توده های زحمتکش و از جمله زنان ، سود فتح و پیروزی را با یکدیگر سر میدهند . و اما راه رهایی زنان از راهی که طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش جامعه باید بپیمایند ، جدا نیست . تنها راه و شیوه ای که تئوری انقلابی مبارزه مسلحانه رهنمون گر آنست تنها مسیری است که میتوان به آزادی همیشگی و پایدار نه تنها زنان بلکه کلیه دیگر خلقهای تحت ستم دست یافت . مسلماً همانگونه که خلقهای روسیه ، ویتنام ، چین و کوبا قادر گردیدند به انقلابات خود جامعه عمل بیوشانند و همینطور که انقلابات اخیر نیکاراگوئه و السالوادور نشانگر آن هستند ، باید صفوف انقلابیون مسلح را از کلیه قوای مبارز اعم از زن و مرد تشکیل داد . دور نیست روزی که ما شاهد صفوف بهم فشرده زنان و مردانی باشیم که در ارتش خلق سلاح بر دست با بکارگیری عالی ترین و قطعی ترین شیوه مبارزه یعنی جنگ انقلابی مسلحانه ، علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش وارد کارزار شده و قلل فتح و پیروزی را یکی پس از دیگری دوشادوش یکدیگر پشت سر بگذارند .

گسرامی بساد روز جهانانی زن !  
 زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است !  
 از طرف دانشجویان هوادار چریکهای فدایی خلق ایران !  
 ( ارتش رهایی بخش خلقهای ای ایران )

**زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی مبارزه میکند**

# در جای پای ویتنام



## در جای پای ویتنام

## آشنایی با دسایس امپریالیسم

ریگان، رئیس جمهور امریکا در يك سخنرانی در نهم ماه مه ۱۹۸۴ منکر این شد که نقشه‌ای جهت اعزام قوای آمریکایی برای شرکت در جنگ امریکای مرکزی دارد. ولی مدارک آشکاری وجود دارد که وزارت دفاع امریکا خود را آماده میسازد تا يك درگیری تصاعدی را در منطقه ایجاد نماید.

ارتش امریکا در مجموع ۸ باند فرود و پرواز هواپیما در هندوراس ساخته و یا مرمت کرده است. علاوه بر این امریکا يك فرماندهی کامل مرکب از ۱۵۰۰ نظامی را در آنجا برقرار ساخته است. به دنبال تمرینات نظامی مشقی در پائیز، چندین هزار سرباز امریکایی دیگر در هندوراس باقی خواهند ماند.

کسی که به تاریخ ارتش امریکا آشنایی دارد، نمیتواند از کنار رویایی حیرت انگیز و خوفناک واقعیات عینی در - بیست سال پیش در ویتنام با جنگ افروزی تصاعدی امریکا به راحتی بگذرد. در نطق ریگان، جنگ افروزی تصاعدی - نظامی، با شدتی مشابه همراه بوده است، آنهم بخاطر اینکه از نیروهای آشکار نظامی امریکا در امریکای مرکزی دفاع شود. ریگان در يك برنامه تلویزیونی در برابر تمام مردم امریکا چنین گفت: "حضور کنونی ما در السالوادور تلاشی است جهت خفه کردن ناآرامیها در منطقه. این ناآرامیها وقتی به نزدیک مرزهای امریکا منتقل شوند، امنیت ما را آنازشی و هرج و مرج تهدید خواهد نمود" او گفت، پشتیبانی شوروی از شورشیها، تهدیدی آشکار علیه امریکا است. ریگان هم چنین از مداخله سریع و مصممانه جان، اف، کندی در "نیم کره غربی" ستایش نمود و تاکید کرد که اکنون وقت يك مداخله مشابه در امریکای مرکزی فرا رسیده است. ریگان اختصارا بیان داشت: ما باید از خود بیرسیم "میخواهیم از علائق اساسی مان دفاع کنیم؟ میخواهیم از پخش کمونیسم جلوگیری کنیم؟ ... میخواهیم عمل کنیم در حالیکه وقت آن هست؟"

آثار ریسک يك مداخله نظامی قریب الوقوع بر اثر فقدان فعالیت دیپلماتیک دولت جهت حل مسائل، شدت یافته است اگر چه ریگان رسماً علائق خود را در باره تلاشهای جدی میانجیگرانه دولتهای گروه "کننادورها" بیان داشته است (دولت های مکزیك، ونزوئلا، کلمبیا، و پاناما) ولی او بطرز خستگی ناپذیر پیشنهادهای صلح نیکاراگوئه و - چریکهای السالوادوری را نپذیرفته است. جف بنجامین، سناتور در نیومکزیکو در يك گفتگوی تازه اظهار داشته است: "سیاست امریکا را در امریکای مرکزی، مقتضیات نظامی هدایت میکند. نبود نقشه سیاسی واقعی دولت در این منطقه، اجازه میدهد که سیاست خارجی از طریق افزایش نفوذ نظامی بطرزی مجذانه تقویت گردد."

جورج شولتز در يك ملاقات در ماناگوآ لزوم انجام مذاکرات را تاکید کرد ولی تفرقه طلبی در دولت تصمیم به افزایش عملیات نظامی امریکا در نیکاراگوئه گرفت. چیزی که شولتز نه در کلام و نه در عمل از خود نشان نداده است. خیلی زود خواهد بود که اکنون عواقب چنین جنگ افروزی تصاعدی را پیشگویی کرد ولی به احتمال قوی امریکائیان خواهند دید که چگونه سربازان امریکایی تفنگهای خود را در السالوادور بکار میگیرند. همینطور خیلی قابل تصور است که تهاجمی به نیکاراگوئه بشود. این مداخلات به احتمال زیاد، دفاع چریکهای السالوادوری و ساندنیستها را افزایش خواهد داد و عاقبتا جنگ افروزی نظامی امریکا آن حرقه روشنی خواهد بود که تبدیل به ویتنامی جدید خواهد شد.

اکنون به امریکای مرکزی اهمیت استراتژیک نظامی نوینی داده شده است. دولت به لزوم افزایش کنترل نظامی در منطقه پافشاری میکند. یک چرخش به راست کامل در شیوه نظارت بر منطقه در امریکا بوجود آمده است. امریکای لاتین، در خلال جنگ جهانی دوم و قبل از آن، همچون میدان جنگ بی اهمیتی تلقی میگردد و بر این اساس تعداد کمی از ملازمین امریکا در آنجا گمارده شدند. تا دوران اخیر حضور نظامی امریکا در منطقه تشکیل میشده است از چندین گردان مسلح، بریگاد پیاده نظام در کانال زون پاناما و گردان نیروی دریایی "گوانتاناموبوکتن" در سواحل کوبا و قسمتهای کوچکتری از نیروی دریایی و هوایی در پورتوریکو، برمودا و کانال زون. این حضور به طرز موقر اینطور توضیح داده شده است که امریکا تصور میکند، امریکای لاتین هیچگونه تهدیدی را علیه امنیت داخلی آن در طی دوران صلح ایجاد نکرده است و در یک ماجرای جنگ سرد، منطقه مذکور چندان اهمیت ندارد. گزارش مالی برای سرمایه گذاری مالی در سال ۱۹۸۲ چنین میگوید: "استراتژی امریکا در خارج طوری بنا گردیده است که از طرف پذیرفتگانش چون یک رابطه دوستانه تلقی گردد، بدین صورت که در خلال دوران آشوبها احتیاجی به یک حضور نظامی بزرگتر از ابعاد فعلی نباشد."

بدین طریق دیدگاهها نسبت به امریکای لاتین کاملا تجدید نظر شده است. و حال منطقه بصورت تهدیدی رو به افزایش علیه امنیت امریکا تلقی میگردد. در آنسوی این نظرات تغییر یافته، یک خط از وقایع متحول قرار گرفته است: پیروزی ساندنیستها در نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹ - اولین هم پیمان کوبا را در قاره امریکای لاتین به او داد. حمله مسلحانه در گرنادا در سال ۱۹۷۹ که توسط مورس بیشوب رهبری میشد، یک سرزمین متحد دیگر در جهان کارائیب و بیش از این، عملیات چریکهای مارکسیست در السالوادور از وقوع آن چیزی حکایت میکرد که باز هم در یک سرزمین دیگر نیروهای چپ قدرت را بدست میگیرند. رویهمرفته حوادث مزبور که از داخل سرزمین هایی با موقعیت ویژه بیرون زده میشد، یک اتمسفر انقلابی را ایجاد نموده که سیاستمداران واشنگتن را از وحشت میخ کوب کرده است.

استراتژی جدید امریکا بازتاب خود را در اینکه چگونه حوادث فوق تهدیدی علیه منافع امریکا در بخش دیگری از جهان بشوند، نشان میدهد. سخنگوی وزارت دفاع در مورد امنیت حوالی خطوط ارتباطی حیاتی که از دریای کارائیب میگذرد، ابراز ناراحتی کرده است. زیرا بخش اعظم نفت امریکا و واردات مواد خام به جنوب شرقی امریکا، مثل تسلیحاتی که امریکا برای نیروهای خود در خاور میانه میسازد، با کشتی از این منطقه عبور میکند. سخنگوی مذکور در پنتاگون قویا اظهار نگرانی نمود که در یک جنگ وسیع تر، شوروی تلاش خواهد کرد که این روابط را از هم بگسلد. نتیجتا، رشد شوروی ایم و یا متحدین او در منطقه، چیزی جز تهدید علیه علائق بین المللی و منطقه ای امریکا نیست. امنیت در امریکای مرکزی، برای امریکا حیاتی است. ادعایی بزرگ در گزارش مالی ۱۹۸۳: "رفت و آمد در آبهای کارائیب که تقریبا به ۶۰ درصد از واردات نفت خام امریکا و ۷۰ درصد از واردات نفت پالایش شده پاسخ میدهد و لذا برای توانایی دفاع موفقیت آمیز از اروپا - الزامی است."

### اهمیت دریای کارائیب

وزارت دفاع از مدتها پیش بر روی این نظرگاه که کارائیب و امریکای مرکزی برای چشم انداز استراتژی جهانی بی نهایت پراهمیت است، خود را متمرکز کرده بود و از طرف کاخ سفید نیز در سال ۱۹۸۳ رسماً پذیرفته شد. ریگان در نطقی که اصطلاحاً "جنگ ستاره ها" نامیده شد در بیست و سوم مارس ۱۹۸۳ گفت: "دریای کارائیب برای داد و ستد بین المللی و حمل و نقل نظامی ما، راه بسیار با ارزشی است." او تاکید نمود: چون "بیش از نیمی از مجموع نفت وارداتی امریکا از دریای کارائیب میگذرد." لذا "لیلیتاریزه کردن گرنادا و نیکاراگوئه توسط کوبا - شوروی نمیتواند چیزی به جز نقشه ای جهت کسب قدرت در منطقه دیده شود"، که مستقیماً تهدیدی علیه حمل و نقل امریکا خواهد بود. اینها آن دلایلی هستند که در تصمیم امریکا به اشغال گرنادا نقشی تعیین کننده داشتند.





در يك سخرانی که ریگان در مقابل اتحادیه کارگران صنایع در تاریخ مارس ۱۹۸۳ برگزار کرد ، تاکید نمود که نسبت به تحولات جزیره جدی نگریده میشود . منظور او این بود : "استراتژهای شوروی در نظر دارند که امکانات ما را در تامین نمودن مواد برای اروپای غربی در يك موقعیت بحرانی ضایع نمایند ." او اظهار داشت که يك فرودگاه تاسیس شده در گرنادا به معنی خطر بزرگی در قبال حمل و نقل های امریکا در دریای کارائیب است . ریگان هم چنین به تندی از قانونگذاران امریکایی که گرنادا را فقط يك موضوع کم اهمیت اختصاص میدهند ، انتقاد نمود . او گفت : "این درخت جوز نیست (بزرگترین محصول صادراتی گرنادا) که در جهان کارائیب و امریکای مرکزی به بازی گرفته شده است ، این امنیت ملی امریکاست ."

اظهارات فوق چند مرتبه دیگر تکرار شد و با اشغال گرنادا توسط امریکائیان تایید گردید . اگر چه بسیاری از کارشناسان در این مورد که واقعیات فوق تهدیدی علیه راههای آبی در دریای کارائیب است ، تردید داشته اند و گر چه پس از اشغال نظامی (گرنادا) و چه در خلال آن ، هیچگاه ثابت نشد که علیه راههای آبی امریکا ، تهدیدی وجود داشته ، مضاف بر اینکه شوروی نیروی نظامی قابل توجهی در منطقه بر پا نساخته است ، معذالك این قبیل بیم ها در اساس بخاطر سیاست امنیتی امریکا پابرجا مانده اند .

### هشدار واین برگر

واین برگر وزیر دفاع در گزارش مالی سال ۱۹۸۳ در مقابل کنگره در مورد استحکامات دفاعی هشدار داد . او در — ادامه اینطور بیان نمود که دولت بایستی امنیت نقاط پرحادثه و راههای آبی در دریای کارائیب را در دست نگهدارد اینها منحصر به نگرانیهای امریکائیان نیست بلکه هم چنین خطاری است برای اثبات نیرومندی خود بطور نمونه در برابر جهان . آنطور که هیچ دولتی جرئت رقابت کردن در مناطق دیگر جهان را با خواسته های امریکا پیدا نکند . ریگان در يك ملاقات با کنگره در ۲۷ آوریل اظهار داشت : "اگر ما نتوانیم از خودمان در این منطقه دفاع کنیم ، نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که پیروزمند از داخل کشمکش دیگر بیرون آئیم . اعتبار ما ویران خواهد

شد ، متحدین مان ما را تنها خواهند گذارد و امنیت ملی مان به بازی گرفته خواهد شد ."  
 کمیسیون کی سینجر اوضاع را در يك گزارش که در یازدهم ژانویه سال ۱۹۸۴ داده شده است ، به صورتی مشابه تصویر  
 میکند : "در پس مسئله خواست امنیت ملی امریکا در امریکای مرکزی و منطقه کارائیب ، اعتبار جهانی ما ایستاد  
 است ."

آنها که به تاریخ جنگ ویتنام آگاهی دارند ، این قبیل اشارات را بخوبی درک میکنند . چون هم اکنون خواسته های  
 امنیتی امریکا در يك منطقه بی اهمیت پیشین ، اهمیتی تمام جهانی پیدا کرده است . اعتبار جهانی امریکا - ما در  
 صحنه ایستاده است و طبق این اصول پی ریزی کامل نظامی توجیه گردیده است . در یکی از بیانات بسیار روشنی که  
 شامل "اوراق پنتاگون" میشد (تاریخ نگاری رسمی وزارت دفاع در باره جنگ ویتنام) - ماکسول تایلور (ریاست کل)  
 اینطور قدردانی میکند : رابرت مک نامارا وزیر دفاع ، دست آخر موافقت خود را در مورد تقویت گسترده -  
 نیروهای نظامی اعلام نمود . بخاطر اینکه ویتنام اولین نقطه تلاش امریکا برای تصمیم به جنگیدن : "جنگ برای  
 آزاد سازی ملی و بهمین جهت هر گونه تردیدی از سوی امریکا ، به معنی اثری نامطلوب بر تصویر ما در افریقا  
 و امریکای لاتین دارد ." بود .

در نطق ۲۷ آوریل ۱۹۸۳ ریگان ، يك بیان تقریبا یکسانی در مقابل کنگره آمده است : "اگر امریکای مرکزی بخواد  
 از دست برود ، مواضع ما در آسیا ، اروپا و نزد متحدین ما مثل ناتو به چه عواقبی دچار خواهد شد ؟ اگر ما  
 نتوانیم علیه تهدیدات نزدیک مرزهایمان عمل کنیم ، چگونه آسیائیهها و اروپائیهها میتوانند در مورد دفاع ما از  
 خودشان در برابر تهدیداتی که علیه آنها میشود ، بطرزی جدی اعتماد نمایند ؟"

بدین نحو با "جهانی کردن" دیدگاه مواضع استراتژیک امریکا در امریکای مرکزی بمثابه اصل ، دولت ریگان برنامه  
 ریزی و اقدام جهت گستراندن نیروهای نظامی حاضر در منطقه را به طرزی اساسی آغاز نموده است . این طرز نگرش  
 بسیط شده نسبت به موقعیت امنیتی ، اولین بار در مذاکرات دفتر مشاور امنیت ملی (MSC) که ریگان آنرا در -  
 آوریل ۱۹۸۲ به رسمیت شناخت ، دیده شد . طبق سند مذکور که در نیویورک تایمز به چاپ رسید ، امریکا دارای :  
 "يك خواست ضروری در مورد جلوگیری از برپایی "مدل کوبایی" در امریکای مرکزی است ."

این قبیل کشورها "زمینه سازی عملیات براندازانه را انجام میدهند . . . و روابط دریایی ضرورتا حیاتی را دچار  
 مخاطره میسازند . بدین جهت امریکا بایستی برای محدود کردن نفوذ کوبا - شوروی در منطقه فعالیت نماید ."  
 برای تا به آخر به انجام رساندن این سیاست که کارشناسان آنرا همچون تصمیمی جهت انهدام دولت ساندنیستها و  
 غیر ممکن نمودن تصاحب قدرت در السالوادور توسط چریکها ، تعبیر کرده اند - دفتر مشاور امنیت ملی سیاست  
 کمک جنگ افروزانه تصاعدی را به کنتراس و قوای دولتی در السالوادور فرموله کرده است . در جولای سال ۱۹۸۳ ،  
 ریگان گسترش قابل توجه پایه ریزی نیروهای نظامی در امریکای مرکزی را تایید نمود . با وجودیکه هیچوقت رسماً  
 نقشه مذکور تشریح نگردید ، ولی سخن گوی کاخ سفید به نیویورک تایمز گفته است : "ما تا کنون برنامه عمل  
 خود را جهت رشد روزانه ارتش کنونی امریکا در امریکای مرکزی بطرز قابل توجهی توسعه بخشیده ایم . " مدارک  
 بیشتری ثابت میکند که این نقشه مستلزم يك برنامه هماهنگ کننده دیگر نیز بوده است که شامل :

- ۱ - افزایش کمکهای نظامی و اسلحه که قسمت اعظم آن به السالوادور و هندوراس میرود .
- ۲ - آموزش نیروهای السالوادوری و هندوراس تحت هدایت کارشناسان نظامی امریکا .
- ۳ - يك پشتیبانی فزاینده از کنتراس که بمعنی دخالت مستقیم امریکا در جنگهای روزانه کنونی است .
- ۴ - تعداد بیشتری مانور نظامی از طرف امریکائیان به نحویکه نیروهای امریکایی با موقعیت جنگی امریکای مرکزی  
 آشنا شوند . با این هدف که عادت استقرار دائمی قوای نظامی برقرار گردد .
- ۵ - لنگر اندازی دائمی کشتی امریکایی در خارج از سواحل آبی نیکاراگوئه به این جهت که امریکا نشان دهد هر وقت

که لازم باشد میتواند علیه ساندنیستها و یا جهت بلوکه کردن راه آبی وارد عمل گردد.

برنامه های امریکا در امتداد مانورهای قوی نظامی جلو میآیند که در اگوست ۱۹۸۳ تحت نام سنتی "سنجاكك بزرگ ۲" انجام شد ("سنجاكك بزرگ ۱" در فوریه و در هندوراس برگزار شده بود) در "سنجاكك بزرگ ۲" - ۵۰۰۰ سرباز مسلح به اتفاق هزاران تن از چتربازان ساحلی با کشتی های جنگی شرکت جستند. در این مانور هم چنین ناو جنگی "نیوجرسی" و قوای پیاده نظام در خارج سواحل آبی هندوراس و دریای کارائیب شرکت جستند. این تمرینات هم چنین شامل ساخت چندین باند فرودگاه و یک دوجین پایگاه نظامی در هندوراس بوده است که بیشتر آنها میتوانند از طرف امریکا کماجرایی که دخالت مستقیم تر امریکا را ایجاب نماید، مورد استفاده قرار گیرند.

وقتی عملیات "سنجاكك بزرگ ۲" در فوریه ۱۹۸۴ پایان یافت، وزارت دفاع گزارش داد که یک برنامه تمرینی دیگر تا بهار یا تابستان ۱۹۸۴ ریخته شده است. و بدین خاطر یکهزار سرباز امریکایی اجازه یافتند که در خاک هندوراس برای آماده کردن خود برای این تمرینات باقی بمانند. علاوه بر این بدنه اصلی، امریکا "هوایما موهاوک" را در فرودگاه پالمرولا در هندوراس مستقر کرده است. امریکا هم چنین ایستگاه های رادار را در جنوب شرقی هندوراس و در جزیره تایگر با پرسنل بیشتری تجهیز نموده است. سفارت امریکا در تگوسیگالپا در هندوراس از صدها کارشناس نظامی امریکا که به سربازان هندوراسی و السالوادوری تعلیم و آموزش میدهند، تشکیل شده است.

### بدون آگاهی کنگره

کلیه عملیات فوق انجام شده است تا هندوراس به سرعت تبدیل به یک پایگاه نظامی برای امریکا بشود، بهمان صورت که ویتنام جنوبی در دهه ۶۰ به یک پادگان نظامی مهم برای امریکا شده بود. در طی عملیات "سنجاكك بزرگ ۱ و ۲"، حداقل ۶ فرودگاه در هندوراس ساخته شد و یا تعمیر گردید و در فاصله آوریل تا مه سال ۱۹۸۴، دو فرودگاه تحت نام "عملیات گرنادا" ساخته شد. اگر چه این پادگانها برای استفاده موقتی در نظر گرفته شده اند، ولی قانونگذاران امریکایی اظهار میدارند که بنظر میرسد آنها برای همیشه ساخته شده باشند.

این مسئله که امریکا نیروهای پیاده خود را منظمآ پیاده نماید غیر قابل باور است زیرا این عمل مخالفین جدی ای را در امریکا بیدار خواهد کرد. ولی قابل قبول تر اینستکه امریکا مرتباً بر تعداد کارشناسان و آموزشیاران خود بیفزاید. نکته قابل تامل، حملات هوایی هوایماها علیه چریکها در السالوادور و انبارک های نظامی در نیکاراگوئه است. همکاری کارشناسان امریکایی با نیروهای دولتی السالوادوری جهت مقابله با چریکها نیز باور کردنی است. اینچنین گامهایی به طرز برجسته جنگ ویتنام را به یاد میآورد، گامهایی که کاملاً در امتداد آن بنایی است که تا کنون آنرا دیده ایم.

اطلاعات مربوط به موقعیت چریکها تا بحال توسط هوایماهای اکتشافی امریکایی که در هندوراس مستقر هستند، آماده تحویل است. این اطلاعات میتوانند در عرض چند ثانیه از هوایماهایی از نوع 1-07، به قوای السالوادوری مخابره شوند. به هوایماهای امریکایی دستور داده شده است که در منطقه جنگی کنتراس در نیکاراگوئه به پرواز درآیند. پایگاههای رادار امریکا در کرولاموله و جزیره تایگر، اکنون مجهز به هوایماهای جنگی با اطلاعات ناوبری و کامپیوتر اطلاعاتی شده اند. سیستم JTF آلفا میتواند دستورات، کنترل و پشتیبانی مخابراتی را کاملاً در اختیار نیروهای گشتی بگذارد. این طرز پشتیبانی به قوای امریکایی اختیار عمل بیشتری را برای هدایت عملیات نظامی در السالوادور و نیکاراگوئه خواهد داد. بدین طریق تضاد بین "حمایت از جنگنده" با خود شرکت کنندگان در جنگ، ضرورتاً سائیده و محو میگردد. تقریباً هیچکدام از اینها از طرف کنگره تایید نشده است. بااضافه حمایت نظامی منظم از امریکای مرکزی (۱۱۴ میلیون دلار برای سال مالی ۱۹۸۴) و چندین مبلغ محدودتر برای احداث ساختمانهای نظامی و عملیات مخفی ضد ساندنیستی.

در یک کنفرانس مطبوعاتی در تگوسیگالپا، سناتور سیرز گفته است: "بنظر میرسد که کارکنان امریکایی در

هندوراس بدون اجازه کنگره مشغول ساختن پایگاههای نظامی هستند. " فعالیتهای لازمه جنگی در امریکای مرکزی باید با جدیت بزرگتری از اکنون مورد توجه قرار گیرد. سخنگوی پنتاگون بارها رسماً بیان داشته است که نیروهای امریکایی در هیچ جنگی در امریکای مرکزی شرکت نداشته اند. اما استفاده از هواپیماهای اکتشافی امریکایی جهت جمع آوری اطلاعات مربوط به تحرك ساندنیستها و مواضع نظامی چریکها به جایی رسیده است که به شدت نزدیک به يك دخالت جنگی معین می باشد.

### سرتگونی هلیکوپتر

يك هلیکوپتر امریکایی در هنگام پرواز بر روی خاک نیکاراگوئه سرنکون شد. ( احتمالاً بدلیل اطلاعات غلط ناوبری) و يك کارشناس نظامی امریکایی در هنگام برخورد با نیروهای السالوادوری در مناطق جنگی مصدوم گردید. سناتور سیرز در ماه مارس چنین گفت: " در حال حاضر ما در يك منطقه از خصوصیت آشکار دخالت کرده ایم. ۰۰۰ دسته های امریکایی در يك مخاطره قریب الوقوع شرکت جسته اند. "

اگر افزایش دخالت امریکائیان بهمین ترتیب ادامه یابد، به احتمال قوی نیروهای امریکایی دست آخر دچار خسارت زیادی خواهند شد. هر قدر حضور کارشناسان و هواپیمای امریکایی در منطقه ای که جنگ ادامه دارد، بیشتر شود بهمان اندازه خطر کشته شدن امریکائیان بیشتر است. نگرانی سربازان امریکایی احتمالاً در طی عملیات "سنجاک بزرگ ۳" بیشتر خواهند شد، افزایش می یابد. این مانورها قرار است در امتداد مرزهای السالوادور و نیکاراگوئه برگزار گردد. این مانورها میتواند يك مواجهه مسلحانه با چریکهای السالوادوری را بیافریند که توسط گشتیهای دولتی از مرزها گذشته و یا به برخورد با نیروهای ساندنیستها و کنتراس کشیده شده و به داخل خاک هندوراس - ادامه یابد.

حتی اگر کارکنان امریکایی پافشاری نمایند که از این قبیل درگیریها اجتناب خواهد شد، باز هم این مانورها طوری شکل داده شده اند که به آسانی میتوانند منجر به کشتار سربازان امریکایی بشوند. و آنگاه افزایش این درخواست در مورد افزایش سرمایه گذاری و صرف نیروی بیشتر از طرف امریکا، شاید آن چیزی باشد که ریگان انتظار دارد. بخشهایی از برنامه ریگان در باره امریکای مرکزی تا بحال تشریح شده است که آنهم هیچگونه تردیدی را در مورد انگیزه های اصلی امریکا توصیه نمیکند: افزایش دخالت های امریکا در السالوادور و نیکاراگوئه.

رابطه دوستانه ای که در برخورد با گروه کنتادورها مشاهده میشود، بهیچ وجه مدرکی دال بر اینکه دولت نوعی علاقه جدی در جهت تلاش برای حل مسئله امریکای مرکزی دارد نیست. مقاصد امریکا وقتی روشن میشود که به سخنان فرد سی ایگل (معاون وزارت دفاع) گوش دهیم: " ما برای ایجاد وضعیت متعادل نظامی در منطقه کوشش نمیکنیم، ما برای پیروزی تقلاً میکنیم. "

این نوع "پیروزی" برای ریگان و "خط سخت" متحد شده اش در مواقعی که مربوط به امنیت ملی باشد - بسیار قابل تطبیق است.

از اینطریق غیر محتمل خواهد بود که بدون خسارات عظیم انسانی به این "پیروزی" رسید. بعلاوه توسعه يك جنگ چریکی بزرگتر در منطقه را پر جذب تر خواهد نمود که به نوبه خود موجب حضور دائمی امریکائیان در امریکای مرکزی خواهد شد، يك نارضایتی مهم در داخل کشور و پرستیژ از دست رفته در خارج.

پایان

# پیش بسوی تشکیل ارتش خلق

# در سایه، تجاوز

## گزارشی از گرنادا

### در سایه تجاوز

### گزارشی از گرنادا

رفت و آمد در بازارهای ست جورج، پایتخت گرنادا طبق معمول ادامه دارد. اتوبوسها و تاکسی‌های مملسو در حالیکه به يك سمت خم شده اند بر روی سرازیری‌ها و تپه‌هایی که بازارها را محصور کرده اند، پیش می‌تازند. در کافه تریاها آدمهای تشنه حرف زدن نشسته اند. ظاهراً همه چیز به نظر عادی است.

اما با وجود همه اینها، هنوز نه - سربازان با اونیفورمهای صحرایی و تفنگ و خشاب‌های پر از گلوله در میان خیابانهای شلوغ و پر جمعیت بچشم می‌خورند. جیب‌های نظامی و کامیونهای سنگین همراه با ماشین‌های کوچک ژاپنی در هر جای خالی‌ای در کوچه‌های تنگ مستقر شده اند. هلیکوپترها در آسمان زوزه کشان در پروازند و پائین‌تر در کنار بندر، کشتی ساحلی امریکا با پرچم ستاره دار آن که در عقب کشتی در اهتزاز است، لنگر انداخته تا امروز، یکسال میشود که گردانهای امریکایی و کارائیبی در سواحل گرنادا پیاده شده اند. تجاوز پاسخی بود به اندیشه‌ها و اینطور تصور میشد که به مرور درخواستهایی در مورد کمک طلبی - که قبلاً توسط ژنرال انگلیسی الاصل کشور، سرپاول اسکان به اتفاق نخست وزیر دومینیکن اعلام شده بود - بوجود آورد.

گرنادای امروز مهر يك خلاء سیاسی را بر خود دارد. دولت موقت نیکولاس براتویت نتوانست حقوق مربوط به قانون اساسی را برای هدایت کشور رعایت کند و سفارت جدیداً افتتاح شده امریکا خود قدرت مرکزی گرنادا است که همچون راز محرمانه دولتی حفظ میشود. گرنادا اکنون در برابر مشکلات عظیمی ایستاده است. بیکاری که در دوران بیسهوپ به سرعت کاهش یافته بود، دوباره به مرز ۵۰ درصد خود را میرساند. کارخانجات بعضی تعطیل و بعضی هم بر اثر بمباران ویران شده اند. بخشی از راهها بخاطر رفت و آمد وسایل موتوری اشغال - گران امریکایی صدمه دیده اند. هتل‌ها محل مسکونی سربازان امریکایی شده اند و در بیرون همین پاسداران هرزگر گرد جدید گرنادا ازدحام کنان دست به روسپی‌گری میزنند و مثل همه جا در دنیا همین‌ها هستند که مرتباً مواد مخدر را با پاشنه پوتین‌هایشان خرد میکنند. از جمله مواد مخدر کوکائین میباشد.

"ما فکر میکردیم وقتی امریکائیا بیایند بهتر خواهد شد، در حالیکه ما زندانیانی در سرزمین خودمان شده‌ایم. ما از طرف امریکائیا نظارت و اداره میشویم، به ندرت پولی داریم بدون هیچ کاری" - اینها را پسرکی جوان در کنار بندر بمن میگفت.

احساس سبکبالی‌ای که در اولین روزهای ورود امریکائیا به جزیره به بعضی‌ها دست داده بود حالا به سمت بد - بینی‌های عمیق‌تر رسیده است. بسیاری از جان خود بیمناک هستند و کشور به مرزهای يك جنگ داخلی رسیده است. اما هر گاه امریکائیا شروع به تثبیت دائمی حضور خود بنمایند، گرنادایی‌ها گوشه‌ایشان را تیز تر خواهند کرد. کلمات ناسزا آمیز، توریستهای سفید را در همه جا دنبال میکنند. دیوارها که با رنگ سیاه رویشان نوشته شده است: "دفتر نمایندگی آمریکا برای پیشرفت ملل = سیا"

بقایای جنبش کارگری محو شده است. سازمانهای سیاسی مختلف که ستون فقرات انقلاب گرنادا بودند. ناپدید شده اند. جنبش زنان دیگر وجود ندارد. برنامه‌های آموزشی ویژه بزرگسالان نا تمام گذارده شده است. يك زن

## مرکز پرامپریالیسم و سگهای زنجیریش

مطمئن میگوید: "بلافاصله پس از اشغال کلیه فعالین در NJM ثبت شدند. در واقعیت امر چه جنبش زنان و چه برنامه‌های آموزشی، عواملی بودند که از طرف کارشناسان تبلیغاتی امریکا، خیلی مضر دیده می‌شدند. اتحادیه‌های کارگری نیز پس از اشغال چهره‌شان عوض شده است. تعدادی از رهبران اتحادیه‌ها قربانیان کودتا شدند. انستیتو امریکا برای توسعه آزاد کار نمایندگان خود را به جزیره فرستاده است تا اتحادیه‌های جدیدی را برپا نمایند."

اما واقعا آنچه که در اکتبر ۱۹۸۳ روی داد و کوشش گرنادا برای یافتن راهی از درون ممانعت و سلطه ویران کننده خارجیان، چه بود؟ اطلاعات مبهم و ضد و نقیض هستند. ولی پاسخ، حداقل بخشی از آن نزد ۱۹ نفر از زندانیان است. که از آن میان "برن هارد کورد" زندانی ممنوع الملاقات در زندان ریچموند هیل میباشد. چگونه دادگاه آینده میتواند ابرهای غلیظ شک و تردید را پراکنده سازد؟ مسئله اینست که دادگاه بجای اینکار، وسیله‌ای در دست زورمندان جدید برای دور ریختن انقلاب بشود. امریکا میخواهد به هر قیمتی در برابر دیدگان جهانیان نمایشی نیکوکارانه اجراء نماید لذا به ندرت اجازه خواهد داد تا يك چنین موقعیت طلایی‌ایی را از دست بدهد.

آنچه که باقی مانده است فقط فکر احتکار و سفته بازی است. همه در اینمورد توافق نظر دارند که در آخرین سال حاکمیت بیسهوپ اشتباهاتی صورت گرفت. بسیاری از فعالیتهای قبلی NJM امروز بوضوح قابل انتقاد است. انقلاب درجا راکد مانده بود. اقتصاد تماما در طی کوششهای مربوط به اتمام فرودگاه بین المللی گرنادا، به کجراه برده شده بود. مفاصل سازمانهای اجتماعی شروع به صدا کردن کرده بودند. شاید لازم بود خیلی پیش تر به سمت کوبا و شوروی رو بر میگردانیدیم که آنهم فقط هیزمی در شعله ور تر کردن آتش امریکا بود. و شاید لازم بود تا تضادهای درونی حزب بطور علنی به بحث گذارده میشد. تئوریهای دیگر معتقدند که تضادهای درونی رهبری حزب باضافه مسئله فلاکت بار مشارکت در رهبری در درجه اول از عقاید مختلفی در مورد انتخابات آینده نشأت گرفته اند. بیسهوپ به این مسئله وقوف داشت که گرنادا از طرف جهانیان پذیرفته نخواهد شد اگر دولت آن از طریق يك انتخاب آزاد به روی کار نیاید.

کودتای برن هارد کوردس BERNHARD COARDS تلاش مستقیمی بود در جهت دو شقه کردن مستقیم رهبری. از آن پس حوادث یکی پس از دیگری آمدند و با پیاده شدن امریکائیان به نقطه اوج خود رسیدند.

کن ریک رادیکس (KENRICK RADIX) وزیر دادگستری و یکی از رك گوتترین منقدین حضور امریکا در جزیره میگوید، امریکا مستقیما در کودتا دخالت داشته است. همه میدانند امریکا در مورد بیسهوپ چگونه میاندیشد. وقایع سپتامبر تا اکتبر سال پیش هیچ چیز غافل گیر کننده‌ای نبودند. سیا مطمئنا راجع به تضادهای درونی حزب بخوبی مطلع بود.

رادیکس میگوید در حالیکه گرنادا در يك موقعیت نا امن در اثر فشارهای اقتصادی و سیاسی که از سوی امریکائیهها وارد میشد وادار به جلب کمک از طرف کوبا و شوروی گردید. ریگان در يك نطق جنون آمیز با عصبانیت گفت: "گرنادا تهدیدی علیه صلح جهانی است." امریکا مانورهای نظامی بزرگی را درست در نزدیکی مرزهای گرنادا ترتیب داد. تمرینهایی که شباهت بسیاری با وقایع بعدی داشتند.

دو روزنامه نگار امریکای لاتین و انگلیسی در يك کتاب که به زودی منتشر خواهد شد (گرنادا: انقلاب، تجاوز و عواقب بعدی) معتقدند که بدون شك امریکا در ماجرای کودتا مستقیم و یا غیر مستقیم دخالت داشته است. آنها ادامه میدهند که امریکا ماهها قبل از اشغال و تجاوز، نقشه‌های آنرا آماده داشته است. کشورهای کاریکوم CARICOM درست قبل از تجاوز با مسئله برخورد کردند و فقط جوابی مبنی بر به رسمیت شناختن برنامه

انجام شده ، دریافت کردند . همین نقش کشورهای مزبور در گرنادا به معنی ماجرای تازه تر برای ظهور امریکا در کارائیب بود . گفته میشود که یکی از دلایل تهاجم به گرنادا دفاع از زندگی امریکائیان در مخاطره بوده است . یکی از شاگردان میکویک : «تنها وقتیکه سربازان نیروی دریایی وارد شدند ، خطرناکترین موقع بود» - کارائیب در سراسر سده ۵۰ و ۶۰ تا به امروز ، همچون گردونه ای در میان جنگ سرد ابر قدرتها بوده است .

### یک روش از آزمایش افکار عمومی

نباید نیکاراگوئه را فراموش کرد . خیلی ها تجاوز به گرنادا را از طرف امریکا همچون آخرین تمرین در مورد وظایف آینده مربوط به امریکای مرکزی میدانند . یک روش از محک زدن افکار عمومی داخلی جهت سنجش افکار عمومی جهانی .

گرنادا امروز به مسیر "درست" بازگشته است . جای مددکاران کوبائی و اروپایی را کارکنان "دفتر نمایندگی ... " US AID پر کرده اند . در سفارت تازه افتتاح شده امریکا همیشه سیلی از کارشناسان و بهمین ترتیب در مرکز اطلاعات امریکا که اخیرا گشوده شده (US INFORMATION CENTER) - جریان دارد ۵۷۰ میلیون دلار امریکایی موفق نشده است تا شغل ایجاد نموده و راهها و خانه ها را تعمیر نماید . اما در عوض فرودگاه بین المللی بسزودی افتتاح خواهد شد .

در سفارت امریکا گفته میشود که در آینده گرنادا از خود ارتش نخواهد داشت و دسته هایی که از این طریق بیکار میشوند . (سربازان RRA - ارتش انقلابی خلق) باید در جایی دیگر برای خود کاری پیدا کنند و بجای آن امریکا رل خود را در گرنادا بیشتر تقویت خواهد کرد . خیلی ها دچار این بیم هستند که گرنادا با فرودگاه جدیدالتاسیس خود بسزودی تبدیل به پایگاهی در کارائیب برای متخصصین دفاع از کارائیب خواهد شد که ابتکار اینکار نیز بر عهده امریکا به اتفاق ناتو است .

ولی چه بر سر نیروهای رادیکال که گرنادا تا قبل از این حوادث توسط آنها هدایت میشد ، آمده است ؟ خیلی ها کار زیر زمینی را آغاز کرده اند ، خیلی ها ناپدید شده اند و بخشی هم منتظر دادگاهی شدن هستند . که از جمله رادیکس و وزیر سابق کشاورزی جورج لویسون هستند . اینها هر دو با یادموریس بیسهوپ ، ایجاد تشکیلاتی را - آغاز کرده بودند که کلیه معتقدین بیسهوپ را در داخل NJM جمع آوری نموده و مدعی بودند که جهت پیش برد بهتر انقلاب کار خواهند کرد . قبلا آنها چیزی در مورد شرکت در انتخابات نگفته بودند ولی حالا یک نیم گردش به راست نموده و خود را برای جنبش میهن پرستان موریس بیسهوپ ( MBPM ) کاندید کرده اند . ولی MBPM شانس بسیار کمی برای موفقیت در انتخابات دارد .

### بازگشت به قدرت ؟

اریک گایری ( ERİK GAIRY ) سی و سه ساله ، در انتظار کسب مجدد قدرت در گرنادا در خانه ای که با چشم انداز خوبی مشرف به پایتخت است به همراه محافظینش زندگی میکند . حتی اگر خود او راجع به کاندیداییش برای کسب قدرت نگوید ، هیچکس در اینمورد که چه کسی واقعا قدرت را در حزب در دست دارد ، شکی ندارد . این مذهبی خشک میگوید : خدا با من است ، تکلیفی از طرف او به من محول شده و هیچگاه هم او از من روپس نمیگرداند . گایری در آخرین سالهای حکومتش مشاجرات بسیار کمی داشته است . اتهامات علیه او بسیار جدی هستند : روابط غیر قانونی با پلیس ، بدرفتاری و تعقیب از طرف مخالفین مسلکیش ( مثل طرفداران NJM ) ، سردرگمی اقتصادی ، جرائم جنسی و اعتقاد به جادو . اما او این اتهامات را با آسودگی میپذیرد . او معتقد است که قربانی یک توطئه کمونیستی شده است و اینکه در برابر NJM خیلی نرم رفتاری نموده و میبایستی همه آنان را یکباره زندانی می نموده است .

گایری در ۱۹ سال پیش از امریکا درخواست ساختن پایگاه نموده بود در حالیکه آنها چندان مشتاق اینکار نبودند .

بقیه در صفحه ۲۰

# جوخه، همای مرگ

## گزارشی از السالوادور

### جوخه های مرگ

### گزارشی از السالوادور

در ماه مه سال ۱۹۷۹، در آن وقت که رئیس جمهور رومرو (ROMERO)، متعلق به طبقه حاکم وارد جلسه محل کار خود گردید با استفاده از یک نقشه نشان داد که چطور گروههای چریکی مختلف گسترش یافته اند چگونه سازماندهی شده اند و بالاخره تا کجا تصور میشود خطوط مقدم علنی شان پیش بروند. اورلاندو دسولا (Orlando de sola) که در آنوقت قائم مقام سخنگوی اتاق بازرگانی بود، بخاطر میآورد که اعضا الیگارشسی پس از شنیدن توصیه های رئیس جمهور چطور عصبانی شدند:

بهتر است که خودتان از خانه هایتان محافظت بکنید زیرا کاری از دست ما ساخته نیست - دسولا میگوید در اصل هم فرقی نمیکرد. برای اولین مرتبه دریافتم که در چه موقعیت جدی ای قرار گرفته ایم. ما به مسلح شدن تشویق شدیم.

پس از آن بود که او یکی از دوازده نفر اعضا الیگارشسی ای (اکثر صاحبان قهوه، شکر و گلزارها) شد که هسته اصلی راستی ها را تشکیل دادند. بدین صورت بود که جوخه های مرگ شروع به ظاهر شدن نمود. آنها یکنوع کولکوس کلان KUKLUXKLAN بوجود آوردند که مظهر برادری صاحبان رستورانها، فروشگاهها، هتل آژانس های مسافرتی و دست کم موسسات کفن و دفن تلقی میشدند. هر کدام برای خود گروه خاصی با نام خاصی بر پا نمودند. خیلی زود آنها تحت فرماندهی نظامیان راست در آمدند گر چه اینان در میان اعضا در اقلیت بودند. آنان خود را قاتل نمیدانستند، بلکه بر خود نام "کمیته میهن پرستان" نهاده بودند که موظفند اطلاعات و تحقیقات مربوط کشف و ردیابی "عناصر خرابکار" را به رابط نظامی شان گزارش دهند. در بسیاری موارد آنها به شخمه کشتر و بمب گذاری را بر عهده گرفته اند.

بسیاری از صاحبان شرکتها و موسسات طبقه حاکم که تحصیلاتشان را در مدارس ویژه در السالوادور و امریکا گذرانده اند، از نظر ایدئولوژیک به آنان کمک نموده و میکوشند تا به آن شکل بکنواختی بدهند. آنها خود را "ضد تروریست" و یا خبرچی ضد کمونیستها میخواندند، علیه آنچه که به "تروریستهای چپ" موسوم هستند. هدف این افراد که در روزها کاسب بودند و شبانه بمب گذاری مینمودند این بود که عقاید چپ را محسوس نمایند و بجای آن ادبیات چپ سوخته خودشان را تبلیغ نمایند و رهبر چپ مرده خودشان را به چاپ رسانند و آنها را بوسیله خودشان جبران سازند! آنها با منفجر کردن UCA - اقامتگاه مسیحیان کار خود را کسه گفته میشد تبدیل به خانه شورشی ها شده است - آغاز کردند و هم چنین روزنامه های صبح ال ایندپندیت و و لاکرونیکا) و آرام آرام مبدل به جوخه های مرگ شدند که بعدا حزب آرنا (ARENA) بر پایه آن ساخته شد. چنین روندی به یک سیستم ارتشی هدایت میشد که هر فرمانده و یا گروه مسئولیت "بلوک" جغرافیایی خود را داشت. جائیکه آنان میتوانستند متخصص قتل رهبران اتحادیه های کارگری بشوند.

### عمیق تر شدن ترور

خیلی زود نگاههای اولیگارشسی متوجه "د، آوبویسون" (D, AUBUISSON) گردید. کسیکه توانسته



بود مغز تشکیلات سراسری بشود. او در آنموقع از امریکا باز گشته بود و در آنجا دوره های ضد اغتشاش دیده و بخصوص خیلی تحت تاثیر تحصیلاتش در تایوان بود. در سال ۱۹۷۸ او يك گزارش ۶۴ صفحه ای راجع به روابط چریکها با رفرمیستها همراه با ذکر نام و عکس نوشت که بعدا از طرف پلیس امنیتی با مساعی بسیار مسود استفاده قرار گرفت.

بدین منوال آابویسون کاندید ریاست اداره امنیت ملی السالوادور - آن سال ( ANSESAL ) - گردید که از روسای اداره امنیت و ارتش تشکیل شده است. این تشکیلات فقط در برابر رئیس جمهور مسئول بود و مستقلا میتوانست عمل نماید.

"آن سال" در رهبری عملیات جاسوسی غیر قانونی قرار گرفت و "فرمان" ( ORDER ) آنرا همچون قدرت فوق العاده در نهان داشت. "فرمان" يك تشکیلات شبه نظامی فاشیستی که پیش از هر چیز برای فرونشاندن قیام دهقانان جهت گیری نموده ، میباشد . معروف است که پنجاهمین رئیس جمهور السالوادور برای "آن سال" کار میکرد و اطلاعاتچی آن بوده که در جای خود به رهبری عملیات جوخه های مرگ نیز گمارده شده است . با همه این احوال بعد از کودتای پانزدهم اکتبر سال ۱۹۷۹ ، "آن سال" منحل گردید . و آابویسون دو هفته بعد از پست خود استعفا داد .

پس از آن ، یکی از وظایف فوری او تجدید سازماندهی "آن سال" و "فرمان" گردید . او مدخل اصلی دسترسی به آرشیو سری "آن سال" را کسب نمود و شروع به سرباز گیری و استخدام ۸ نفر از چهارده نفر روسای "فرمان" نمود و بهمین ترتیب ساخت اولیه تشکیلات را تا پائین ترین سطح بدون تغییر حفظ کرد . طبق چنین ساختی که نا مشروعیتش محافظت شده بود ، آابویسون جبهه دموکراتیک ملی را پی ریزی کرد . همزمان روابط نزدیک خود را با صدها افسر راستی حفظ نموده و با حفظ روابط خصوصی با پلیس امنیتی ، بیست نفر از آنان را برای شغل رهبری انتخاب نمود .

سال ۱۹۸۰ ، "سال بزرگ شبه نظامیان" بود که تروریستهای راستی آنرا نامگذاری کردند . سالی بود که شبکه آابویسون بیش از همه بر روی فعالیت جاسوسی غیر قانونی در میان گارد ملی و مامورین مالیاتی گسترانده شد .

### راستی ها برای جنگ طبقاتی حاضر میشوند

اشتباه میباشد اگر تصور میشد که تصفیه ها و آدم دزدی های پی در پی در السالوادور برای اولین بار در ۱۹۷۹ ، پیدا شد . تروریسم از همان ابتدا دست در دست با دولت سرمایه داری زاده شد . اگر قدری عقب تر به تاریخ السالوادور نگاه کنیم می بینیم که قتل عام ۱۹۳۲ که متعاقب نا آرامی های ناموفق کشاورزان روی داد ، در بهترین صورت - عمل کسانی بود که گارد میهنی خوانده میشدند و حرکتشان ، حرکت تیپیک جوخه های مرگ بود . در - اواسط سده ۶۰ گاردی تحت نام "دست سفید" توسط رئیس اولیه اش بنام ژنرال خوزه آلبرتومدیانو پایه گذاری شد . "دست سفید" با کمک شبکه بزرگی که بوسیله "فرمان" ساخته شده بود ( در دهه ۷۰ بیش از صد هزار عضو داشت ) - بوجود آمد .

ولی در دهه ۸۰ اوضاع عوض شد . مبارزه طبقاتی تبدیل به يك جنگ طبقاتی واقعی گردید . امپریالیسم والیگاری مالی می بایست متدهای ظریفانه تری بکار میبردند تا بتوانند سلطه شان را حفظ نمایند . صاحبان الیگاریشی فعالیتهای خود را برای تهیه مشاور و محافظ توسعه دادند . آنها به هر چیز که ممکن بود بنوعی به آنان کمک نمایند رجوع نمودند . يك شخصیت کلیدی - ماریوساندووال آلارکون Mario sandoval ALARCON رهبر جنبش ملی گواتمالا ( MLN ) که "دست سفید" را در آنجا بنیان نهاده بود و مسئولیت گشتار دهها هزار تن را با خود حمل مینماید ، وارد شد .

این شخص بد نام که پس از مرگ چیانکایچک ، پیشروترین رهبر ضد کمونیست خوانده میشود ، هم چنین ریاست

بخش "اتحادیه جهانی ضد کمونیست" امریکای لاتین را در مرکز تایوان بر عهده داشت. بعدا معلوم شد که ساندووال، مدل خاص سیاسی - نظامی منحصر بفرد خویش را برای جوخه های مرگ السالوادوری در نظر داشته به نحویکه یک حزب سیاسی قانونی با سبک MLN گواتمالا - بوجود آورد. بدین صورت بود که آرنا ARENA خلق شد. دارای یک پرچم مشابه رنگهای پرچم MLN (آبی برای خدا، سفید برای سرزمین اجدادی و قرمز برای خون که اگر با یکدیگر ترکیب شوند، آزادی بدست میآید) و در زیر آن شعار: "خدا، میهن، آزادی" - (قرض گرفته شده از دیکتاتور رافائل لئونیداس تریلو) و شمشیر MLN قرار دارد که بعدا "آرنا" آنرا با یک صلیب تغییر داد. با این اهداف ساندووال برادرزاده هایش، دیویدارنستو و کارلوس میدنس را برای پست مشاوره آوبویسون انتخاب کرد. آنها در نظر داشتند یک "آرنا" ی واقعی خلق کنند که کپی MLN گواتمالا باشد. هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ سمبلیک.

### سربازان سابق جنگ الجزایر

یکی دیگر از گروههای مهمی که توسط میلیونرهای السالوادوری ارتباط گرفته شد، سربازان سابق جنگ الجزایر هستند جنسایتکاران فرانسوی سازمان سری نظامی (OAS) که مسئولیت کشتار هزاران انسان را در خلال جنگ آزادیبخش الجزایر بر عهده دارند. طبق گفته آوبویسون، اینها از مدتها پیش در مقام مشاور گروههای مختلف ضد کمونیستی در سراسر امریکای لاتین فعالیت داشته اند و رل مهمی را در سرنگونی دولت آلن - در شیلی ایفا نموده اند.

در آوریل دهه سال ۱۹۸۰، آوبویسون، با کمک مشورتی OAS و MLN - برای تهیه یک نقشه سری که بتواند راه را برای تصاحب قدرت در السالوادور بگشاید، همکاری نموده است. سند مذکور در دست نیروهای وفادار کلنل مایانوس که در آن موقع فرمانده کل ارتش بود، در ۷ ماه مه ۱۹۸۰ - افتاد. آوبویسون و نزدیکترین مردانش به جرم خیانت دستگیر شدند. این سند بعدا در اختیار ژورنالیستهای دفتر امریکای لاتین در واشنگتن قرار گرفت.

طبق نقشه مذکور می بایست عملیات جوخه های مرگ با اتصال به احزاب سیاسی، از نیروهای نظامی بسی - تصاحب قدرت استفاده میشد. سومین کمک از طرف نظامیان آرژانتین آمد که اعضاء قوای امنیتی السالوادور را در طی دو ماهه آخر سال ۱۹۸۰ آموزش میدادند. آنها تاکتیک و استراتژی OAS که طبق یک مدل هر می شکل طرح ریخته شده بود، بکار گرفتند. طبق طرح مذکور افراد از طریق باز جویی در خلال شکنجه دزدیده شدگان نام و نشانی مافوقشان را میخواستند. پس از آن همین پروسه با نفرات مشکوک بعدی تکرار شده، در حالیکه شخص تحت باز جویی (چه به حرف آمده باشد و چه نه) کشته میشده هدف از این روش این بود که آنان بتوانند در داخل تشکیلات چریکی تا دسترسی به آخرین مقام رهبری، بالا روند.

### ساخت داخلی جوخه های مرگ

یک افسر جاسوسی امریکای شمالی جوخه های مرگ را به دو بخش مخفی و علنی تقسیم کرده است. جوخه های مخفی بوسیله صاحبان شرکتها و نظامیانی که وظیفه کشتار را به مرئوسین ارجاع مینمایند، رهبری میشود. غالباً بخاطر هر قتل مبلغی پرداخت میشود. جوخه های مخفی میتوانند برای قتل رهبران اتحادیه ها، رهبران سیاسی و افراد کلیسا مورد استفاده قرار گیرند. جوخه های علنی تشکیل شده است از واحدهای ارتشی، پلیس، گاردهای ملی و سربازان - که وظیفه کشتار مظنونین را طی عملیات براندازانه به عهده دارند. قربانیان آنان کشاورزان و شهر نشینانی هستند که هیچگونه موقعیت خاص سیاسی ندارند. این جوخه های مرگ میتوانند به دستور بالا و یا با ابتکار خود دست به کشتار بزنند.

در مرکز رهبری جوخه های مرگ، افسران راستی که دارای موقعیت استراتژیک و سیاسی در خدمات جاسوسی هستند - باضافه گروههایی از الیگارش و طبقه حاکم قرار گرفته اند. در راس، فرماندهی واحدی که جوخه های

مرگ را به "آرنا" و افسران راستی یاد شده مربوط میسازد وجود دارد.

یکبار در یک مصاحبه آابویسون گفته است که برای پیشبرد نقشه‌اش یک گروه میامی و یک گروه جوخه های مرگ بر پا شده بوده است. در آنجا او مسئولیت تهیه پول را بر عهده داشته. گروه میامی بر اثر اولین رفرم ارضی دولتی از کار افتاد.

در هفتم ماه مه سال ۱۹۸۰، آابویسون بوسیله مامورین کلنل مایانوس دستگیر شد. چند روز پس از دستگیری و آزاد شدن رهبر جوخه های مرگ، آنان طی یک سخنرانی رسمی اطلاع دادند که وارد ارتش مخفی ضد کمونیستی ESA گردیده اند. آنها هم چنین سیاستمداران محافظه کار را تشویق نمودند تا به روابط نظامیشان خاتمه دهند و در امتداد برنامه ای که توسط آابویسون، فرانسوایان OAS و گواتمالائها MLN، مشترکا ریخته شده است، قرار گیرند. اینها بمعنی آنست که جوخه های مرگ دارای فقط یک ساخت فرماندهی هستند.

اکنون اجازه دهید به ساخت درونی جوخه های مرگ نگاه کنیم. در راس همه یک رهبری سیاسی و یک ژنرال ستاد می بینیم که متشکل از فرماندهان راستی ارتش و غیر نظامیان محافظه کار است. ژنرال ستاد بنوبه خود تشکیل شده است از ۴ قسمت و یک فرماندهی جنگی.

قسمت مالی و بخش گزارشات که پول تهیه میکند و اطلاعات میدهد. قسمت عملیات روانی که وظیفه تجزیه تحلیل کردن اوراق تبلیغاتی را بر عهده دارد تا در محلها و رسانه های خارجی، بخصوص توسط مخبرین رشوه خوار پخش شود. برقراری و حفظ روابط با گروههای خارجی بین المللی در اروپا، افریقای جنوبی و کشورهای سازمان ملل نیز بر عهده این قسمت است. قسمت تشکیلات عمومی - یک گروه غیر نظامی وظیفه تهیه غذا خانه امن و اوراق جعلی و پخش اعلامیه را بر عهده دارند. این بخش شامل یک شبکه عریض از اطلاعاتچی های که کلیه اطلاعات را به بخش اطلاعات میفرستند (مغز تشکیلات) تشکیل شده است. بخش اطلاعات واحدهای جنگی ویژه خود را در شهرها برای کشتار، پناهگاه آدم دزدی و سرقت دارد. اطلاعات تهیه شده توسط اطلاعاتچی ها برای انجام این وظایف اصلی است و اینها مخفی ترین قسمتهایی هستند که متشکل از افسران راستی اند. اعضا مادون در باره این جریانات بی اطلاع هستند. فرماندهی جنگ میتواند بدون اتکاء به بخش اطلاعات، عملیات عملیات را اداره نماید. راس از یک شکل سازماندهی هرمی ساخته شده که دستورات را به سطوح پائین تر بوسیله "جعبه نامه" محفوظ میفرستد. در مادون سلولهای جنگی متشکل از سه نفر هستند. اینها هستند که مستقیما مسئول جرائم میاشند.

### ساختمان "آرنا"

تا کنون ما دیدیم که چطور "آرنا" بر اساس کپی MLN گواتمالا ساخته شد و چگونه از طریق آابویسون مستقیما به جوخه های مرگ متصل گردید. "آرنا" از ۱۴ قسمت مختلف ساخته شده است که هر کدام به بخشهای جوانان، کشاورزان و مالکین تقسیم شده اند. رهبری هر قسمت بر عهده یک نفر از "فرمان" است که فقط در قبال دستورات مافوق مسئول است.

تشکیلات جوانان که موسوم به جنبش ملی السالوادور (MNS) - است برای استفاده سازمانهای سیاسی و نظامی و هم چنین ایدئولوژیک و توهمات عمومی در نظر گرفته شده است. اعضا این سازمان توسط الیگارش و یا "خانواده های دست دوم" - طبقه متوسطی که در سایه الیگارش و امپریالیسم متمول تر میگردد - معرفی میشوند. هر کدام باید با خون خود سوگند مبارزه علیه کمونیسم رایاد کنند. آنها در یک سلسله از سلولهای مخفی زنجیرهای سازماندهی شده اند که بایستی از اسم مستعار و کد استفاده نمایند تا بتوانند از طریق رادیو با یکدیگر تماس حاصل نمایند. آنها هم چنین گروههای دفاع غیر نظامی - همچون گشتی های مسلح در مناطق مسکونی بوجود میآورند و از جاسوسی همسایه ابایی ندارند.

اینها هستند نقش جوخه های مرگ که توسط ماورا راستی های السالوادور و در خط نقشه های پنتاگون بمنظر

مقابله با اغتشاشات ساخته شده اند که از کانال زون پاناما هدایت میشوند. ساخت دولتی که از چنین تشکیلات و ایدئولوژی ای رنگ گرفته است، چرا يك انقلاب نتواند یکبار برای همیشه به آن خاتمه دهد؟

پایان

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

ستون ویژه هواداران مشی مسلحانه

### رفقا و خوانندگان مبارز

همانطور که آگاهید، یکی از روشهای عمیق تر کردن آگاهی و بینش سیاسی نسبت به مسائل و معضلات انقلاب و جامعه مطالعه و تحقیق منظم پیرامون تجربیات و اندوخته های مبارزاتی سایر انقلابات و مبارزات خلقهای زیر سلطه امپریالیسم میباشد. با دستیابی به منابع و مآخذی که حاوی بررسی مبارزات تاریخی دیگر کشورها باشد، میتوان با چشمانی بازتر و افق دیدی وسیع تر به مسائل و دشواریهای کنونی و آینده انقلاب خود مان نگریست. این شیوه بررسی همواره در بین انقلابیون و مردم آگاه مرسوم بوده است و آنان با مطالعه مبارزات خلقهای یکدیگر، ضمن اینگونه میراثهای گرانبهای مبارزات خویش را به یکدیگر منتقل نموده اند، توانسته اند در طی مبارزاتشان منبع الهام پایمان ناپذیر مبارزات خلقهای تحت ستم را بوجود آورند.

با این هدف ما همواره کوشیده ایم که با ترجمه مقالات و آثاری که در این جهت مثر مثر باشند، به پروسه آگاه سازی خوانندگان خود به سهم خویش یاری رسانیم. گشودن "ستون ویژه ۰۰۰" در خدمت چنین هدفی قرار دارد. در این بخش از نشریه "جنگل"، بر حسب دسترسی ما به منابع مورد لزوم - پس از این مقالات و متون ترجمه شده رفقا را که بتوانند در جهت رشد اطلاعات و آگاهی همگان حول مبرم ترین و ضرورترین مسائل انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان و هم چنین فهم عالی تر مشی مسلحانه یاری رسانند، درج خواهیم نمود. مسلماً تدوam چنین ستونی بستگی مستقیم به ادامه فعالیت رفقای دارد که بخاطر چنین اهدافی زحمت میکشند.

غرض این نبوده و نیست که الگوهای ساختگی و مصنوعی را بر روند پیشرفت رهآیی <sup>انقلاب</sup> بخش میهنمان قالب ریزی کنیم. هدف این نبوده و نیست که بخواهیم مطابق و نعل به نعل با حرکت انقلابات سایر جوامع، از حرکت انقلاب جامعه خود میان ادراک بدست آوریم. خیر، قصد اینست که با گسترده کردن درک و فهمان نسبت به مسائل انقلابات ضد امپریالیستی در سطح جهان، از چگونگی روند حرکت انقلاب ضد امپریالیستی در سطح جهان مطلع شده و اصول کلی و عام آنرا برای تحلیل مشخص از شرایط مشخص انقلاب ضد امپریالیستی خلقمان بکار ببریم. مسلماً متون و نوشته جاتی که بدین منوال در نشریه "جنگل" درج میشوند، نمیتوانند تماماً و در بست موید نظرات سیاسی مان باشند.

ما ضمن تقدیر از زحمات رفقای که برای "جنگل" و بخاطر اهداف انقلابی شان به تهیه این متون دست می زنند، برای ادامه کارشان آرزوی توفیق مینمائیم.

هیئت تحریریه "جنگل"

# مصاحبه با رهبران جنبش های انقلابی امریکای مرکزی

مصاحبه با رهبران جنبش های انقلابی آمریکای مرکزی

مصاحبه با فرمانده بندیکتو Benedicto  
( فرمانده ارش چریکی فقرا - E.G.P گواتمالا ) ( ۱ )

معرفی :

سابقه فعالیت فرمانده بندیکتو در جنبش انقلابی گواتمالا به اوائل دهه ۱۹۷۰ باز میگردد ، یعنی به زمانی که وی نخستین گروه از گروه های چریکی ارتش چریکی فقرا ( E.G.P ) را در جنگل های ایکس کان Ixcán در شمال گواتمالا رهبری کرد . وی یکی از اعضا ، دائمی فرماندهی عالی EGP و عضو هیات رهبری وحدت ملی انقلابی گواتمالا ( urn ) است که در برگزیده EGP و سه سازمان سیاسی - نظامی عمده دیگر گواتمالا است . بندیکتو ، به گفته خودش ، شاعر و نویسنده ای است که ، به دلیل غارت خلقش ، "مجبور شده است راهی را که انقلاب در پیش گرفته دنبال کند - راه صعب و دشوار جنگ چریکی" . بندیکتو در شهر کوچکی واقع در فلات مرکزی گواتمالا Atipland به دنیا آمد و بزرگ شد ، و سپس در دانشگاه های گواتمالا و خارج تحصیل کرد . وی به عنوان رهبر گروه کوچکی از تبعیدیان گواتمالائی ، که در سال ۱۹۷۲ برای تاسیس نخستین پایگاه عملیاتی ا.چ.ف از طریق مکزیک به خاک گواتمالا رخنه کردند ، نقش مهمی در سال های شکل گیری این سازمان ایفاء کرد . به دنبال تجربه Ixcán بندیکتو مدت ۷ سال در جبهه های ا.چ.ف در شمال غربی گواتمالا فعالیت کرد . ا.چ.ف ، بمانند سایر سازمانهای سیاسی - نظامی گواتمالا ، در جنبش چریکی دهه ۱۹۶۰ اقویا ریشه داشت ، جنبشی که با یورش گسترده نیروهای ضد شورشی متکی به حمایت ایالات متحده متحمل شکست خورد کننده ای شد . پس از يك دوره ارزیابی مجدد [فعالیت گذشته] ، سازماندهی جدید و ، برای بعضی ، زندگی در تبعید ، بسیاری از فعالین سابق جنبش چریکی اقدام به تشکیل سازمان هائی کردند که جنبش انقلابی امروز کشور را شامل میشوند . در حالی که هر يك از این سازمانها مشی و تحلیل خاص خود را دنبال می کنند ، همگی متفق القولند که جنبش انقلابی باید توده مردم گواتمالا را ، که اکثریت بومی آن نقش مرکزی دارند ، به جریان مبارزه بکشاند ، و نیز ، مبارزه سیاسی و نظامی را باید با هم ترکیب کرد . ا.چ.ف ، به نوبه خود ، کوشش خود را متوجه سازماندهی مردم عادی [بزرگنار از فعالیت سیاسی] همراه با عملیات نظامی ، عمدتا در روستاها ، کرده است . بندیکتو در کتابی به نام روزهای جنگل ، که با نام مستعار ماریو پایراس - Payeras - انتشار داده است ، نخستین تجربیات چریک ها در ایجاد پایگاه در میان دهقانان را شرح می دهد . این روایت برجسته شاعرانه زندگی چریکی گواه مسیر طولانی و دشواری است که جنبش انقلابی پیموده تا به قدرت گفونی اش بر سرانبر گواتمالا نائل گردیده است .

در این مصاحبه ، بندیکتو نقشه مفصلی از جغرافیای سیاسی کشور خویش ترسیم می کند . بر زمینه تحولاتی که

به دنبال کودتای Cia در ۱۹۵۴ در گواتمالا به وقوع پیوست ، وی تاریخ جنبش انقلابی و به قدرت رسیدن نظامیان به عنوان يك نیروی سیاسی مستقل را پی جوئی میکند . این نکته اخیر ، به اعتقاد بندیکتو ، یکی از خصایص متمیزه واقعیت گواتمالا است . نکته دیگری که به همان اندازه اهمیت دارد ، موقعیت ویژه اکثریت بومی کشور است ، که بندیکتو نقش آنها را در پروسه انقلاب به تفصیل مورد بحث قرار میدهد . وی همچنین علل کودتائی که رژیم نظامی کنونی را به قدرت رسانید شرح میدهد ، رژیمی که ، به گفته بندیکتو ، آغاز گر خونین ترین موج کشتار و سرکوبی است که خلق گواتمالا تا کنون با آن مواجه بوده است .

\*\*\*\*\*

این روزها تمام کشورهای آمریکای مرکزی در وضعیت بحرانی اقتصادی و سیاسی به سر میبرند به نظر شما چه عاملی گواتمالا را از سایر کشورهای این منطقه متمایز می سازد ؟

يك عامل قطعی گواتمالا را از بقیه آمریکای مرکزی متمایز می سازد : وجود گروه های ملی - قومی بسیار متفاوت که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند . در اینجا ، فرهنگ کیچه - تولتکا - TOLTECA هنوز بسیار ریشه دار است . قرنها ، مردم بومی گواتمالا نه تنها از بیکاری و دستمزدهای ناچیز ، بلکه همچنین از ستم نژادی و فرهنگی رنج برده اند . ترکیب چند ملیتی خلق ما به انقلاب در اینجا خصلت یگانه ای می بخشد که انقلابیون گواتمالا معتقدند باید به دقت تحلیل گردد .

می گویند در تاریخ ال سالوادور سال ۱۹۳۲ ، سالی که در آن ۳۰۰۰۰ دهقان قتل عام شدند نقطه چرخشی در گسترش مبارزه انقلابی در این کشور بشمار می رود . آیا رویدادی که نمودار نقطه چرخشی مشابه در تاریخ گواتمالا باشد وجود دارد ؟

میتوان گفت که سال ۱۹۵۴ فصل جدیدی در تاریخ گواتمالا گشود . در این سال بود که حکومت آیزنهاور ، از طریق CIA ، رژیم دموکراتیک آربنس - Arbenz - را سرنگون کرد<sup>(۲)</sup> . از آن پس ، مردم گواتمالا مقاومت در برابر سلطه اقلیتی کوچک ، متشکل از گواتمالائی ها و بیگانگان ، را که راه هر گونه تحولات قانونی و مسالمت آمیز را سد کرده بودند ، آغاز کردند . تنها يك راه باقی مانده بود : مبارزه مسلحانه . به دنبال تجربیات فراوان ، شکستها و پیروزیها ، سرانجام توانستیم در اوائل سال ۱۹۸۲ وحدت ملی انقلابی گواتمالا<sup>(۳)</sup> را تشکیل دهیم .

از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴ ، حکومت های آروالو Arevalo و آربنس کوشیده بودند ، با اجرای برنامه های رشد اقتصادی و بسط پاره ای حقوق اجتماعی و سیاسی دموکراتیک ، برخی دگرگونی های مترقیانه را در کشور معمول دادند . يك نمونه اش الغاء قانونی بود که در رژیم اوبیکو Obica - به تصویب رسیده بود ، که بر مبنای آن بومیان مجبور بودند مدت معینی از سال را در کشتزارهای قهوه بیگاری کنند . کارگران کشاورزی ، عمدتاً بومیان ، موظف بودند دفترچه ای همراه خود داشته باشند که در آن ، صاحبان کشتزارها شماره روزهای کار اجباری کارگران را ثبت می کردند . این دفترچه نشان میداد که بومیان مدت مقرر در آن قانون را روی زمینهای مربوطه کار کرده اند و در آن صورت مجاز بودند به هر کجا که میخواهند رفت و آمد کنند ، در غیر این صورت بازداشت می شدند . در زمینه سواد آموزی ، بهداشت ، آموزش ، امنیت اجتماعی ، مسکن و شرایط کار نیز اقداماتی انجام گرفت . مردم ، پس از تحمل سالها دیکتاتوری و سرکوب از جانب دیکتاتورهای هم پیمان صاحبان کشتزارهای قهوه و مورد حمایت ایالات متحده ، برای نخستین بار طعم برخی آزادی های سیاسی را چشیدند . مهم ترین اقدام حکومت اصلاحات ارضی بود ، که گامی است اساسی در جهت ارتقاء سطح کلی زندگی و کاهش وابستگی جامعه به منافع بیگانگان . اما همه این اقدامات در نتیجه دخالت Cia و بازگشت دیکتاتوری در سال

\*\*\*\*\*

ریشه های انقلاب

رشد جنبش انقلابی گواتمالا در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را همچنین باید بر زمینه اقتصاد کشور ، اقتصاد مبتنی بر صدور محصولات کشاورزی ، بررسی کرد . بعد از ۱۹۵۴ ، این اقتصاد ، که به نظام لاتیفونديا - مینی فونديا MINIFUNDIA - مشهور است ، مالکیت طبقه ای مرفه بر کشتزارها و زمینهای بسیار وسیع ، و مالکیت یا اجاره دهقانان بر قطعات کوچک زمین است . بومیان و دهقانان مس تیسو Mestizo [دورگه] بر روی قطعات کوچک و بی رمقی که به زحمت معاش بخشی از سال آنها را تامین می کند به زراعت می پردازند . بقیه مدت سال را از فشار گرسنگی مجبورند در کشتزارهای سواحل جنوب و مزارعی آنها مختص صادرات است ، در برابر دستمزد ناچیزی که به هیچ وجه کفاف نیازهای اساسی غذایی ، مسکن ، بهداشت و آموزش آنها را نمی دهد به کار بپردازند بخش اعظم این مردم از مسکن مناسب ، سیستم فاضلاب ، آب آشامیدنی ، برق ، و دستاوردهای دانش پزشکی قرن بیستم محرومند .

این همه گواه فقر و تیره روزی مردم ماست . این نظام اجتماعی - اقتصادی ، تحت سلطه اقلیتی که صاحب همه چیز است و اینهمه مدت نتوانسته است نیازهای مردم را برآورده سازد ، به آخر خط رسیده است . تعجبی ندارد که مردم گواتمالا ، پس از متجاوز از صد سال استثمار ، دیگر نمی خواهند به زندگی در چنین شرایطی ادامه دهند .

آیا در سالهای اخیر پیشرفت قابل ملاحظه ای در اقتصاد گواتمالا - مثلا ، در زمینه رشد تولید کشاورزی صورت نگرفته است ؟

در تولید شکر ، صادرات پنبه و دام پروری پیشرفت هایی حاصل شده است . اما همه اینها در محدوده نظام لاتیفونديا - مینی فونديا انجام گرفته ، که با تاکید بر تولید محصولات کشاورزی صادراتی موجب تقویت شکل های تولیدی ، هم ما قبل سرمایه داری و هم سرمایه داری است . این تغییرات همچنین تعداد قابل ملاحظه ای از دهقانان را مجبور کرده است به کارگر روزمرد تبدیل شوند .

این نظام لاتیفونديا - مینی فونديا ، که با محروم کردن توده های دهقانان از قدرت خرید مانع گسترش يك بازار داخلی است ، راه رشد صنعتی را مسدود کرده است . حکومت های ایالات متحده کوشیدند با حمایت از بازار مشترک آمریکای مرکزی این مشکل بورژوازی آمریکای مرکزی را حل کنند . این طرح منطقه ای به صنایع گواتمالا اجازه میداد که در سایر کشورهای منطقه برای محصولات خود مشتری بیابند ، و بدین وسیله ، بی آنکه منافع زمین داران بسز گدر مخاطره افتد موجبات رشد صنعتی فراهم گردد . به دلیل اختلاف درجه رشد در هر رشته صنعت ، در هر کشور و در میان بورژوازیهای ملی مختلف ، بازار مشترک توانست برای مدتی میدان مانور برای این صنایع ایجاد کند .

همه میدانستند که بازار مشترک از همان آغاز محکوم به شکست بود . هر کشور [ عضو این بازار ] می بایست بازار داخلی خود را ایجاد کند ، اما در مورد گواتمالا چنین امری با نظام لاتیفونديا - مینی فونديا در تعارض قرار می گرفت . برخی از طبقات اجتماعی گواتمالا حتی عمدا راه پیشرفت سرمایه داری صنعتی را سد کردند ، امری که انعکاس آن در بحران کنونی کشور مشاهده می شود . دهقانانی که موفق به یافتن کار در روستاها نشده بودند به شهرها مهاجرت کردند . اما در نواحی شهری نیز صنایع کافی که بتواند کار ایجاد کند وجود نداشت . نتیجتا ، ارتش عظیم مهاجرین و نیمه بیکاران ولومپن پرولتاریا هر دم رو به افزایش است . به همین دلیل است که در همه شهرها با خیل بی شمار دستفروشان کنار خیابان ، گدایان و دوره گردهایی مواجه می شوید از هزار و یک

طریق و با مشقت فراوان لقمه نانی برای سیر کردن شکمشان به چنگ می آورند. به دلیل آهنگ کند رشد صنعتی هیچ راهی وجود ندارد که این شماره روز افزون مهاجرین بتوانند کار ثابتی پیدا کنند. از این گذشته به این مسئله نیز باید توجه داشت که این مدل [رشد اقتصادی] چه نوع رشد صنعتی برای گواتمالا به ارمغان آورده است. سرمایه گذاران آمریکای شمالی تکنولوژی کهنه و از مد افتاده را به کشور ما وارد کردند. از طرف دیگر، آنها از صنایع سرمایه بر (۴) (C. I. I) که محتاج به کارگر زیاد نیست استفاده کردند. سرمایه گذاران خارجی برای برگرداندن سودهای حاصله به کشورهای خود با هیچ مانعی روبرو نیستند، و نیز از انواع امتیازات دیگر برخوردارند. این نوع صنعتی شدن البته می تواند نیازها و منافع کارفرمایان را، تامین کند، اما قادر به تامین نیازهای کارگران گواتمالا نیست.

شرایط زندگی اکثریت مردم در واقع وخیم تر شده است. در نتیجه انبوه عوامل مرتبط با بحران اقتصادی - تورم رکود، فرار سرمایه ها، تعطیل شدن کارخانه ها، دیون خارجی، و غیره شماره بیکاران و نیمه بیکاران رو به افزایش است و سطح زندگی کارگران پیوسته سیر نزولی طی می کند.

زیان بحران بیش از همه متوجه چه گروه هائی است؟

بار بحران بر دوش طبقه کارگر و دهقانان است. برای نمونه، با اینکه گواتمالا خود صادر کننده قهوه و شکر است، اکثریت عظیم مردم ندرتا به این تجملات دسترسی دارند. اما بحران اقتصادی دامن گیر بخش هائی از طبقه متوسط نیز شده است، به نحوی که در آمد این بخشها و، همچنین امکانات پیشرفت اجتماعی و اقتصادی شان رو به کاهش است. البته گروهی از محترمان بسیار ثروتمند وجود دارند که از بحران سود می برند و روز به روز ثروتمندتر می شوند.

\*\*\*\*\*

### نظامیان در قدرت

گفتید که الیگارشسی زمیندار مخالف پیشرفت صنعتی است. تقسیم بندی درونی طبقه حاکم چگونه است؟ اجازه دهید این سؤال را با توضیح وضعیتی که مختص گواتمالا است پاسخ دهم. این وضعیت، ظهور آن چپیزی است که ما "بورژوازی بوروکراتیک" می نامیم، یعنی گروهی از نظامیان که نفوذ سیاسی خویش را در جهت اندوختن ثروت به کار گرفته است. این پدیده در انقلاب ۱۹۴۴-۱۹۵۴، آن هنگام که افسران عالی رتبه ارتش در مدرنیزه کردن دولت شرکت داشتند، ریشه گرفت. اما به واقع در دهه ۱۹۶۰، زمانی که پنتاگون استراتژی ضد شورشی خود را در آمریکای لاتین به جریان انداخت، قوام گرفت. این برنامه ضد شورش، علاوه بر اینکه برای تجهیز ارتش به منظور مقابله با جنگ چریکی طرح ریزی شده بود، افسران عالی رتبه ارتش را نیز برای اداره امور حکومت تعلیم می داد. آنها نیز به تحصیل حقوق، اقتصاد سیاسی، و روابط عمومی پرداختند. ارتش، در دفاع از کل نظامی سیاسی در مقابل جنبش انقلابی چریکی، که در اواسط دهه ۱۹۶۰ در اوج اقتدار خود بود، نقش تعیین کننده ای ایفاء کرد. افسران ارشد ارتش، با درک این مطلب که دیگر مجبور نبودند صرفاً ابزاری در دست طبقه حاکم باشند، به تدریج به ابراز استقلال و تمیز هویت خویش آغاز نهادند. آنها کنترل دستگاه های دولتی را به انحصار خود درآوردند، و حتی در بخش هائی از تولید صنعتی به فعالیت پرداختند. رفته رفته به کنار زدن سایر گروه های حاکم پرداخته و رژیم های خودشان را برقرار کردند. رژیم های آرانارا Arana، لوخوردو Lauge، لوکاس Lucas، و گارسیاگرانادوس Granados. صفت مشخصه این رژیم ها شدت باور نکرندی ترور، آدم - کشی، قتل عام، نیرنگ و اعمال قهر بوده است، نظیر قتل عام های پانزوس Panzos، چاخول Chajul و قتل عام سفارت اسپانیا. ده ها تن از کارمندان محلی روستائی ناپدید شده و هزارها خانواده یکسره نابود شده اند.



۶ ماه اخیر کشتاری در گواتمالا به راه بود که در آن گاه تعداد کشته شدگان از صد نفر در روز تجاوز میکرد. همه روزه پیکرهای شکنجه شده، لهیده و از شکل افتاده در دره ها، خیابانها و در کنار بزرگراهها یافت می شود. منبع قدرت این بورژوازی بورکراتیک چیست: دولت، مالکیت زمین، یا چه چیز دیگر؟ آنها سرمایه اولیه خود را از کانال دولت به چنگ آوردند - از طریق دریافت وام، ارتشاء، و همه انواع فعالیتها غیر قانونی. بسیاری از آنها از طریق سرمایه گذاری در عرصه هائی از تولید که حکومت مشوق آنست، نظیر تولید محصولات کشاورزی صادراتی، میلیونر شده اند. هرگاه رژیم یک پروژه کشاورزی را به مورد اجراء میگذارد نظامیان با خدعه و نیرنگ زمینهای زیادی به چنگ می آورند. از جریان طرح فرانخاترانسورسال دلنورته<sup>(۵)</sup> Franja (Ftn) Transversal.d.n افسران بلند پایه ارتش و سوداگران مرتبط با آنها با تصرف زمینهای آن منطقه و بیرون راندن بومیانی که نسل اندر نسل روی آن زمین کار کرده بودند ثروت هنگفتی به چنگ آوردند. در اجرای دو طرح عظیم ایجاد تاسیسات هیدروالکتریک بر روی رودخانه های چی خوی - chixoy و چولاک - chulac نزدیک FTN، پروژه آبی یو پریفویکو ناسیونال، و اراضی نفت خیز نیز کلاهبرداری و رشوه خواری به طرز چشمگیری معمول بود. این پروژه ها بسیار سود آور از کار درآمد، چون پروژه های هیدروالکتریک به شمال برق می رساند و نیازهای FTN، پروژه های بهره برداری از معادن نفت و نیکل، ولتیفوندیهای ژنرالها و - سرهنگهای ارتش را تامین می کند.

دانستن این نکته بسیار مهم است که، بر خلاف بورژوازی کلاسیک که هدفش سرمایه گذاری و سرمایه گذاری مجدد در انطباق با پروسه ادواری - Cyclical - نمونه وار اقتصاد سرمایه داری است، این گروه جدید سرمایه داران یک طبقه بورژوازی کلاسیک را تشکیل نمی دهند. در عوض، اینها برای انباشت سرمایه به قهر متوسل می شوند. رشد آنها را میتوان با رشد مافیا و توابعش مقایسه کرد که در طول دهه ۱۹۲۰ ثروت هنگفتی انباشتند. سایر بخش های طبقه حاکم گواتمالا از نظر سیاسی به حاشیه رانده شده و از نظر اقتصادی، بر اثر شیادی و رفتار تبهکارانه این گروه جدید لطمه دیده اند. اقتدار این گروه در انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی، به زیان سایر گروه های طبقه حاکم، منجر به بحران قدرت در گواتمالا در خلال ۴ سال گذشته گردید که سرانجام به کودتای دیوس مونت در مارس ۱۹۸۲ انجامید.

آیا مفهوم حرف شما این است که در میان بورژوازی جناحهای مخالفی وجود دارند که، همان گونه که در نیکاراگوئه اتفاق افتاد، به نوعی با جنبش انقلابی عقد اتحاد ببندند؟

ما معتقدیم که افرادی از طبقه حاکم میتوانند موضعی میهن پرستانه اتخاذ کرده و در یک مدل اقتصادی و سیاسی جدید سهم شوند. اینان، وقتی تشخیص دهند که مجبور نیستند شریک حکومت در کشتار مردم باشند. ممکن است به جنبش انقلابی بپیوندند. ما معتقدیم که سرمایه داران داخلی میتوانند در گواتمالا صاحب نقش باشند زیرا نیل به رشد اقتصادی امری است سترگ. حتی سرمایه گذاران خارجی، در صورتی که به حاکمیت ملی و استقلال ما احترام بگذارند و منافع و حقوق خلق گواتمالا را محترم بشمارند میتوانند جایی داشته باشند.

افراد آگاه در ایالت متحده میدانند که کودتای سال ۱۹۵۴ را حکومت ایالات متحده براه انداخت اما از آن وقت تا حالا ما راجع به دخالت ایالات متحده چیز زیادی شنیده ایم. در سالهای اخیر ایالات متحده چه نقشی در گواتمالا ایفاء کرده است؟

وابستگی اقتصادی گواتمالا به بازار و صنایع آمریکای شمالی به این معنی است که ایالات متحده در اینجا نفوذ سیاسی زیادی دارد. اما، مهم ترین شکل تجلی مداخله ایالات متحده از سال ۱۹۵۴ تا کنون در واقع تعلیم افسران ارتش در استراتژی ضد شورشی بوده است. صدها، و حتی هزارها افسر گواتمالائی در ایالات متحده و منطقته کانال پاناما آموزش دیده اند. سفارت آمریکای شمالی نیز مرکز تصمیم گیری بوده است.

طی دو سال گذشته ، در روابط ایالات متحده و گواتمالا وقفه ای ایجاد شد ، و این زمانی بود که حکومت کاستر با سیاست حقوق بشر خود ، نظامیان گواتمالا را برای لیبرالیزه کردن رژیم تحت فشار گذاشت . رژیم گواتمالا ، که فکر میکرد قدرتش بیش از آنست که بود ، با سیاست کارتر به مخالفت پرداخت . این امر کار ایالات متحده را در ارسال کمک های نظامی آشکار و وسیع ، و همچنین حمایت سیاسی و دیپلماتیک ، که رژیم گواتمالا سخت بدان نیاز داشت ، با دشواری روبرو کرد .

کودتای اخیر نشان دهنده تعدیل در طرح قدرت و سیاست خارجی رژیم است . این کودتا کوششی است برای اینکه به رژیم ظاهر لیبرالیزه بدهد تا حکومت ریگان بتواند ارسال کمک های نظامی و اقتصادی مورد نیاز رژیم برای مقابله با جنبش انقلابی را توجیه کند .

کمک نظامی تنها يك وجه از مداخلات ایالات متحده است که برای سازمانهای توده ای، دموکراتیک و انقلابی که به مبارزه در راه نیل به آزادی پیوسته اند تاثیرات مصیبت بازی به همراه داشته است . کمک های نظامی ابعاد سیاسی ، ایدئولوژیک و دیپلماتیک نیز دارد که شکل حمله به یکپارچگی جنبش اپوزیسیون به خود میگردد . اشاعه اخبار دروغ و جعل واقعیات توسط وسائل ارتباط جمعی ایالات متحده در خصوص علل و ریشه های جنبش انقلابی بخشی از این هجوم [ سیاسی - ایدئولوژیک - دیپلماتیک ] است . وجه دیگر مداخلات آمریکای شمالی حمایت همیشگی حکومت ایالات متحده از مرتجع ترین بخشهای جمعیت و ضد کمونیست های گواتمالایی است . دخالت روز افزون نظامی ، مستقیم و غیر مستقیم ، نیز يك خطر دائمی است . همینطور است تهدیدهای اقتصادی محاصره اقتصادی ، فعالیتهای پنهانی و فشارهای دیگر .

آیا ایالات متحده در جنگهای ضد شورشی که امروزه در گواتمالا جریان دارد نقش مستقیمی ایفاء میکند ؟

ارتش قتال فعلی گواتمالا دست پرورده حکومتهای ایالات متحده در طول ۳۰ سال گذشته است . ایالات متحده در کمک و آموزش های ضد شورشی دست داشته ، فنون شکنجه و کشتار را به این ارتش یاد داده ، تجهیزات ، اسلحه تکنولوژی و تانک در اختیارش گذاشته است . ارتش گواتمالا به هلیکوپترهای آمریکائی و رادار ، هواپیما ، تفنگ و کامپیوترهای اسرائیلی مجهز است ، که همه آنها در نبرد علیه انقلابیون مورد استفاده قرار میگیرند . مستشاران نظامی آرژانتینی نیز در عملیات ضد چریکی شرکت فعال دارند .

استراتژی ضد شورشی طرح ایالات متحده ، همراه با کمک های اسرائیل و آرژانتین ، نظامیان گواتمالا را به جنگی قادر ساخته است که وجه مشخصه آن قتل عام مردم و سرکوب بلا استثنا تمام نیروهای اپوزیسیون است . نقش ایالات متحده ایجاد ارتش گواتمالا ، شکل دادن به ایدئولوژی آن ، و تعلیم و تجهیز و حمایت از آن در سرکوب مردم خودی بوده است . وجود ارتش نه به خاطر دفاع از حاکمیت و امنیت ملی ، که به خاطر جلوگیری از بروز تحولات اجتماعی و اقتصادی است که خلق ما شدیداً محتاج آنست .

امروزه دیگر بر کسی پوشیده نیست که سرکوب و ستم در گواتمالا ، احتمالاً ، خونین ترین ، وحشیانه ترین و سیستماتیک ترین سرکوبی است که تا کنون در آمریکای لاتین مشاهده شده است . از سال ۱۹۶۳ تا کنون هیچ کس به عنوان زندانی سیاسی به محاکمه کشیده نشده است . واقعیت این است که تمام کسانی که به هر نحوی در مسائل سیاسی درگیر شوند دزدیده میشوند ، تحت شکنجه قرار می گیرند و به قتل میرسند . ارتش ، نهادهای مختلف پلیسی ، و گاردهای مسلح خصوصی ثروتمندان به راحتی در باره زندگی یا مرگ شهروندان گواتمالا تصمیم میگیرند . خانواده های بی شماری یکجا در خانه هایشان طعمه حریق شده اند . اجساد آنان را برای زهر چشم گرفتن از دیگران در وسط میدان طعمه لاشخورها میکنند . نیروهای سرکوبگر ، سربریدن ، نقص عضو کردن و بریدن دست و پا را بصورت يك قاعده در آورده اند . به علاوه ، همه نوع هتک حرمت و وحشیگری ، از جمله تجاوز جنسی ، غارت اموال ، انهدام و سوزاندن مزارع ، محصولات کشاورزی و خانه ها در زمزه کارهای روزمره

این نیروهاست • بچه دزدی ، شکنجه و کشتار کودکان نیز يك امر عادی است •  
حکومت ریگان علناً تعدیات رژیم لوکاس را<sup>(۷)</sup> مورد انتقاد قرار داد • آیا این انتقاد از يك تعهد اخلاقی  
واقعی نسبت به بهبود وضع حقوق بشر سر چشمه می گرفت ؟

مخالفت حکومت فعلی ایالات متحده با سیاست های سرکوبگر رژیم لوکاس ، ناشی از توجه و احترام صادقانه  
نسبت به زندگی و حقوق مردم گواتمالا نبود • این موضع گیری بازتاب این واقعیت بود که در رژیم لوکاس سرکوب  
چنان شدید و ددمنشانه بود که اعتراض حکومتها ، سازمانهای بین المللی و سازمانهای دموکراتیک ، هو مانیستی  
و دینی را در سطح جهان برانگیخت • به دلایل سیاسی ، این امر مانع از کمک علنی ایالات متحده به حکومت  
گواتمالا بود • حکومت ریگان فقط میخواست چهره رژیم را بیاراید و کاری کند که سرکوب محسوس نباشد تا  
ایالات متحده بتواند به ارسال کمکهای خود ادامه دهد • کوشیدند برای تیرئه مسئولیت قتل عام و شکنجه ها را  
متوجه گروه های دست راستی افراطی کنند ، در حالی که در واقع این باندهای دست راستی متشکل از افراد پلیس  
و سربازانی هستند که لباس غیر نظامی برتن میکنند •  
تاکتیک دیگر ایجاد به اصطلاح "میلیشای دهقانی" یا "میلیشاهای غیر نظامی دفاع از خود" توسط ارتش است •  
این گروهها مرکب اند از سربازان سابق ، افسران ، لومپن ها و عناصر مرتجع • حتی غیر نظامیان شریف را مجبور  
میکنند یا در این گروهها شرکت کنند یا مرگ را بپذیرند • ارتش آنها را سازمان می دهد تا در محل زندگی  
خودشان با چریکها بجنگند ، در حالی که مطبوعات از آنها به عنوان يك سیستم دفاعی در مقابل یورش چریکها  
بیاد می کنند •

\*\*\*\*\*

### کوشش ریوس مونت برای کسب قدرت

حکومت ایالات متحده سیاست در گواتمالا و سایر کشورهای آمریکای مرکزی را بازگشت به دموکراسی  
از طریق انتخابات اعلام کرده بود • شما پشتیبانی ایالات متحده از رژیم ریوس مونت را چگونه تبیین  
میکنید ؟

ما معتقدیم به قدرت رسیدن ریوس مونت در مارس ۱۹۸۲ را باید بر زمینه نیاز ایالات متحده به يك واکنش کلی  
نسبت به بحران آمریکای مرکزی ارزیابی کرد • ادامه رژیم لوکاس گارسیا - Garcia - از طریق يك جانشیین  
از پیش تعیین شده با منافع ایالات متحده منطبق نبود • نیرنگ انتخابات ، به علاوه انتشار اعلامیه وحدت نیروها  
انقلابی در اوائل سال ۱۹۸۲ و حمایت آشکار اقشار وسیع مردم از برنامه انقلابی ، حاکی از آن بود که تضادهای  
درون طبقات حاکم پیوسته در حال تشدید بود • این عوامل به کودتا انجامید •  
در مورد کودتا دو نکته باید مورد تاکید قرار گیرد • اول اینکه ، کودتا معرف صف بندی جدیدی در ساخت قدرت  
است • به عبارت دیگر ، بورژوازی بوروکراتیک دیگر قدرت مطلق ندارد ، بلکه بار دیگر قدرت را با سایر بخشهای  
بورژوازی شریک است • این ساخت جدید قدرت واکنشی بود اجتناب ناپذیر از طرف طبقات حاکم در مواجهه با  
شکافهایی که در بنای قدرتش پدید آمده بود و ترس از اینکه يك آلترناتیو انقلابی جای آنها را بگیرد •  
در حال حاضر به نظر میرسد رژیم ریوس مونت در دو جهت میتواند تحول بیابد • یا منافع راست افراطی و طبقه  
حاکم سنتی غلبه پیدا خواهد کرد و یا گرایش رفرمیستی و لیبرالی پیروز خواهد شد و خواهد کوشید يك برنامه  
رفرمیستی را به مورد اجراء بگذارد •

آلترناتیو اول برای ایالات متحده چاره ساز نیست ، زیرا حتی سیمای ظاهری رژیم را هم تغییر نمی دهد • آلترناتیو  
دوم نیز با ریسک بسیار همراه است • زیرا این به معنی "سالوادوریزه" کردن گواتمالا [ پیاده کردن الگویی

ال سالوادور در گواتمالا است. یعنی، اگر يك جناح رفرمیست دست به اجرای اصلاحاتی هر چند ناچیز بزند، بی‌درنگ با مقاومت و مخالفت طبقات حاکم سنتی روبرو خواهد شد که به برخورد شدیدی میان آنها خواهد انجامید. در ال سالوادور این تجربه رفرمیستی جز شکست حاصلی نداشته است.

يك فاكت اساسی را باید در نظر داشت: ارتش گواتمالا اخیراً برای نخستین بار در طول ۲۲ سال گذشته به تفرقه گرفتار شده. این واقعیت که مبارزه درونی طبقه حاکم مستقیماً در ارتش انعکاس دارد حاکی از حصول پیشرفتی جدید است و نشان میدهد که جنگ انقلابی توده ای چه تاثیر عظیمی بر ساختار سیاسی کشور دارد. آیا ریوس مونت موفق شده است تضاد های داخلی نظامیان را تا حدی کاهش دهد؟

بقاء رژیم ریوس مونت منحصرأ به حمایت ارتش بستگی دارد، و در این صورت نیز وی نمیتواند از پشتیبانی تمام ارتش مطمئن باشد. در خارج از گواتمالا این رژیم فقط میتواند از حمایت رژیم هائی نظیر اسرائیل، آرژانتین و شیلی - این کنجاله سرکوبگر ترین رژیم های کنونی جهان - برخوردار باشد.

وقتی می‌گویم ریوس مونت حتی از حمایت تمام نظامیان گواتمالا برخوردار نیست، رازی را بر ملا نمی‌کنم. این را دیگر همه میدانند که از زمان به قدرت رسیدن ریوس مونت با کودتای ۲۲ مارس ۱۹۸۲، حداقل دو توطئه به کودتا علیه حکومت وی از سوی بخشهای مختلف نظامیان انجام گرفته است. این توطئه ها از جانب گروه هائی از نظامیان انجام گرفته است که از موضع‌گیری های سیاسی و استراتژی نظامی جناحی که ریوس مونت در راس آن است خشنود نیستند.

نارضایتی بسیاری از افسران جوان ناشی از این است که آنها همان کسانی هستند که عملاً رهبری عملیات نظامی را بر عهده دارند اما در سلسله مراتب نظامی در جریان تصمیم‌گیری ها شرکت ندارند. همچنین ژنرال‌هائی هستند نظیر آرانا - Arana - اوساریو - Osario - لوکاس، پراتامندس - MENDEZ یا مورالس پائیس - Moralez Paiz - که منافع اقتصادی و سیاسی متفاوتی را در درون ارتش نمایندگی می‌کنند. آنان همگی از این شکوه دارند که حکومت ریوس مونت قادر به کنترل جنبش انقلابی نیست، و نیز اینکه آنها را از مواضع قدرت بیرون رانده است.

ما معتقدیم که این اختلافات هر آن میتواند به شکل کودتای دیگری خود نمائی کند. (۸) هیچ ژنرالی، هیچ رژیمی، و نه حتی حمایت ایالات متحده از این واقعیت بگریزد که خلقی یکپارچه و مصمم، علیرغم همه موانع و به هر قیمتی که شده، برای کسب آزادی خویش به پا خاسته است.

\*\*\*\*\*

### تجدید جنگ چریکی

پس از شکست جنبش چریکی در اواخر دهه ۱۹۶۰ به دست ضد انقلاب، به نظر شما چه عواملی موجب

ظهور مجدد جنگ چریکی در دهه ۱۹۷۰ گردید؟

نخست اینکه این دو جنبش بر دو زمینه تاریخی عمیقاً متفاوت پدید آمدند. از حوالی سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ فقط جنبشهای مقاومت کوچک و پراکنده ای، مشهور به گروه های چریکی "فوکویست" در آمریکای مرکزی عمل میکردند اما امروزه این منطقه آبستن انقلابات توده ای عظیم متعددی است.

دوم اینکه، آن زمان حکومت ایالات متحده برای اجرای سیاست نظامی اش در آمریکای لاتین در مقایسه با امروز در موضع قویتری قرار داشت. جنگ ویتنام برای مردم آمریکای شمالی تجربه آموزشی عظیمی همراه داشت و به آنها فهماند که جنگ های آزادی بخش در آمریکای مرکزی عادلانه اند زیرا ریشه در شرایط وحشتناک زندگی مردم ما دارند. مردم آمریکای شمالی رفته رفته درک کرده اند که نباید از سیاست مداخله گرانه حکومتشان پشتیبانی کنند. تا قبل از جنگ ویتنام حکومت ایالات متحده هرگز با این حد از مخالفت روبرو نبود.

موقعیت جهانی ایالات متحده نیز تضعیف شده است. برخی از کشورها از طریق انقلاب از زیر نفوذ ایالات متحده خارج گشته اند. حتی متحدین ایالات متحده نیز امروزه در مقابل این کشور از استقلال بیشتری برخوردارند. برای نمونه، برزیل، آرژانتین، اسرائیل و آفریقای جنوبی موضع گیری هائی کرده اند که با منافع جهانی شان همخوانی دارد، با اینکه این تصمیم ها در تضاد با سیاست ایالات متحده است.

سوم اینکه، در طول دهه ۱۹۶۰ جنبش انقلابی گواتمالا در قسمت شرقی کشور فعال بود، در حالی که امروزه میدانی عمل این جنبش در درجه اول منطقه شمال غربی است، یعنی جایی که اکثریت بومیان و گواتمالائی های فقیر زندگی میکنند. رویدادها ثابت کرده اند که تصمیم به تمرکز فعالیت هایمان در این منطقه تصمیم درستی نبوده است.

عامل دیگر این است که در طول دوره قبلی، جنبش انقلابی رهبری واحدی نداشت، و هم اینکه رهبری استراتژی درستی را دنبال نمی کرد. در آن زمان، رهبری جنبش انقلابی به درستی مبارزه مسلحانه معتقد نبود. امروزه در مقابل، رهبری واحد است و معتقد به این است که تنها راه ممکن مبارزه مسلحانه چریکی است.

بین جنبشهای انقلابی گواتمالا در دهه ۶۰ و دهه ۷۰ تفاوت های بنیادی دیگری نیز وجود دارد. در طول دوره قبل هیچ گونه تلاش سیستماتیکی برای ایجاد یک پایگاه حمایت توده ای به عمل نمی آمد. اما امروزه، جنبش چریکی متکی به پشتیبانی فعال مردمی است که به سیستم قدرت محلی انقلابی در روستاها و جماعتها سازمان یافته اند. به علاوه، کار سیاسی ای که در دهه ۱۹۶۰ در میان مردم انجام میگرفت بسیار سطحی بود. جنبش انقلابی در آن روزها فاقد تجربه امروز بود. تمام این عوامل ما را به این نتیجه می رساند که ما در مبارزه انقلابی به مرحله جدیدی وارد شده ایم، مرحله ای که در آن پیروزی امکان پذیر است.

خاستگاه های سازمانهای سیاسی - نظامی مختلفی که در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرده اند کدامند؟

سازمانهای متشکل در وحدت ملی انقلابی گواتمالا (Urnig) - یعنی، ارتش چریکی فقرا (EGP)، نیروهای مسلح شورشی، (Far)، سازمان خلق مسلح (opra) - و حزب کارگران گواتمالا (Pgt) جملگی خاستگاه های مشترکی دارند. تمام این سازمان ها تجربه دهه ۶۰ را پشت سر گذاشته اند، و گر چه هر یک به طریق مختلفی رشد کرده اند، اما همه ما در خصوص استراتژی جنگ انقلابی توده ای اتفاق نظر داریم. بیانیه وحدتی که در فوریه ۱۹۸۲ انتشار دادیم حاوی نکات اساسی مورد توافق ماست.

جمعی از رهبران و رزمندگان جنبش انقلابی امروز در مبارزات چریکی دهه ۶۰ شرکت داشتند. بعضی از سازمانها، نظیر نیروهای مسلح شورشی (Far)، از آن زمان تا کنون عملاً انسجام خود را حفظ کرده و به دنبال یک سلسله شکست و پیروزی به سازمانهای مجرب امروزی تبدیل شده اند. هسته رهبری حزب کارگران گواتمالا (pgt) نیز تداوم خود را حفظ کرد. سازمانهای جدیدی که در دهه ۱۹۷۰ ظهور کردند، سازمان خلق مسلح (opra) و ارتش چریکی فقرا (Egp)، دارای رهبران و رزمندگانی است که تک تک در مبارزات دهه گذشته شرکت داشتند. اکثر رهبران و رزمندگان این سازمانها از سال ۱۹۷۲ به مبارزه روی آوردند. در همین سال Egp سازمانی که من به آن تعلق دارم، فعالیت های خود را مخفیانه در جنگل های شمال گواتمالا آغاز کرد و به تدریج تا سال ۱۹۷۵ قدرت گرفت. در همین سال بود که ما نخستین عملیات تبلیغ مسلحانه خود را آغاز کردیم. oprA در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد، اما در زمینه کار مخفی دارای سابقه طولانی تری بود. این سازمان تا سال ۱۹۷۹ علنی نشد.

در سال ۱۹۷۸ Egp، far و pgt بر اساس یک پیمان "س جانیه" به هم نزدیک شدند و پروسه یک وحدت روزافزون را آغاز کردند. در سال ۱۹۷۹، oprA نیز به این پروسه وحدت، که در اوج خود به تشکیل urng انجامید، پیوست. همه ما قبول داریم که تنها راه شکست دادن طبقه حاکم و ارتش سرکوبگر آن استراتژی جنگ انقلابی توده ای است.

ادامه دارد

\*\*\*\*\*

توضیحات

۱- این مصاحبه ، به انضمام دو مصاحبه دیگر ، در کتابی تحت عنوان "گوش کن ، رفیق" ( listen companero ) در سال ۱۹۸۳ توسط انتشارات Solidarity Publications ، در ایالات متحده انتشار یافته است . متن حاضر ، ترجمه مصاحبه دوم این کتاب (صفحات ۴۱ تا ۸۲ ) است .

۲- آربنس ، رئیس جمهور گواتمالا از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ . وی کوشید اصلاحات اقتصادی و سیاسی چندی ، از جمله بهبود شرایط کار و باز توزیع زمینهای بلا استفاده ، معمول دارد . طبقه فوقانی گواتمالا و ایالات متحده ، با سرنگون کردن حکومت وی از طریق کودتائی که CIA سازمان دهنده آن بود ، به این اصلاحات واکنش نشان دادند .

۳- وحدت انقلابی ملی گواتمالا ( URNG ) مرکب از چهار سازمان عمده چریکی گواتمالا است که در سال ۱۹۸۲ ایجاد گردید .

۴- Capital Intensive Industry

۵- منطقه ای در شمال گواتمالا که در آنجا ، اواسط دهه ۱۹۷۰ ذخائر عظیمی از نفت و نیکل کشف گردید . (فرانخا ترانسوال دل نورت )

۶- Anillo peri férico nacional ، یک پروژه عظیم ساختمانی است که هنوز در مرحله طرح ریزی است .

۷- ژنرال رومرو لوکاس گارسیا ، دیکتاتور نظامی گواتمالا از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲ .

۸- هنوز مدت زیادی از انجام این مصاحبه نگذشته بود که این پیش بینی درست از کار در آمد و در سال ۱۹۸۳ کودتای دیگری به وقوع پیوست که دیکتاتور کنونی گواتمالا ژنرال ویکتورس را به قدرت رسانید .



**برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق**

**برهبری طبقه کارگر**



### اخبار و گزارشهای جنبش چریکی آمریکای لاتین

#### ال سالوادور

در حال حاضر ارتش فارابوند و مارتی برای آزادی ملی (FMLN) به پیروی از اصول يك جنگ انقلابی توده ای با ارتش منظم ال سالوادور ، که از سیاست ضد شورش پیروی میکند ، به مقابله می پردازد . نبردهایی که از آغاز سال ۱۹۸۵ در ال سالوادور در گرفته اختلاف اهداف ، تاکتیکها و استراتژی دو طرف را بخوبی نشان میدهد . در حالی که ارتش دولتی به حملات سریع و بمباران مناطق مشکوک ادامه می دهد ، FMLN نیروهای خود را به گروه های کوچک تقسیم کرده ، به خرابکاری در اقتصاد جنگی رژیم ، کمین گذاری و حمله ار جناحین و یورش به نیروهای عقب دار دشمن ادامه می دهد .

دوگلاس سانتاماریا ، فرمانده FMLN به خبرنگار SALPRE SS توضیح داد که در ایالت چالانانگ (CHALANENANGO) ، منطقه تحت کنترل دائمی چریکها ، ارتش کوشیده است با اردو زدن در این منطقه حضور در بزرگراه اصلی و انجام يك سلسله عملیات در اعماق این منطقه ، آنجا را به تصرف در آورد که "با تلفات سنگینی مواجه شده است" در همان حال ، چریکها "پیوسته در تمام نقاط این ایالت در حرکت اند" و نیروهای دولتی درگیر میشوند .

نیروهای دولتی ال سالوادور ، در فاصله اول ژانویه تا ۱۵ فوریه امسال ، هر هفته سه بار و هر بار با ۳ تا ۱۰ هزار سرباز یورش آورده اند . در مقابل ، چریکها بطور سیستماتیک به خرابکاری در اقتصاد جنگی رژیم ، بخصوص شبکه برق رسانی ، ادامه میدهند . بین ۱۱ و ۱۲ فوریه ، چند واحد چریکی مجموعاً ۲۱ تاسیسات دولتی را منهدم کرده اند .

در عملیات صرفاً چریکی - کمین گذاری ، حمله به پادگانها و حملات پراکنده غافلگیرانه - نیروهای FMLN متجاوز از ۸۰۰ نفر از افراد دشمن را کشته یا زخمی کرده اند . نیروهای دولتی علیرغم حملات سنگین نتوانسته اند مواضع حساس تحت کنترل چریکها را به تصرف در آورند . چریکها با پراکنده کردن نیروهای خود در این ایالت و حمله به مواضع آسیب پذیر دشمن و انجام عملیات خرابکاری نقشه های دشمن را با شکست مواجه کرده اند . دولت ال سالوادور میکوشد با اجرای طرح "خدمت نظامی اجباری" و کشاندن ساکنین مناطق نزدیک به مناطق تحت کنترل چریکها به جریان مبارزه ، نیروهای خود را افزایش دهد . FMLN ، به نوبه خود ، با سازماندهی مردم در سازمانهای توده ای منطقه ای و محلی ، به مقابله با سیاست های دشمن پرداخته و ، به گفته رهبران چریکها زمینه "ایجاد يك جامعه نوین" را فراهم آورده است .

کارشناسان نظامی تایید می کنند که درك مسئله پراکنده کردن یا تمرکز دادن نیروها برای ضربه زدن به دشمن یا اجتناب از ضربه خوردن و همچنین ، رابطه با جمعیت غیر نظامی در نیل به پیروزی اهمیت حیاتی دارد . هر يك از دو طرف ، بر حسب منطق واقعیت کشور و ادراکات خاص خود مهره های خود را به حرکت در می آورد . در حالی که FMLN همبستگی بین المللی خلقهای جهان و راه حل سیاسی (مذاکره) را جستجو میکند ، ارتش مقادیر عظیمی تجهیزات نظامی و مقادیر فراوانی پول از حکومت ایالات متحده دریافت می دارد و برای خروج کشور از بحران کنونی حاضر به قبول هیچگونه راه حل سیاسی نیست . (۱)

اخبار کوتاه : (فوریه ۱۹۸۵)

سان سالوادور - جبهه فارابوندو مارتی برای آزادی ملی ( FMLN ) رفت و آمد در تمام جاده های کشور را از ساعت ۸ بعد از ظهر تا ۳ و نیم بامداد ممنوع اعلام کرده است. رادیو "ونسرموس" رادیوی چریکها اعلام کرد چریکها دستور دادند بسوی کسانی که این مقررات را نادیده بگیرند آتش بگشایند.

هدف FMLN از وضع این مقررات ، عمدتا ، ممانعت از حرکت سربازان دولتی در شب است . در طول ماه فوریه ، چریکها ۴۰۰ نفر از افراد دشمن ، از جمله ۳ خلبان و ۱۵ افسر ، را از پای در آوردند . در منطقه گواآساپا ( GUAZAPA ) سربازان دشمن با حمایت ۲۰ هلیکوپتر و ۲ هواپیمای A-37 به مواضع چریکها حمله کردند ، اما از نتایج این حمله اطلاعی در دست نیست . نبردهای دیگری نیز در ایالات چالا - تنانگر ( Chalanenango ) و سانتا آنا ( SANTA ANA ) در گرفت که در آن ، به اعتراف سخنگوی نیروهای مسلح ، چهار نظامی زخمی شدند .

در این بین ، در منطقه آپویا ( APOPA ) در شمال پایتخت ، چریکها یک ترن را از خط خارج کرده و تلفات جانی و مالی زیادی به دشمن وارد کردند .

در همین مدت ، چریکها چندین روستا را در مناطق مختلف اشغال کرده ، پس از جمع کردن مردم و ایراد سخزانی و توضیح نظرات خود پیرامون مسائل سیاسی جاری کشور ، از جمله مسئله انتخابات که آن را " نیرنگدیگری برای فریب مردم " توصیف کردند ، آنجا را ترک کردند .

چریکهای شهری FMLN یک مامور عالی رتبه اداره اطلاعات ارتش همچنین رئیس اجرائی کمیته مطبوعاتی نیروهای مسلح را که از سازمان دهندگان جوخه های مرگ و گروه های راست افراطی بودند اعدام انقلابی کردند .

در ایالت سانتا آنا ، چریکها و میلیشای FMLN خط آهن سانتا آنا - متاپان را منفجر کرده ، ۷ نفر از سربازان دشمن را به هلاکت رساندند (۲)

اخبار کوتاه : (مارس ۱۹۸۵)

چریکهای جبهه فارابوندو مارتی برای آزادی ملی ( FMLN ) ، در نیمه دوم ماه مارس ، تاسیسات مخابراتی هوایی پایتخت را به طرز غافلگیرکننده ای مورد حمله قرار داده و هفت نفر از محافظان تاسیسات را هلاک کردند . در این حمله چریکها از توپ ۹۰ میلی متری ، خمپاره انداز ۸۱ میلی متری ، تفنگ و مسلسل استفاده کردند .

در همین ماه چریکها طی نبردهای شدیدی با نیروهای دولتی و نیروهای دفاع غیر نظامی ۹ سرباز و ۴ افسر دشمن را به اسارت گرفتند و یک هلیکوپتر دشمن را در ایالت چالاتنانگو سرنگون کردند . (۳)

گواتمالا

در آخرین روزهای ماه مارس ، سازمانهای تشکیل دهنده وحدت انقلابی ملی گواتمالا ( URNG ) در چهار ایالت کشور بیش از ۵۰ نفر از نیروهای دشمن را از پای در آوردند .

در ال کیچه ( EL QUICHE ) چریکهای ارتش چریکی فقرا ( EGP ) طی یک نبرد ۳۵ دقیقه ای ۱۰ سرباز دشمن را به هلاکت رساندند .

سازمان خلق مسلح ( ORPA ) گزارش داد که چریکهای این سازمان ، طی نبردهای شدید با نیروهای دشمن در غرب کشور ۲۷ نفر از آنها را از پای در آوردند .

نیروهای مسلح شورشی ( FAR ) به سهم خود اعلام داشت که واحدهای جبهه چریکی تکون اومان ( Tecun uman )



که منطقه فعالیتش چیمال تنانگر ( chimal tenango ) در ۵۶ کیلومتری پایتخت است، به یک گروه گشتی دشمن حمله کرده ، ۹ تن از افراد دشمن را کشته و یا زخمی کرده و تعدادی سلاح به غنیمت گرفتند.

زیر نویسها

LIBERACION ، شماره ۱۷۸ ، ۱۸ مارس ۱۹۸۵

۱- نقل از هفته نامه لیبراسیون

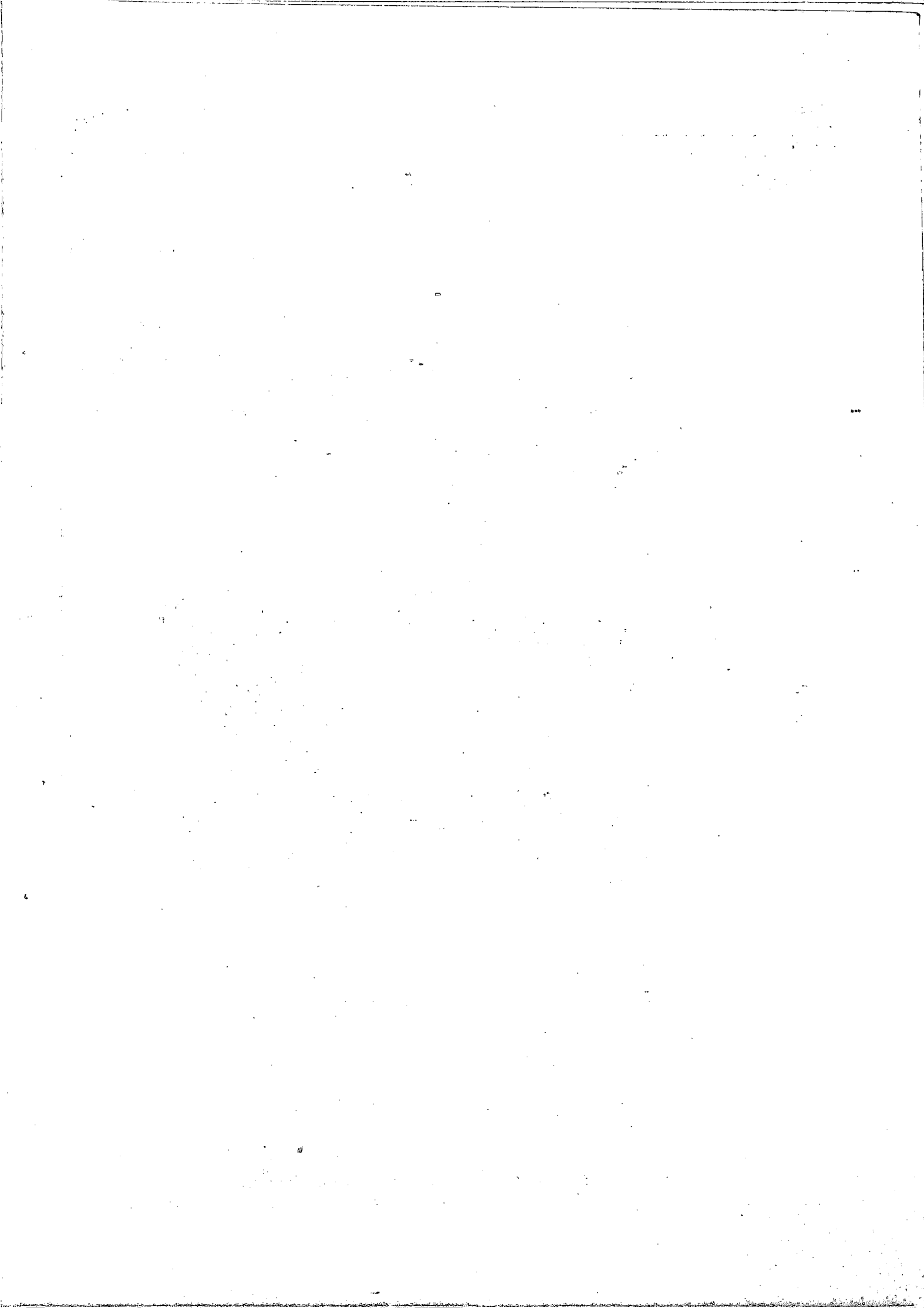
۲- لیبراسیون ، شماره ۱۷۸ ، ۱۸ مارس ۱۹۸۵ .

۳- نقل از لیبراسیون ، شماره ۱۷۹ ، ۱۸۰ .

۴- نقل از لیبراسیون ، شماره ۱۸۰ ، اول آوریل ۱۹۸۵



تنها بار و حیه تنها جمی و تعرضی  
می توان علیه امپریالیسم و  
سگهای زنجیریش به مبارزه  
پرداخت





با گشودن جیب‌های چریکی در  
شهر و روستا، به گسترش جنگ انقلابی  
پیرودان بید!